یادنامه شهید جاوید

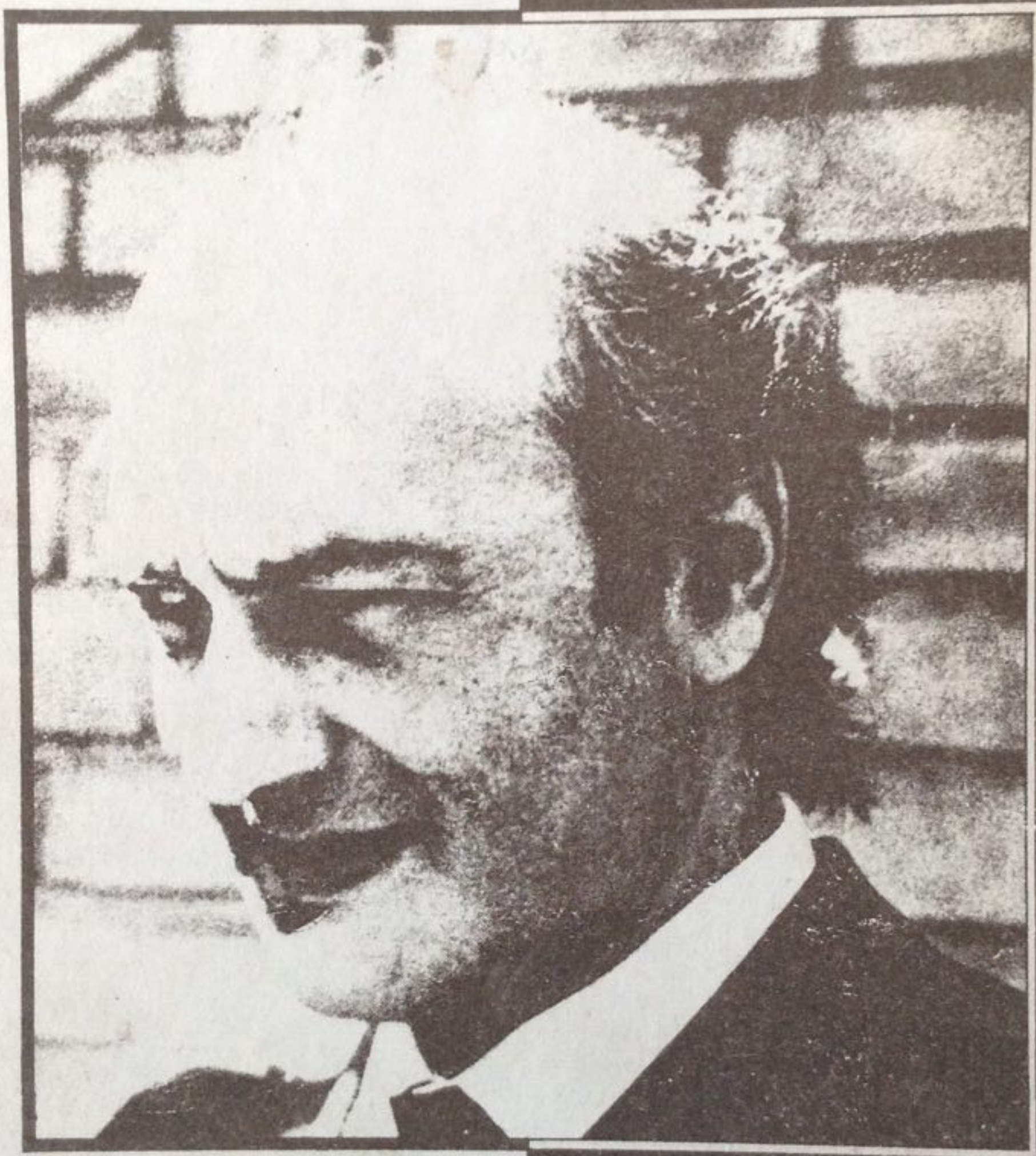

از بنیان گذاران نهضت آزادی ایران
در خارج از کشور

علی شریعتی

یادنامه شهید بزرگوار

دکتر علی شریعتی

از بنیان گذاران نهضت آزادی ایران

در خارج از کشور

بنام خدا

فهرست مندرجات

۱ـ مقدمه ۱
۲ـ زندگینامه علی ٤
۳ـ بیانیه نهضت در مورد شهادتش ٤۲
٤ـ گزارش هجرت و شهادت علی ٤٦
٥ـ دستخط علی در ۲٤ اردیبهشت ٥٦ ۷٦
٦ـ نامه علی به پدرش در ۲٦ اردیبهشت ٥٦ ۷۷
۷ـ انعکاس خبر شهادت علی ۸۱
۸ـ اعلامیه های متعددی که در ایران درباره اوصادر شده اند :
* نامه مهندس بازرگاه به استاد محمد تقی شریعتی . ۸۷
* مراسم ختم دکتر در مشهد ۸۹
* مراسم شب هفت ۹۲
* اعلامیه مجاهدین راستین ۹۹
* اعلامیه ای از دانشجویان دانشگاه ۱۰٦
* اعلامیه علی اصغر حاج سید جوادی ۱۱۲
* اعلامیه کانون نویسندگان ایران ۱۱٤
* روحی که همواره در میان ماست ۱۱٥
* بنام خدای حیات و ممات ۱۱۹
* محراب خون ۱۲۱
* در سوگ برادر عزیز دکتر شریعتی ۱۲۷
* اعلامیه شاگردان غمزده او ۱۳۰

۹ـ نمونه ای از مقالات سیاسی شریعتی که در سالهای قبل در ... منتشر شده اند. ۱۳۲
۱۰ـ چند قطعه عکس مراسم تشییع ۱۴۲

بنـــام خـــدا

مقـدمـــه

اینك شهید بزرگوار ما رفته است و پیامش را برای ما و همهٔ نسلها برجا گذاشته است. او که خود پیام آوری از اردوگاه همه شهیدان بشریت در راه حق و همچنین نهضت رهائی‌بخش خلق مسلمان ما بود، با استمرارش در توسل و توصیه به حق، با پشتکارش در کار عظیمی که آغاز کرده بود، بـــا صبر و حوصله اش در برابر همه تهاجمات و حمـــلات و اتهامات ناروا، با استقامتش در برابر شکنجه ها، بـــا تنهائی اش در هجرتِ از ارزشهای منحط جامعه طاغوت‌زده و بالاخره با خونش در غربت، بر اصالت پیامی که حامـــل آن بود "شـــهادت" داد.

علی نمونه والای یك مسلمان مجاهـــد، یك متفکرعالیقدر اسلامی بود. علی یك انسان وارسته، پاك باخته و شیدا و شیوای حق بود. و براساس آنچه از اسلام درك کرده بود لحظه ای را از کار و عمل برای خدا و خلق دریغ نکرد. و اسلامش جدای از عمل نبود. علی علیرغم اینکه همـــه وجودش را وقف حرکت اسلامی در همه ابعادش، بعـــد مبارزات ایدئولوژیك، بعد مبارزات سیاسی و بعد جهـــاد مسلحانه کرده بود، اما گمنامی و تنهائی را واقعا دوست داشت. و آنها را دوست همدم و هم پیمان خود می دانست. او هرگز دلهره این را نداشت که مردم او را چگونه بشناسند و از وی چگونه یاد کنند!

عشق علی به مجاهدان راه حق، عشقی سرشار از صداقت بود. او از پیامبران، از اهل بیت، از علی و فاطمه و حسن و حسین و ... از صحابه خاص پیامبر، ابوذر و عمار یاسر،

حجر و . . . ، از شهیدان همه سرزمین های کربلا و همه روزهای عاشورا ، از شهیدان زمان ما که همه "حاضرند و حضور دارند" از حنیف نژادها ، از سعید محسن ها، از ناصر صادق ها ، از باکری ها ، از میهندوست ها، از بازرگانی ها ، از رضائی ها ، از شریف واقفی ها ، از لباف ها ، و . . . و بالاخره از تازه وارد ترین آنها حسن و محبوبه ، این دو همسری که یادآور سُمَیّه و یاسر هستند ، از همه اینها به گونه ای عاشقانه و چون مریدی از مراد خود یاد میکند .

شهادت علی ضربه هیجان انگیزی بود بر پیکر جنبش اسلامی ما در ایران و در منطقه .

مجموعه حاضر مختصری است از انعکاس این ضربه وعکس العمل خلق ما در برابر این فاجعه ! از این مجموعه حاضر ، دو مقاله "گزارش هجرت و شهادت . . ." و "زندگینامه دکتر شریعتی" در پیام مجاهد ـ ارگان نهضت آزادی ایران ـ شماره ۴۹ مورخ مرداد ۵۶ آمده است و از مجموعه اعلامیه هائی که در ایران درباره شهادت علی صادر شده اند ، آنچه را که به دست ما رسیده بود ابتدا بصورت ضمیمه ای بر پیام مجاهد شماره ۴۸ مورخ خرداد ۵۶ منتشر شد . و در اینجا آن اعلامیه ها باضافه آنچه بعدا بدست ما رسیده است آمده اند . بدون شك این مجموعه کامل نیست . امیدواریم که هموطنان ما و دوستان علی در صورتیکه اسناد و اعلامیه های دیگری بدستشان میرسد برای ما ارسال دارند . تا در چاپ بعدی باین مجموعه اضافه گردد .

درود حق به روان پاك علی شریعتی باد .
سلام ما بر همه مجاهدان راه حق .

سلام بر زندانیان نهضت آزادیبخش
خلق مسلمان ما .
ننگ و نفرت بر دشمنان خدا و خلق .

نهضت آزادی ایران
(خارج از کشور)
مرداد ماه ۵۶

مجاهد شهید

علی شریعتی

در دوم آذرماه ۱۳۱۲ در دهکده مزینان ، از توابع سبزوار درکنار کویر بدنیاآمد . اولین معلمش پدرش محمد تقی شریعتی بود ، وی از بنیانگذاران جنبش نوین اسلامی است که درمکتب تربیتی علی خود صدها" دانشجو" ودهها مجاهد تربیت کرده است . او ازعلمای خراسان و اولین مربی علی بود . شریعتی خود دراینباره میگوید :

" پدرم ، نخستین سازنده ابعاد نخستین روحم ، کسی که برای اولین بار ، هم فکر کردن رابمن آموخت و هم فن انسان بودن را . طعم آزادی ، شرف ، پاکدامنی ، مناعت، عفت روح و استواری و ایمان و استقلال دل را ، بیدرنگ ، پس از اینکه مادر ازشیرم گرفت ، بکامم ریخت . نخستین بار مراباکتابهایش رفیق کرد . من ازکودکی و ازسالهای نخستین دبستان با رفقای پدرم ، کتابهایش آشنا شدم و مأنوس . من در کتابخانه او که همه زندگی و خانواده اوست بزرگ شدم و پروردم . (کویر ــ صفحه ۸۸) .

وسپس او ادامه میدهد :

"... او بسیار چیزهائی را که باید ، بعدها ، در بزرگی و در طول تجربیات و کشمکش‌ها و کوشش‌های مداوم سالیان عمر آموخت در همان کودکی و آغاز زندگی نوجوانیم ساده و رایگان بمن هدیه داد . (کویر ص ۸۸ و ۸۹) .

تمامی اجداد علی و خانواده ومسقط الرأس وی در مزینان بوده است . " مزینان دهی است بر کنار "کویر" یا به تعبیر خود علی : "شهرکی" بر کرانه کویر ؛ که "عشق آباد" کوچکی است ؛ که " مردانش نیرومند و مغرور ، که سبزواریها را دهاتی میدانند و مشهدی ها را گدایان گوش بر و مردان تهرانی را زنانی ریشدار".

اجداد علی همه عالم بودند . و این اجداد را خود علی چنین معرفی مینماید :

"پدرم و کتابخانه‌اش ود و هزار دوست خاموش و من ، تنها میراث اجدادم ، این مردان خوب ، پاسداران فضیلت های بزرگ و عزیز ، پادشاهان کشور فقر و شرف ، مردان دانش و مناعت و بزرگواری و ایمان و روح ، و نا آلوده به پول و زور و پستی های بسیاری که همه جا را پر کرده بود و کرده است ؛ آنها که مردان دین بودند و آنرا بدنیا نیالودند ؛ مردان سخن بودند و به عمر خویش مدح کس نگفتند و "کلمه" را که از آن خداست درپای خوکان نریختند ." (کویر صفحه ۸۹)

در همین مزینان است که مردانی چون " آخوند حکیم" جد پدر علی ، رشد میکند و آوازه تقوی و علم اش در سرتاسر ایران می پیچد .

و درباره جد خود نیز چنین میگوید :

"واما جد من ، او نیز برشیوه پدر رفت .... بپاکی وعلم و تنهائی و بی نیازی و اندیشیدن با خویش ، که میراث اسلافش بود و ازهرچه در دنیاهست جزاین به اخلافش

ندارد . . وفادارماند . که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن سخت دشوار و هرروز جهادی باید تاانسان ماند و هرروز جهادی نمیتوان ! "

" اما پدرمن سنت شکنی کرد . درسش که تمام شد برنگشت و درشهر ماند و دیدم که چه هاکشید تا توانست از این مرداب زندگی شهر عمر راهمه باعلم وعشق و جهاد بگذراند و دامن ترنکند . . . . او درسنت الاولین مابدعتی نهاد و درشهر ماندنی شد و من پرورده این تصمیم و تنها وارث آنهمه ضیاع وعقار که در طلك فقر برجای نهادند . "

علی از یاد همه این داستانها و سوابق اش بایك دنیا عشق وعلاقه سخن میگوید تا آنجاکه :

" من دراین حکایتها است که سرچشمه بسیاری ازاحساس های ریشه دارمجهولی راکه درعمق نهادم می یابم پیدا میکنم . و این معاینه ای شگفت و مکاشفه ای شور انگیزاست "
(کویر صفحه ۹) .

شریعتی در محیط فقر ، و درتماس باستمدیدگان واستثمارشدگان ، و درشرایط سخت زندگی بزرگ شد ، و زجروستم نظام فاسد رالمس میکرد ، ودردردها وغم ها و حرمانهای فلك زده ها و محرومین غوطه میخورد ، و تااعماق استخوانهایش از ظلم و ستم میسوخت ، و ازصاحبان زر و زور نفرت داشت .

علی دوران دبستان و دبیرستان رادرابن یمین مشهد گذراند و ازسال نهم وارد دانشسرای مقدماتی شد و پس ازدوسال ، باتعهد پنج سال خدمت در فرهنگ ، ازدانش-سرا فارغ التحصیل شد و دردهات اطراف مشهد بآموزگاری پرداخت . درطی پنج سال خدمت موفق باخذ دیپلم ولیسانس گردید .

در دبیرستان بود که با جنبش نوین اسلامی از طریق "کانون نشر حقایق اسلامی" که موسس آن استاد محمد تقی شریعتی بود آشنا شد و بزودی جزو فعالین و بلکه فعال ترین اعضای آن درآمد . فعالیت وی در کانون ، او را با جوانان و دانشجویان زیادی ، که خود جزو آنان بود آشنا ساخت و از همان زمان نوشتن مقالات علمی و فلسفی را آغاز کرد . از طریق فعالیت در کانون با افکار نهضت خدا پرستان سوسیالیست آشنا شد . و سخت بدانها گرایش پیدا کرد .

نهضت خدا پرستان سوسیالیست گروهی بود که بطور مخفی در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ در تهران تشکیل یافته بود . این نهضت که بدست جوانان پرشور مسلمان پایه ریزی شده بود ضمن اعتقاد به خدای احد و واحد و پذیرش جهان بینی توحیدی ، از نظر اقتصادی ، سیستم اقتصاد اسلامی را گونه ای سوسیالیسم میدانست . و به یک حرکت انقلابی که همگی ارزشهای منحط جامعه را دگرگون سازد و اجتماع نوینی برپایه ارزشهای توحیدی بنا نهد اعتقاد داشت . شیوه کار نهضت شیوه مبارزه مخفی بود . و در مراحل اولیه بعد مبارزات ایدئولوژیک و در کار تربیت کادرهای خود بود . لذا از هرگونه کار علنی و پرسروصدا اجتناب میورزید . بعدها برسر شیوه کار ، علنی یا مخفی ، ادامه کار ایدئولوژیک یا شرکت در مبارزات سیاسی علنی شدن نفت برهبری دکتر مصدق ، در نهضت اختلاف رخ داد و گروهی که به شیوه کار علنی در آن شرایط اعتقاد داشتند از نهضت جدا شدند و همین گروه بود که بعدها برهبری مرحوم نخشب حزب مردم ایران را تأسیس نمودند . بخش دیگر نهضت خدا پرستان سوسیالیست هم چنان بکار سازندگی خود ادامه داد و از طریق

ایجاد سازمانهای علنی و نیمه علنی همگام با انجام خدماتی موفق شد . نشریاتی از قبیل ماهنامه "مهد علم" و "دانشجویان و دانش‌آموزان فارس" بدون ذکر نام ، از جانب همین گروه منتشر میگردید . همین گروه بود که بعدها با مهندس بازرگان و یارانش در سالهای قبل از ۲۸ مرداد تماس گرفتند (سال ۱۳۳۱) و طرح تأسیس یك حزب بزرگ علنی اسلامی را پیشنهاد دادند . مهندس بازرگان در مدافعات خود از این طرح و این افراد چنین یاد میکند :

"... در یکی از مسافرتهای موقت کوتاه که برای گزارش و کسب دستور یا برای دیدار خانوادگی بتهران می آمدم عده ای از جوانان متعلق به آن دسته سوم از دارندگان سه نوع طرز فکر که قبلا اشاره نمودم ... بدیدنم آمدند .. آقایان همراه خود مرامنامه و اساسنامه تشکیل یك حزبی را آورده بودند . این حزب نه چپ چپ کمونیست بود و نه راست راست . آنچه آقایان میگفتند و اصرار می ورزیدند و میخواستند بنده هم عضویت آنرا قبول کنم اساس تشکیل یك حزب و طرز فکر سیاسی و اجتماعی راستین بود ..." (۱)

علی شریعتی نیز در همین زمان و از طریق همین افراد بود که با افکار نهضت خدا پرستان سوسیالیست آشنا شد ، و در تحت تأثیر همین افکار بود که اولین اثر علمی خود را تحت عنوان سلسله انتشارات "مکتب واسطه اسلام ـ تاریخ تکامل فلسفه" جزوه اول ـ در تیر ماه ۱۳۳۴ منتشر میسازد .

در مقدمه این نشریه علی کلیّات افکار نهضت خدا پرستان سوسیالیست را به شرح زیر منعکس میسازد .

۱ـ مهدی بازرگان ـ مدافعات در دادگاه نظامی . صفحه ۱۳۹ ـ انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج ازکشور)

"برنامه مکتب واسطه اسلام را در سه فرمول زیر میتوان خلاصه کرد :

از میان مکتب های ماتریالیسم و ایدالیسم، اسلام روش مختص بخود دارد و آنرا میتوان رئالیسم نامید .

رژیم اجتماعی و اقتصادی اسلام سوسیالیسم عطی است که بر طرز فکر خدا پرستی استوار باشد و حد وسط میان دو رژیم فاسد کاپیتالیسم (سرمایه داری) و کمونیسم (اشتراکیت مطلق) میباشد .

روش سیاسی اسلام : از نظر بین المللی بین دو بلوک متخاصم شرق (برهبری شوروی) و غرب (برهبری آمریکا) پایگاه اسلام بلوک میانه ایست که بهیچ طرف بستگی نمی تواند داشته باشد . شجره طَیّبه‌ای است که نه شرقی است و نه غربی و پایگاه سومی است در میان دو قطب متضاد وشامل تمام کشورهای اسلامی میباشد ."

و برای تحقق امر انقلاب اسلامی معتقد است که :

". . . چاره ای نیست جز اینکه خود دست بکار شویم و تنها از این خدا الهام گیریم و برای احیای آئین نجات بخش اسلام و تمدن درخشان از کف رفته خود بکوشیم و تحولی که سراپای اجتماع فعلی اسلام را دگرگون سازد بوجود آوریم تامگر پرتو حقایق قرآن افق زندگی مارا روشن سازد و راه حقیقت و راستی را باز جسته و . . . ."

بعدها (سال ۱۳۳۷) تحت تاثیر همین انگیزه ها است که شریعتی شیفته ابوذرغفاری شده و درکتابی که مینویسد او را "اولین خداپرست سوسیالیست" میخواند .

شریعتی در دوران تحصیل در دانشگاه مشهد ـ دانشکده

۱ـ علی این کتاب را از اصل عربی آن بنظم "جودة السحار" درسن ۱۸ سالگی ترجمه کرده بود .

ادبیات روز بروز بیشتر و بیشتر با جنبش اسلامی آشنا میشود و در آن فعالانه شرکت میکند .

دوران دانشکده علی مصادف با اوج مبارزات میهنی ملت ایران برهبری دکتر مصدق بود . دکتر مصدق مظهر مبارزه و مقاومت یك ملت محروم و زجر دیده در مقابل همه استعمارگران و استثمارگران عالم بود . مصدق خلال سالها مبارزه علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی دریافته بود که خداوندان نفت بصورت کارتل های بزرگ ، قدرتی جهانی و شیطانی بوجود آورده ، و برای حفظ منافع خود ، و استثمار کشورهای نفت خیز ، سرنوشت ملتها را طعمه سیاست بازیهای خود کرده‌اند ، و حکومتهای فاسد ، ظالم و دست نشانده را بر مقدرات این ملت ها مسلط نموده‌اند.

مصدق پس از یك سلسله مبارزات درخشان و پیروزمند برای قطع دست کارتل‌های نفتی در امور ایران ، در اسفند سال ۱۳۲۹ نفت ایران را ملی کرد ، و نفت خواران را از ایران بیرون ریخت ، و در یك جنبش وسیع مردمی ، و هیجان شدید میهنی به نخست وزیری ایران رسید .

همه امیدها و آرزوهای مردم ایران در دکتر مصدق تبلور یافت ، و همه قدرتهای بزرگ جهانی ، حتی آمریکا و انگلیس و روسیه برای کوبیدن مصدق همداستان شدند .

در این دوره کوتاه بیست و شش ماهه زمامداری دکتر مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) جهشی بزرگ از نظر فکری و سیاسی و اقتصادی در ایران بوقوع پیوست ، مردم ایران برای اولین بار طعم آزادی و استقلال را چشیدند ، و حکومت را از آن خود دانستند و احساس شخصیت کردند ، و در مقابل بزرگترین قدرتهای عالم بمبارزه برخاستند .

توطئه های استعمارگران ، یکی بعد از دیگری برای

سقوط مصدق بکار افتاده ولی در مقابل اراده آهنین و فداکاری بیدریغ مردم نقش بر آب شد.

کارتل‌های نفتی به پشتیبانی آمریکا و همه کشورهای غربی، ایران را در محاصره اقتصادی خود وتحت فشار قرار دادند و خرید و فروش و حتی حمل نفت ایران را تحریم کردند، و روسیه و بلوک شرق نیز که برای کمیدن مصدق همداستان بودند فقط بصورت تماشاچی باین صحنه مبارزه غیر متساوی نگاه میکردند وعملا در طریق تحریم کارتل‌های غربی قدم بر میداشتند، و حزب توده، دست نشانده روسیه نیز در داخل ایران سخت ترین ضربات تبلیغاتی و سیاسی و نظامی خود را علیه مصدق بکار میبردند و از هیچ تهمت و دشنام و دشمنی فروگزار نمیکردند.

در اثر ملی شدن نفت، و محاصره اقتصادی ایران و تحریم نفت آن، بودجه کشور که بمقدار زیاد از درآمد نفت تأمین میشد، کمبود کلی یافت، و دکتر مصدق برای استمرار مبارزه علیه قدرتهای نفتی دنیا، از مردم ایران طلب مساعدت کرد و مردم با خرید اوراق قرضه ملی پشتیبانی خود را از حکومت ملی مصدق نشان دادند، وچه بسیار جوانانی که هیچ نداشتند ولی خون خود را فروختند وبا پول آن قرضه ملی خریدند، و دکتر مصدق بقدرت همین کمکها و پشتیبانیها توانست که محاصره اقتصادی غرب و تحریم نفت را تحمل کند و تسلیم کارتل‌های استعماری نگردد.

علی شریعتی، شیفته مصدق بود و همچون سربازی گمنام در مبارزات میهنی مصدق از جان و دل همراه باپدرش که از سران نهضت ملی در خراسان بود شرکت داشت و برای اولین بار احساس افتخار میکرد که در کشوری آزاد ومستقل زندگی میکند. او اولین شعور سیاسی و آزادیخواهی وحق طلبی و مبارزه با استعمار را در این دوره طلائی

فرا گرفت ، و بضرورت وحدت ملتهای استعمار شده ومستضعف در دنیای سوم پی برد ، و نقش دو بلوک شرق و غرب را در استثمار ملتها و تقسیم منافع بوضوح دریافت .

متأسفانه کودتای نظامی "سیا" تحت رهبری ژنرال شوارتسکف در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت ملی ایران راساقط کرد و مصدق رابزندان انداخت عده زیادی ازبزرگان و رهبران ملی رابخاك و خون کشید و یازندانی کرد ، و یکباره همه امیدها و آرزوهای مردم ایران فرو ریخت .

البته آزادمردان ایران درمقابل این توطئه بزرگ ساکت ننشستند ، و سیطره مجدد کارتل های نفتی و دستگاه جاسوسی آمریکائی رابرمقدرات مردم ایران نپذیرفتند . مبارزات خونینی درسالهای بعد از کودتابوقوع پیوست که نشان دهنده مقاومت ملت ایران درمقابل استعمار و دست رد برسینه رژیم دست نشانده "سیا" بشمارمیرود .

مبارزات سخت و پرافتخار مردم ایران دراین دوره در نهضت مقاومت ملی متبلور میگردد که باانتشارنشریه "راه مصدق" بطور سرّی ، ایجاد تظاهرات و قیام ها و مخالفت هاباتصمیمات رژیم اعتراض ملت ایران رارسمااعلام میدارد . شخصیت های مؤمن و آزادیخواهی نظیر آیه‌الله طالقانی دکترسحابی و مهندس بازرگان و حاج آقارضازنجانی ، سازمان نهضت مقاومت ملی ایران رارهبری میکردند و در این طوفان خطرناك ، ازبرخورد هیچ حادثه ای و یاتحمل هیچ درد و شکنجه ای ابا نداشتند .

علی شریعتی نیز نمیتوانست دراین مبارزه مرگ و حیات بیطرف بماند و مسئولیت اسلامی و وطنی خودرافراموش کند و ننگ تسلیم در مقابل استعمار و استبداد را بخود به پذیرد ، اوکه در این ایام در مشهد درس میخواند فورابصفوف نهضت مقاومت ملی ایران پیوست و جزء

فعالترین و مبارزترین کادرهای جوان در آمد .

رژیم بوحشت افتاد و تصمیم گرفت که مبارزان مؤمن ضد حکومت را بگیرد ، و نهضت مقاومت ملی ایران را فلج کند . با وجود اینکه استاد بازرگان و دکتر سحابی و آیت الله طالقانی ، در اثر فعالیت های خود بارها بزندان می افتادند و آنها را از هر نوع فعالیتی محروم ساختند ولی وجود فدائیان از جان گذشته‌ای نظیر شریعتی ها و شیبانی ها و رهبران سرسخت و پاکبازی چون آیت الله طالقانی و . . . سبب شد که نهضت مقاومت ملی ضربات شکننده رژیم را تحمل کند و همه روزه بقدرت و توسعه خود بیافزاید .

در مهر ماه سال ۱۳۳۶ ، دوران نخست وزیری اقبال ، چاکر جان نثار و غلام حلقه بگوش شاه دوباره یورش وسیعی در سرتاسر ایران علیه نهضت مقاومت ملی شروع شد ، علاوه بر دستگیری رهبران بزرگ و بنام نهضت، عده کثیری از فعالین و کادرهای مهم و فدا کار نهضت مقاومت ملی بزندان و شکنجه کشیده شدند . گذشته از تهران ، شهرهای مشهد ، تبریز ، اصفهان ، شیراز سخت مورد یورش قرار گرفت، از مشهد ۱۴ نفر از شخصیت های بزرگ و فعال منجمله اعضاء کمیته مرکزی نهضت در ایالت خراسان دستگیر شدند .

علی شریعتی همراه با پدرش محمد تقی شریعتی ، طاهر (۱) احمد زاده (پدر شهیدان مجاهد مسعود و مجید احمد زاده) مرحوم آسایش . . از مشهد دستگیر شدند . و با یك هوا ـ

---

۱ ـ عنوان "شهید" را ما در مورد این دو برادر آگاهانه بکار برده ایم . این دو برادر شهید ، ازشاگردان شریعتی و کانون نشر حقایق اسلامی مشهد بوده اند . و فعالیت ←

پیمای ارتشی بتهران گسیل شدند . شریعتی جوانتر از بقیه دستگیر شدگان بود ولذا کتك و شکنجه دیگران را تحمل میکرد ، سرش را تراشیدند و او را سخت کتك زدند وگاه وبیگاه او را شکنجه میدادند . علی در مدت هشت ماه زندان خود ، با شکنجه دژخیمان رژیم کودتا آشنا شد و از سلول کوچك و تاریك خود دریچه‌ای بهمهٔ دنیا و همه تاریخ گشود وظلم وستم جباران وستمگران تاریخ را لمس کرد ، وبا رنج و شکنجه همه اسیران وستمدیگان روزگار پیوندی عمیق بر قرار ساخت . دستگیری این افراد موج جدیدی از مقاومت و مبارزه را بر انگیخت .

سید جعفر بهبهانی ، عضو مجلس شورای ملی وقت ، دکتر اقبال نخست وزیر را استیضاح کرد و او را بزیر سئوال کشید . اقبال در پاسخ سئوال بهبهانی گفت که : این اشخاص در

سیاسی خود را از نهضت آزادی ایران آغاز کردند و بهمین جرم بدست رژیم جلاد شاه بزندان افتادند .

اگرچه بعدها ، پس از شهادت مسعود احمدزاده ، جزوه ای ازطرف گروهی غیر مسلمان منتشر شد و آنرا به وی منتسب نمودند وبموجب آن ادعاکردند که نامبرده "مارکسیست" بوده است . اماجز این نشریه و ادعای ناشر آن هیچگونه سند و مأخذ معتبر و قابل اعتمادی دردست نیست که آنراتأیید کند ولذا از نظر اسلامی نمیتوان چنین ادعائی راکه متضمن "مرتد" شدن میباشد پذیرفت . چه درقوانین اسلامی برای تأیید چنین امری رویه ای پیش‌بینی شده است . گفتن ندارد که این امر درتمامی موارد مشابه نیز صحت دارد باین معناکه گواهی عناصر غیر مسلمان درحق مسلمانان معتبر نیست و قابل قبول نمیباشد .

تهران و مشهد و . . . باز دنبال تز مصدق رفته اند . . "
کیهان ۱۳۳۶/۷/۷) .

علی شریعتی همه ضربات زندان و تجربه تلخ ستمدیدگان را با قدرت ایمان ، صبر ، توکل تحمل کرد وبا روحی سرشار از امید و اراده‌ای فولادین برای استمرار مبارزه علیه ظلم و کفر و جهل زندان را ترک گفت و به مشهد رفت و کار تحصیل را ادامه داد . استعداد او بینظیر بود . هوش سرشار و استعدادش او را شاگرد اول دوران خود ساخت و بموجب تعهدات قانونی که شاگرد اول ها را برای ادامه تحصیل بخارج میفرستادند ، شریعتی را هم میبایستی بفرستند . ولی سوابق سوء !! شریعتی مانع بزرگی بود! مقامات امنیتی کشور !! مدتها مانع خروج او و استفاده وی از حق قانونی اش بودند . اما بالاخره وعلی در اوائل سال (۱۹۵۹) عازم فرانسه شد .

علی پس از فارغ التحصیل شدن از دانشسرا در ضمن تحصیل در دانشگاه مشهد در مدارس دهات اطراف مشهد به تدریس می پرداخت و پس از مدتی از نظر مالی مستقل از خانواده بود . در فاصله فراغت از تحصیل دانشگاهی تا خروج از ایران که دو سالی بطول انجامید علی از آموزگاری به دبیری تغییر رتبه داد و در مشهد به تدریس پرداخت . در همین زمان در مشهد با خانم پوران شریعت رضوی ازدواج نمود .

خروج علی از ایران مقارن با آغاز فعالیتهای جدیدی در ایران و خارج بود — در ایران نهضت مقاومت ملی ، با توجه به شرایط مساعد و امکانات داخلی ، تدارک یک حرکت وسیع ملی را میدید تا بتواند جنبش را در سطح جدید گسترش دهد . ادامه این فعالیتها بود که بتأسیس جبهه ملی دوم و سپس نهضت آزادی ایران منجر گردید . تحت تأثیر همین عوامل بود که در خارج از کشور نیز دانشجویان

میهن پرست و مسلمان برای انجام وظائف خود فعالیتهای پی گیری راآغاز نمودند . این فعالیتها عمدتا توسط دو گروه انجام میگرفت . گروهی طرفداران و بقایای حزب خائن توده ایران ، وگروه دوم از اعضاء و فعالین نهضت مقاومت ملی و جوانان و دانشجویان مسلمان ـ شریعتی از همان آغاز ورودش بفرانسه به جبهه دوستان و یاران خود پیوست و ابتدا ، زمانی که هنوز جبهه ملی و نهضت آزادی در داخل شکل نگرفته بودند ، وی به جمع دوستان ملی و مسلمانش که گروه کوچکی رابنام " جوانان نهضت ملی ایران " اروپا ـ تشکیل داده بودند ، پیوست ، که گاه بگاه بمناسبتهائی اعلامیه های سیاسی افشاگرانه ای را منتشر میساختند .

سپس بعد ازآنکه کوششهای مقدماتی نهضت مقاومت ملی درایران به ثمر رسید و جبهه ملی (دوم) آغاز کار خود رااعلام کرد ، همین عناصر مسلمان و ملی ، درخارج از کشور شروع بکارکردند وبالاخره بدنبال کوششهای مستمری ، جبهه ملی آمریکارادر ۲۵ فوریه ۶۲ وجبهه ملی اروپارادر ماه می همان سال پایه گذاری کردند . شریعتی نیزازجمله کسانی بودکه درتاسیس و شکل گرفتن جبهه ملی دوم در اروپا نقش بسیار موثری داشت . بعد از اولین کنگره جبهه ملی اروپا ـ دراوت ۶۲ درویزبادن ـ آلمان ازطرف جبهه ملی انتشار روزنامه ارگان آن به علی واگذارشد وعلی باقبول مسئولیت انتشار آن ، اولین شماره ماهنامه ایران آزاد رادر ۱۵ نوامبر ۶۲ منتشر نمود و تمامی کوششهای خود رادرراه غنی ساختن هرچه بیشتر محتوای آن بکاربرد . علی توانست نیروهای باارزشی رابرای اداره فکری وعلمی نشریه تدارك به بیند . علی که دراین دوران باجبهه آزادی بخش الجزائر و المجاهد همکاری نزدیك داشت امیدواربود که روزی ایران آزاد هم ، نظیر المجاهد ، ارگان

جبهه آزادیبخش الجزائر، نقش سازنده بزرگی را در جنبش رهائی بخش خلق ما بازی کند. ماهنامه ایران آزاد در طی دورانی که علی مسئولیت آنرا برعهده داشت یکی از بهترین و غنی ترین نشریات سیاسی ما محسوب میشد. و تنها نشریه ای بود که مبارزات خلق ما را به بهترین وجهی در تمامی ابعادش منعکس میساخت. مقالات تحلیلی علی که گاه آنها را با اسم مستعار "شمع" امضاء میکرد از بهترین مقالات بود.

علی از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران در خارج از کشور بود. اعضای نهضت مقاومت ملی که در گذشته در داخل با هم همکاری میکردند و آنها که طی سالیان دراز در انجمن های اسلامی بدنبال کار و لانی مشترک یکدیگر را شناخته و به اعتماد پیدا کرده بودند و صداقت و صمیمیت هر کدام در عمل مشاهده شده بود، در خارج از کشور، بهر حال با هم در تماس دائم و نزدیک بودند. کار مشترک آنها در درون سازمانهای دانشجوئی و جبهه ملی مانع از حفظ ارتباطات و تبادل نظرها نبود. ضمنا این عده همچنین با دوستان داخل در تماس و از اوضاع داخل خصوصا وضع جبهه ملی و مواضع انحرافی ـ سازشکارانه جناح راست جبهه هم مطلع بودند. بعد از اعلام تأسیس نهضت آزادی ایران در ۴۰/۲/۲۷، این افراد نیز در برابر این سئوال قرار گرفته بودند که آیا بکار خود در جبهه ادامه دهند یا آنکه جبهه را رها ساخته و مستقیما و مستقلا کار سازماندهی نهضت آزادی را در خارج آغاز نمایند. خصوصا که مخالفین نهضت در داخل ایران با ایادی و عناصر خودشان در خارج از کشور نیز تماس داشتند و دامنه تحریکات را به جبهه خارج نیز کشانیده بودند و همه جا آنرا دامن میزدند.

در اوائل سال ۶۲ مادر علی که سخت بیمار بود درمیگذرد و علی بالاجبار برای کمک روحی به پدرش، به ایران میرود.

دیدار دوستان هم رنگ قدیم تاثیر بسیار مثبتی برعلی میگذارد . وقتی برگشت نوشت که :

" ... گرمی و صمیمیت و کار دوستان بقدری مرا تحت تاثیر قرار داد که مصیبت جانگداز مرگ مادرم را فراموش کردم امیدوارم بتوانیم همان آتش را در جمع سرد و ناهماهنگ و کم صمیمیت روشنفکران خارج از کشور روشن کنیم و گروهی هر چند کماً اندك گرد هم آوریم که خوب فکر کنند و درست و پاك عمل نمایند . (۱۶ / نوامبر ۶۲).

بدنبال همین فکر که بتوان جمعی را بدور هم گرد آورد که: " نه بصورت دستگاهی در برابر جبهه بلکه برای .... تشکیل یك " زیرزمین فکری " ... " ، که همفکر و هم اخلاق و صمیمی و پرکار و کم ادعا باشند بالاخره طرح تاسیس نهضت در خارج از کشور مطرح گردید . و در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۶۲ طرح آن بامضای علی برای جمع دوستان و علاقمندان ارسال گردید .

در این طرح علی رئوس آنچه را که باید انجام داد و فلسفه آنرا بیان میکند :

بنام خدا

برادر

بیشك تشکیل جبهه ملی در ایران نه تنها یکی از موفقیت های بزرگ ما بشمار میآید بلکه ما خود از پیشقدمان این بنا بوده ایم و بدیهی است که حفظ و اصلاح و تقویت آنرا از وظائف عینی و حتمی خویش بشمار میآوریم و هر چند امروز از رسوخ عناصری که هر گاه هوای بیرون را بهاری می یابند سر از زیر بال بیرون میآورند و یا لا اقل خود را نیز در مبارزه فراموش نمیکنند و بقصور و یا تقصیر خویش را در دوران

تیره و وحشتبار دیروز امروز با هیاهو و اتهام و تلاشها و زد و بندها جبران میکنند رنج میبریم ولی هرگز تاآخرین رمقی که داریم از ادامه این راه مأیوس نمی شویم تا این سنگر برای همه آزاد مردان کشور ما پای برجا و نیرومند بماند .

ملی مفهوم ذهنی و کلی یك (جبهه ملی) وبخصوص مصداق عینی آن یعنی سازمانی که فعلا وجود دارد ما را بیش از هر وقت معتقد کرده است در اوضاع و احوال کنونی نمیتوان تنها به فعالیت در این سازمان اکتفا کرد و بیشك تمام همقدمانیکه در سالهای مرگبار پس از ۲۸ مرداد در نهضت مقاومت ملی مبارزات دشواری را بر عهده داشته اند باید در کنار و یا بهتر بگوئیم در زیر بنای سازمان جبهه ملی اساس نیرومند و مستحکم نهضتی را با همان عواطف تند و پاك و با همان افکار وعقایدی که در طول مبارزات چندین ساله پخته و هماهنگ شده است بریزند ـ نهضتی که رفت و آمد دولتها و سرما و گرمای محیط بیرون و اقبال و ادبار سیاستهای نیرومند در آن بی اثر باشد .

در ایران این پیش‌بینی بنام نهضت آزادی تحقق یافته است و در خارج از کشور نیز ما که همین ضرورت و نیاز را بشدت احساس میکنیم همگامان و همفکران دیرین و دلیر خویش‌را باید یاری کنیم.

در خارج از ایران آغاز کوششهای وسیعی برای اشاعه این طرز فکر فوریت دارد زیرا چنانکه می بینیم هزاران دانشجوی ایرانی در خارج پس از چند سال اقامت غالبا همچنان تهی بوطن باز میگردند و چون در ایران نیز خفقان و فشار سد راه اندیشه ها شده است همچنان تهی میمانند. گذشته از آن امروز عطش دانشجوئی ایران در خارج ـ در

این محیط آزادی که هر چند یکبار صدای فرو ریختن دستگاه ننگینی در سرزمینی بگوش میرسد بیش از هر وقت شدت یافته و او را برای یافتن یك مکتب عمیق فکری کنجکاوتر و جوینده تر ساخته است . آیا جبهه ملی با ترکیبی که فعلا دارد میتواند از همه نظر این عطش را فرو نشاند و در برابر ایدئولوژی ها و مکتبهای فراوانی که همه جا عرضه میشود خود مکتبی ارائه دهد ؟

جبهه ملی حزب نیست. هماهنگی و شرکت نیروهای نا متجانسی است برای برداشتن (سنگی) و شکستن (سدی) و این ما را امروزه بسنده نیست ـ جز این کار (فوری، لازم ـ موقتی) مسائل دیگری نیز مطرح است ـ سوسیالیزم رژیم حکومت، مذهب، مکاتب اجتماعی و سیاسی، انقلاب رفورم، مالکیت، کشورهای اسلامی ، نهضت های رهائی بخش ملتها و خلاصه پاسخ گفتن باین پرسش دیرین که (چه باید کرد ؟) و (در ایران از کجا آغاز کنیم ؟) .

این پرسشها امروز نه تنها در زمینه (استقرار قانونی) بلکه در زمینه وسیع طرز تفکر و ایدئولوژی ما مطرح است و اگر ما نکوشیم که بدان پاسخ گوئیم (دیگران) پاسخ خواهند گفت چنانکه امروز میگویند و ما بی آنکه چاره‌ای داشته باشیم آثار شوم و اسف آور آنرا تماشا میکنیم.

برادر مبارز :

ضرورت توسعه تشکیلات جبهه ملی در خارج از کشور ایجاب میکرد که تا کنون در این زمینه دست بکاری نزنیم این نه از آنرو بود که فعالیت در نهضت آزادی با کوشش در سازمان جبهه ملی متناقض است بلکه از اینجهت بود که وقت و نیروی خویش را در آغاز وقف تشکیل سازمانهای جبهه ملی کنیم تا در یك زمینه وسیعتری بکار فوری تری پرداخته باشیم و همه دانشجویان روشنفکر و آزادیخواه

را در خارج بسادگی در این کادرها متشکل سازیم.
ولی امروز که از طرفی جبهه ملی ما پا گرفته و از طرف دیگر تبلیغات منحرف کننده تشدید یافته و زمینه مساعد و بی رقیبی در افکار پیدا کرده است دیگر این مصلحت وجود ندارد و هر چه فوری‌تر باید دست بکار شد.
وانگهی شما خود در سازمانهای جبهه ملی کمبود خوراك معنوی را برای دانشجویان بخصوص در حوزه‌ها احساس کرده اید ـ این خلاء بسیار وحشتناك است.
نکته دیگری که باید یادآور شد اینستکه بر خلاف عده معدودی که نه از حزب درك صحیحی دارند و نه از جبهه و معتقدند که هر گونه فعالیت فکری و حزبی منافی با جبهه ملی است و حتی یکی از این احزاب انحلال خود را در جبهه ملی اعلام کرده و باصطلاح معروف (روغن ریخته را وقف مزار نموده است)[1] ما معتقدیم که نه تنها این فعالیت منافی با جبهه ملی نیست بلکه موجب تحکیم و تقویت و توسعه آنست زیرا افرادی که وارد یك جریان

۱ـ منظور "حزب سوسیالیست" است که توسط دکتر خنجی تاءسیس یافته بود. خنجی ازکادرهای حزب خائن تودهٔ ایران بود که همراه باخلیل ملکی و جمعی دیگرازحزب مزبور درسال ۲۶ انشعاب کردند. وبعدهاخودبه تأسیس حزب جدیدی بنام "نیروی سوم" دست زدند. دراواخر مردادماه ۱۳۳۲ روابط مالی این افرادبا دربارکشف شد. وهمین امر موجب بروز اختلافاتی بین خنجی وملکی وجدائی آنهاازهم شد. خنجی حزب سوسیالیست را بوجودآورد. درجریان جبهه ملی دوم، علیرغم نظر دکترمصدق عمل کردند. و برای اثبات حرف خود حتی حزب "نیست درجهان" خود رامنحل اعلام نمودند. ناشر.

حاد سیاسی میشوند تنها با ارائه یك فکر عمیق است که میمانند وگرنه پس از چندی یا سرد میشوند و یا هنگامیکه حدت مسائل سیاسی از میان رفت کنار میروند . منتهی این کوشش باید منطقی وعمیق انجام یابد. بدیهی است که روش ما با روش آن چند تنی که فعالیت حزبی خود را به گنداندن چند جمله یا شعار مشخص حزبی خویش در اعلامیه ها یا قطعنامه هائی که بنام جبهه ملی منتشر میشود اختصاص داده‌اند هیچگونه مشابهتی نخواهد داشت.

این ضرورتهاست که ما را که پس از ۲۸ مرداد در سازمان نهضت مقاومت ملی در ایران یا اروپا فعالیت میکرده ایم و امروز در جبهه ملی مبارزات سیاسی خویش را ادامه میدهیم واداشته است که از آن همگام و همفکر دیرین خویش دعوت کنیم تا هسته نهضت آزادی ایران را در خارج از کشور بر اساس محکم وعمیقی بریزیم . "

علی بعد از این مقدمه خطمشی نهضت را در خارج از کشور و حداقل برنامه ضروری را پیشنهاد مینماید .

این پیشنهاد و طرح با استقبال دوستان نهضتی رو برو میگردد . باین ترتیب هسته های اولیه نهضت در اروپا و سپس بدنبال آن در آمریکا پایه ریزی میشود . و نهضت کار خود را آغاز میکند . کاری که بقول علی : " افراد نهضت در خارج فقط و فقط بصورت صد در صد مخفی پایه تشکیلاتی عمیق و محکم را خواهند ریخت و در عین حال صمیمانه در تشکیلات جبهه ملی در خارج کار خواهند کرد . "

در این زمان اگرچه هنوز نهضت آزادی در خارج از کشور بصورت یك سازمان مورد بحث تاسیس نیافته بود ، اما علی و دوستانش ـ همانها که سالیان دراز در طی مبارزات ملی در کادر نهضت مقاومت ملی و یا انجمنهای اسلامی باهم کار کرده بودند ، روابط خود را همچنان باهم حفظ نموده و در

مسائل باهم مشورت میکردند .

علی بارها در جمع همین دوستان ضرورت تهیه یک طرح برای کار انقلابی و تند را مطرح ساخت . در دافوریه ۱۹۶۲ طی یادداشتی خطاب به جمع همین دوستان "نهضتی اش" نوشت که :

" ... در اینکه فقط بوسیله و یا لااقل بکمک یک ارگان انقلابی میتوان دستگاه حاکمه را از بین برد شک نیست. مهم اینست که این کار انقلابی کی و چگونه آغاز شود ؟"

و برای آغاز نمودن آن نوشت :

" ... هیچ کار انقلابی در "کمال مطلق" آغاز نشده است . همینکه محیط انقلابی بوجود آمد (از سالها پیش در ایران وجود دارد) یک کوشش و یک حرقه ، هرچند ناقص ، برای شروع به عمل کافیست . در ضمن عمل نقائص مرتفع شده و مرحله کمال و پیروزی پیش خواهد آمد ."

" نهضتی ها" که در آن زمان باکمال صداقت و وفاداری و خلوص در کادرهای جبهه ملی در اروپا و آمریکا فعالیت میکردند عمدتا آن نوع کارها را کافی نمیدانستند و بکارهای انقلابی و مبارزات در ابعاد دیگری و بگونه دیگری اعتقاد داشتند . و دائم در جستجوی راههائی بودند که بتوانند باین نیاز و این درک آنها ، در تحت شرائط خاص آن زمان ، و اینکه هنوز جدا شدن خود را از جبهه ملی صلاح نمیدانستند ، جواب لازم را بدهد . بدنبال همین بحث ها و مشورت ها بود که در همان فوریه ۶۲ علی با جمع بندی آراء دوستانش ، طی یادداشتی برای همه دوستان نهضتی نوشت :

" پیشنهاد میکنم :

۱ــ دوستان ما با تمام قوا برای شروع اولین مرحله کار انقلابی در اروپا و آمریکا اقدام کنند .

۲ـ اقدام ما در دو زمینه باشد :

الف ـ چون مخفی کردن مسئله در کادر خود ما نتیجه عملی نخواهد داشت (همچنانکه در این چند سال ثابت شده است) و اظهار آن بوسیله ما فقط به بعضی دوستان ملی باعث شیوع جبری مسئله و بالنتیجه دسته بندی و مخالفت و اخلال گری دیگران خواهد شد . لذا در سازمان جبهه ملی باید بسرعت فکر کارتند (انقلابی) را شیوع داد . نحوه پیشنهاد بهتر است چنین باشد :

چون اگر سازمان جبهه ملی علنا و رسما چنین تصمیمی بگیرد ایجاد مزاحمت های شدید در ایران خواهد شد که از قدرت تحمل سازمان جبهه و افراد آن خارج خواهد بود . لذا سازمانهای جبهه ملی در خارج از کشور یك " کادر مخصوص " ایجاد کنند و این کار را انجام دهند .

ب ـ اگر سازمان جبهه در اروپا و آمریکا بچنین کاری اقدام کنند چه بهتر وگرنه خود ما وسیله دوستان مؤمن باید بانجام آن بکوشیم . کوشش و دقت ما در هر دو حالت ضروری است .

در حال حاضر کوشش ما باید براین باشد که رجال مورد اطمینان نهضت ملی را در این راه بکشانیم و ضمنا با مقامات دول بیطرف تماس بگیریم ".

سپس علی از دوستان نهضتی میخواهد که :

" بلافاصله آمادگی و موقعیت خود را از نظر ترك تحصیل و رفتن به محلی که مرکز کار کادر انقلابی خواهد بود بنویسید . "

و اینکه :

" ما در این مرحله بدو دسته از خود گذشته احتیاج داریم دسته اول به محل تعلیمات خواهند رفت و دسته دوم در

اروپا و آمریکا برای حفظ تماس با سایر افراد باقی خواهند ماند."

طرح تأسیس کادر مخصوص طی نامه ای به هیئت اجرائی جبهه ملی پیشنهاد شد:

"پاریس ۶۳/۱/۱۶ - هیئت اجرائی محترم سازمانهای اروپائی جبهه ملی ایران.

محترما بعرض میرساند: باتوجه بوظیفه ایکه برهر ایرانی وطندوست فرض است که در پیشبرد و بثمر رساندن مبارزه ملت ایران برای محو ظلم و فساد و استقرار حکومت حق و عدالت متفکر و کوشا باشد، اینجانبان پس از تعمق در سیاست هیأت حاکمه ایران که در یکماه اخیر استراتژی و رویه خود را بخوبی آشکار کرده ..... باین مسئله معتقد شده ایم که: تنها و تنها گروهی مسلح به تفنگ و بمب، و بهتر طیاره و مسلسل و تانک، قادر به نابود کردن رژیم حاکمه ایران هستند و لاغیر (یالااقل بکمك چنین گروهی)."

در این نامه پس از شرح و بسط مطالبی آمده است که:

"راه مبارزه تند بسیار بسیار طولانی و مشکل خواهد بود و باید در اولین فرصت آغاز شود. هیچ کار انقلابی در حالت "کمال مطلق" آغاز نشده است. کلیه سازمانهای انقلابی که بهدف خود رسیده اند کار خود را در "محیطی انقلابی" (که سالها است در ایران موجود است) و با نقص فراوان آغاز کرده در ضمن کار برفع نواقص موفق شده اند".

نویسندگان نامه بدنبال این توضیحات پیشنهاد نمودند تا:

"کادر مخصوص بصورت صد در صد مخفی و بدون اعلام وابستگی به جبهه ملی شروع بکار کند و برای یافتن مرکزی برای تربیت انقلابی افراد..." و

و بالاخره اضافه شده است که:

"هدف این برنامه آن نخواهد بود که فقط و فقط بوسیله

عده ای " رو شنفکر " یك مبارزه انقلابی علی شود . درعین اینکه نمیتوان منکر شد که رو شنفکران نیز بعلل مختلف بتوانند درکارهای انقلابی شرکت کنند معهذا نمیتوان انجام همه کارراباآنها واگذارد . این گروه رو شنفکر وظیفه فراهم آوردن وسائل کار انقلابی کارگران و دهقانان و زحمتکشان و دانشجویان و رو شنفکران ایران رابرعهده خواهد داشت . . . " .

علی همگام و همراه سایر برادران مسلمان اش باخلوص وصداقت تمام ، تمامی نیروهای خودرا ، تمامی تلاشها و کوششهای خودرا صادقانه درراه توسعه جبهه ملی وتبدیل آن بیك سازمان مقتدر ملی درخارج از کشور ، که احتمالا بتواند درسطح وسیعتری دردنیای سوم هم فعالیت کند و ازآن طریق مصدر خدمات بزرگتری به جنبش خلق ماگردد قرارداده بود . همچنین در همین دوران همین نیروهای اسلامی باهمان شدت و خلوص وصداقت درجنبش دانشجوئی خارج از کشور شرکت داشتند و فعال بودند بسیاری از سازمانهای دانشجوئی ، چه درسطح کشوری وچه درسطح قاره ای و یاجهانی بهمت همین برادران ، منجمله علی ، پاگرفت وگسترش یافت . درزمانی که علی و دوستانش درپاریس بودند ، سازمان دانشجویان ایرانی درفرانسه ، ازفعالترین سازمانهای دانشجوئی بود . قلم علی ، فکر علی همه جا درخدمت جنبش قرارداشت . از علی مقالات متعددی درنشریات دانشجوئی آنزمان ، در نامه پارسی ، مجله ارگان کنفدراسیون آنزمان ، در ماهنامه ارگان سازمان دانشجویان ایرانی درفرانسه وابسته به جبهه ملی ، مجله اندیشه جبهه ارگان جبهه ملی آمریکا ، این مقالات علی برخی بدون نام هستند وبرخی باامضاء مستعار شمع چاپ شده است . درکنگره لوزان بسیاری از

پیامها و رسالات تحلیلی خوانده شده توسط علی تهیه و تنظیم شده بود . در تمامی این مدت علی با همان روح بزرگ ، گذشت ، فداکاری و بقصد خدمت ، بدون تظاهر و یا چشم داشتی کار میکرد . فلسفه علی در تمامی این نوع فعالیتها این بود که :

"... من در اینجا از آغاز بکار نوشتن و گفتن پرداخته ام و از گرفتن مسئولیتهائی که ممکن بود دیگران نیز هوس آنرا داشته باشند خودداری کردم . زیرا برای کسی که حرف میزند یا حرفی دارد که میخواهد دیگران بشنوند شرط لازم جلب ایمان همگی به بی نظری اوست اگر همه معتقد شدند که نویسنده یا گوینده نه مقامی میخواهد و نه شهرتی بحرفش صمیمانه گوش میدهند . از این نظر در کار خودم موفقیت پیدا کرده ام".

اما این خوش‌بینی علی چندان دیر نپائید . در این زمان که بسیاری از باصطلاح فعالین طی ، بیشتر باد سنج سیاسی بودند تا مبارز طی ، با درك و فهم تفسیر سیاست آمریکا در ایران و فشار بر رژیم دست نشانده در جهت دادن برخی از آزادی ها و تصور این افراد که احتمالا این فشارها ممکن است به تغییر رژیم منجر گردد به میدان فعالیت آمده بودند تا شاید جای پائی برای خود و گروهك هایشان تهیه دیده باشند . رشد جنبش اصیل و مقاومت و سرسختی نهضت آزادی ایران و شکست برنامه های دشمن در ابعاد سیاسی اش ، بسیاری را که نه بمنظور مبارزه بلکه بخاطر مقاصد دیگری بمیدان آمده بودند ، به اتخاذ سیاست "صبر و انتظار" وادار نمود . در خارج از کشور همان عناصر فرصت طلب ، مشکوك و مرموز ، خود خواه ... همه با دیدن یك کار سازنده دراز مدت ، مفید و مؤثر نتوانستند تاب تحمل بیاورند و تحریکات از همه

طرف علیه مسلمانها و علیه فعال ترین و اصیل ترین بخش جنبش دانشجوئی و جبهه ملی آغاز گردید. و در هر کجا بشکلی و بصورتی تظاهر خارجی پیدا کرد. خصوصا بعد از مطرح شدن طرح تشکیل "کادر مخصوص" در شورای جبهه ملی و اطلاع برخی از عناصر وابسته به از "مابهتران".

عناصر بیمار گونه‌ای که همه جا و همه وقت بیگاره‌گی و بیعرضگی خود را تنها با تخطئه کار دیگران و کار شکنی و تخریب میتوانند توجیه کنند و عناصر مشکوکی که رشد یك حرکت سیاسی اصیل ملی را غیر قابل تحمل می دیدند دست بکار شدند و آنقدر کار شکنی کردند و آنقدر علی را اذیت کردند تا بالاخره وی از مسئولیت ماهنامه ایران آزاد استعفا داد. وقتی دوستانش بوی توصیه کردند که تحمل کند و از میدان در نرود وی نوشت که:

"من از این جبهه ملی بی در و پیکر و مملو از آدمهای رنگارنگ که غالبا صداقت در راستی بآن معنا که من در تمام دوستان همفکر خودم می دیده ام و می بینم و در آنان کم است بستوه آمده ام ... از روزنامه استعفا کردم و پس از اصرار و تعارفات بسیار، ملی چون عده ای با همدستی یکدیگر در کادر فنی نفوذ کرده و بدون اطلاع من در سر مقاله و برخی مطالب دست برده بودند و کم و زیاد کرده بودند ادامه همکاری را صلاح ندانستم ... و فعلا باز هم محل روزنامه را بامید آنکه من و دوستان همکاری میکنیم در همین جا نگهداشته اند ... همکاری من دیگر بی معنی است. زیرا اگر در برابر نادرستی محکم نایستیم هیچوقت نه شخصیتی خواهیم داشت و نه حرفمان خریداری و نه هم جلو نادرستی گرفته خواهد شد ..."

علی وضعیت خود را سپس اینگونه ترسیم می نماید:

..... یك نفر این جور آدم .... از یك گله مردم

ایرانی ، پان ایرانیست،نیروی سومی ، و حزب ایرانی وسایر حبوبات بیشتر می ارزد . شما شاید معنی حرف مرا در نیابید و بعبارت بهتر آنرا البته بفهمید ولی حس نکنید . من که الان بوسیله صد ها نفر طی احاطه شده ام ودرمیان حماقتها ،کودنی ها ،کج سلیقه‌گی ها ،حقه بازی ها ، خود خواهی ها ،خود نمائی ها ،بیشعوری‌ها گرفتارم میدانم زمانی ها یعنی چی ؟ . . . (زمانی اسم مستعار یکی از برادران نهضتی بود پ.م)

. . . . من اگر میماندم بصورت " آدمهای محترم بیعرضه" در میآمدم . ظاهرا تعارف و تجلیل . . . ولی باطنا آلت فعل میشدم ـ آنهم آلت فعل بچه ها ـ آنهم بچه هائیکه غالبا بعلت خود نمائی و دلخوری با بعضی توده ای‌ها یا هوس جوش و خروش کرده و کمی هم غرائز پاك جوانی و کم وبیش خود خواهی و تأمین شخصیت یکی دو سال است بمیدان آمده اند . و این استعداد را ندارم. من در یك محیط واقعا مذهبی بمعنای واقعی وصافش بزرگ شده ام و در جریان سیاسی از همان آغاز در محیطی پا گذاشتم که همان آسمان و فضا و هوای خانه و خانواده‌ام در آن حس میشد . یکپارچگی وصداقت و ایمان و فروتنی و فداکاری و شرافتمندی تارو پود جمع ما بود (منظور علی دوران فعالیتش در نهضت مقاومت ملی است) . حال اعصابم قدرت تحمل اینهمه کشمکشهای بچگانه و (ناخوانا) را ندارد و از این نظر سخت ضعیف بار آمده ام . ممکن است نرفتن من به کنگره و رها کردن مسئولیت روزنامه‌ازنظر پیشرفت کار مصلحت نباشد ولی اینجا مسئله فقط صلاح کارمطرح نبود مسئله قدرت و توانائی روحی و عصبی مطرح است . . . "

سپس علی نمونه ای از این اعمال انحرافی و مشمئز کننده را

ذکر میکند :

" ..... دستخط دکتر مصدق هم برای روزنامه رسید البته ما اقدام نکرده بودیم چون همه دوستان ما گرفتارند آقای ... که یکی از همان پان ایرانیست های شگفت انگیز است خود را باسم مسئول روزنامه ایران آزاد معرفی کرد و پیش دکتر مصدق نامه ای فرستاده است (وی چند ماه است که بایران رفته است) و دکتر هم بنام او تقریظی بر روز نامه نوشته و بی نهایت از روزنامه و ایشان ! تجلیل کرده است . بهر حال دیگر شما اقدامی نفرمائید چون لااقل دکتر مصدق به گند کاریهای داخلی جبهه آنهم در جناح دانشجوئی و جوان آن پی نبرد و نفهمد که وی بدروغ خود را مسئول قلمداد کرده است و بیش از این باین ملت و این طیون بد بین نشود ...."

صرف نظر از همه این مشکلات در فرانسه علی میدانهای جدیدی از فعالیت یافته بود . روح آزاد ، اندیشهٔ آزاد او که حرکت را عین بقاء و مبارزه و جهاد را عین حیات میدانست سخت به کار و فعالیت مشغول شده بود . او که تعهد اسلامی اش را تنها در چهار چوب مبارزات اسلامی در ایران نمی دیده و روح جهانی و مکتب عالمی اسلام را عمیقا درک کرده بود ، بزودی خود را با مردم الجزایر و جبهه آزادی بخش آن در رابطه یافت. این رابطه به صورت همکاری وی با جبهه آزادی بخش در سطح "المجاهد" ارگان جبهه بود . شریعتی قلم و استعداد خود را در خدمت رهائی مردم الجزایر از استعمار فرانسه قرار داد . بزودی وی با نویسندگان و متفکرینی چون فرانس فانون و عمّار اوزیغان ، در جنبش الجزایر آشنا شد . و با فانون دوستی تازه پیدا کرد .

همکاری شریعتی با جبهه آزادی بخش، سرو کارش را

به پلیس فرانسه کشاند . و بالاخره یکبار شریعتی ، وقتی سر قرار و میعاد (در پاریس) که لو رفته بود ، حاضر می شود، مورد حمله شدید و کشنده اوباش و اراذل وابسته به پلیس فرانسه قرار میگیرد و بعلت ضربات وارده بلافاصله بیهوش میشود . و وقتی چشم باز میکند خود را با دست و پاهای شکسته در بیمارستان می یابد . شریعتی سه هفته در بیمارستان بود تا بهبودی نسبی یافته و مرخص میشود.

از دیگر نمونه های همکاری اش با خلقهای محروم جهان سوم ، شرکتش در فعالیتهای آزادیخواهانه انقلابیون کنگو بود . بدنبال و پس از افشای شهادت قهرمان کنگو ـ پاتریس لومومبا ، علی به نمایندگی از طرف دانشجویان ایرانی در تظاهرات سیاهپوستان در پاریس در مقابل سفارت بلژیك شرکت میکند . و در سخنرانیهایش از مبارزات حق طلبانه آنان پشتیبانی مینماید . پس از حمله سیاهپوستان خشمگین به سفارت بلژیك و آتش زدن آنجا ، پلیس فرانسه حمله میکند و عده زیادی از جمله علی را دستگیر ساخته و در زندان سیته محبوس میکند . در آنجاست که علی گفتگوی معروفش را با گیوز بعمل میآورد . دولت فرانسه در آغاز قصد اخراج او را داشت اما با حمایت قاضی دادگاه اجرای حکم را معوق میگذارد . (۱)

علاوه بر اینها علی با مقاله ای درباره سَن یاتسَن انقلاب چین را شناساند . با ترجمه کتاب " جنگ چریکی " از " چه گوارا " دانش ـ جویان مبارز را تعلیم داد . (این مقالات در روزنامه ایران آزاد همان سالها آمده اند) . با ترجمه " مغضوبین زمین اثر فانون ، مبارزات آزادیخواهانه خلقهای جهان سوم را ستود . با تماسش با رهبران کشورهای بیطرف دنیای سوم برای مردم وطنش فعالیت میکرد . این تماسها و فعالیتها یکی از عوامل مهم دستگیری وی در مرز بازرگان در راه بازگشت به ایران بود . علی برای خلق محروم فلسطین و درهم کوبیدن و رسوا کردن صهیونیسم نیز فعالانه مبارزه میکرد و در یکی از سفرهایش به حج مبالغ زیادی پول که برای جبهه آزادیبخش فلسطین جمع آوری نموده بود تحویل نمایندگان آنها داد .

شریعتی در طی اقامت اش در فرانسه ، با نویسندگان بزرگی همچون پرفسور لوئی ماسینیون (استاد ش) شوارتز ،

---

(۱) این گفتگو با عنوان "گفتگوی علی وگیوز" در مجله "توگو" چاپ افریقا بطبع رسیده است .

سارتر، هانری لوموز، کوکتو آشنا میشود، و فلسفه غربی وعلم جامعه شناسی میآموزد، و از بهترین شاگردان آنها بشمار میآید و در تحقیقات علمی بعضی از آنها شرکت میکند و از نظر علمی و تحقیقی بین دانشجویان و استادان شهرتی کسب میکند، او با جامعه شناس معروف، گورویچ که افکار پیچیده اش همه را بغفان در آورده بود آشنائی دقیق وکامل داشت و همه او را گوریچ شناس مینامیدند، و برای رفع مشکلات درسی خود در درس این استاد، بعلی شریعتی مراجعه میکردند.

شریعتی در پاریس کمك هزینه مختصری را که باو میدادند اکثرا صرف احتیاجات جنبش و یا خرید کتاب مینمود. و با قناعت ـ بلکه با فقر ـ در یك اطاق با همسر و سه فرزندش زندگی محقر و طلبگی سختی داشت. پس از پایان تحصیلات وکسب دکترا در جامعه شناسی و تاریخ اسلام از سوربن، دکتر شریعتی بسوی وطن حرکت کرد. اما در مرز ایران او را بجرم فعالیت هایش علیه حکومت جابر ایران دستگیر و روانه زندان ساختند. اما پس از ٦ ماه زندانی، حکومت ایران بعلت اعتراضهای فراوانی که استادان او از فرانسه به زندانی شدن او نمودند و مبارزات دفاعی دوستانش در محافل بین المللی آزادش ساختند.

پس از آزادی از زندان علی برای تدریس در دانشگاه در صدد اقدام بود که دانشگاه تهران، برای پست استادیاری کرسی تاریخ در دانشکده ادبیات اعلانی در روزنامه ها منتشر ساخت تا علاقمندان ذی صلاحیت مراجعه نمایند.

علی فورا اقدام نمود و درخواست خود را تسلیم کرد. اما از آنجا که این سمت را برای یك دخترخانمی از نور چشمی ها "حفظ" کرده بودند و از آنجا که این دخترخانم هنوز درسش را در پاریس تمام نکرده بود و قرار بود که در همان موقع بایران برسد و مسئولین امر هم ناشی گری کرده بودند و این پست را قبل از ورود نامبرده اعلام کرده بودند لذا

درخواست علی با اشکالات زیادی روبرو شد .

علیرغم تمامی مدارکی که علی از سوربن داشت ، مقامات دانشگاهی برای جلوگیری از انتخاب علی ، انواع کارشکنی ها را نمودند و مقرر داشتند که علی باید " امتحاناتی " را بگذراند . علی قبول کرد و پیروز شد ـ گفتند باید مدارکش در اینجا و آنجا ارزیابی شود . اما نتوانستند کمترین ایرادی بگیرند . چه علی سوابق تدریس در سوربن داشت . بالاخره گفتند باید علی در حضور استاد کرسی تاریخ ـ چندبار بعنوان نمونه درس بدهد . روزی که علی در حضور استاد مزبور ، در کلاس درس شروع به سخن کرد دو ساعتی طول کشید ، آنچنان مورد استقبال دانش‌جویان قرار گرفت که بعد از کلاس دانشجویان او را احاطه کردند و به سئوال و جواب پرداختند . استاد کرسی که هوا را پس دیده بود از کلاس بیرون میرود . اگر تا آنروز گناه علی آن بود که از " نورچشمی ها " نبود و برای پستی که جهت یکی از آنها " رزرو " شده بود ، درخواست داده بود ، این بار علم و دانش وآگاهی او در برابر بیسوادی استاد کرسی ترسی را در دل استاد ایجاد کرد که مقامات دانشگاهی را وادار ساخت بهر ترتیبی میسر شود عذر او را بخواهند . بالاخره اعلام کردند که از جهت مدارك و صلاحیت بر او ایرادی نیست و درخواست او را می پذیرند اما متاسفانه چون " بودجه‌ای " فعلا ندارند !! استخدام او را به وقت دیگری ، بعد از تامین بودجه موکول میسازند . واضح بود که همه اینها عذر و بهانه برای سنگ و قلاب کردن علی بود . در برابر اینها علی پیشنهاد کرد که چون او دبیر بوده است محل حقوق دبیری او در وزارت فرهنگ محفوظ است و وزارت فرهنگ مجبور است ، او را استخدام کند وی حاضر است با حقوق دبیری اش در دانشگاه به تدریس به پردازد . اما حتی این درخواست او هم به بهانه اینکه بودجه بخشی از وزارت فرهنگ به بخشی دیگر قابل انتقال نیست ، رد شد . بالاخره دارنده دکتری جامعه شناسی از سوربن پاریس به معلمی دبکده و انشاء به مدرسه کشاورزی ده " طُرق " در نزدیکی مشهد فرستاده شد . تا آنکه در سال ۱۳۴۵ بعلت نداشتن استاد تاریخ و معطل ماندن دانشجویان او را به دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد پذیرفتند .

ازاینجا کارسازنده دکتر شریعتی در زمینه تدوین و توسعه افکار اسلامی اش آغاز میگردد . جوانان و دانشجویان ، نسل جوان ایران که تشنه شنیدن و مطلع شدن از حقایق اسلامی بودند ، استقبال عظیمی از شریعتی میکنند . دانشجویان دانشگاههای مختلف در سرتاسر ایران مرتب از شریعتی برای سخنرانی دعوت میکنند و شریعتی علیرغم گرفتاریها

باین دعوت ها پاسخ مثبت میدهد و شب و روز بکار سازنده ای میپردازد .

بعدها مرکزی در تهران بنام حسینه ارشاد ، توسط جمعی از مردم خیّر برای اشاعه افکار اسلامی به وجود میآید . و از دکتر شریعتی هم برای کمك در تنظیم برنامه ها و اجرای آنها دعوت میشود . دکتر شریعتی این دعوت را با کمال میل می پذیرد و سلسله درسهای خود را تحت عنوان " تاریخ ادیان " و " اسلام شناسی " آغاز میکند . در درسهای دکتر شریعتی دانشجویان ایران بطور بی سابقه ای شرکت مینمایند . علاوه بر سلسله درسهایش ، در مناسبت هائی ، وی درباره بسیاری ازمسائل اسلامی نیز صحبت کرده است بطوریکه مجموعه آثار دکتر شریعتی از ۲۰۰ جلد افزون است . اوج گیری کاردکتر علی شریعتی درحسینیه ارشاد همزمان میشود باعلنی شدن کار سازمان مجاهدین خلق ایران ، این سازمان که برپایه جهان بینی توحیدی تشکیل شده بود برای تحقق انقلاب ایران بجهاد مسلحانه راآغاز میکند . بسیاری از آنان ، تعلیمات خودرا درمقاومت فلسطین دیده بودند و برخی هم درجنگهای " فتح " بنفع مردم فلسطین جنگیده بودند . دکتر شریعتی که خود از سالها قبل ضرورت کارانقلابی و جنگ مسلحانه راپذیرفته بود ، ازنزدیك باافرادی ازاین سازمان همکاری میکند . بسیاری از آنان شاگردان دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد بودند .

دراین زمان اگرچه دکتر شریعتی حداکثر نیرووتلاش خودرادرجهت تدوین و معرفی جهانبینی توحیدی وطرز تفکر انقلابی اسلام نموده بود ، امابدلیل همان وابستگی اش به جنبش انقلابی و اعتقادش به جهاد مسلحانه و بینش اصیل سیاسی اش ، مضمون برخی ازسخنرانیهای خود را

حتی الامکان متناسب با رویدادهای سیاسی درجامعه مطرح میساخت . مثلا ، سخنرانی خود را درباره شهادت ـ پس از شهادت ، در سال ۱۳۵۱ درست در زمانی ایراد میکند که رژیم جلاد شاه با شدت و سرعت به قتل عام انقلابیون ایران پرداخته است و کوه و صحرا و خیابان و مسجد و محراب و منبر و مغازه و کارخانه .. و میدان تیر ... همه جا با خون شهیدان رنگین شده بود . عظمت "شهادت" علی تنها در محتوی زندهِ آن نیست که آنرا شور انگیز میسازد بلکه مهمتر از آن بیان آن در مقطع زمانی یاد شده میباشد.
در "شهادت" وقتی علی میگوید : "امروز برای من سخن گفتن مشکل است"، روزش تنها "روز عاشورا" نیست بلکه ، روزهای بهمن ۱۳۵۱ و کشتارهای پی در پی شاگردانش است و سخن گفتن برای او مشکل است چرا که خود وی در همین روزها بود که گفت : "عجیب است . چه بزرگوارانی در کلاس‌های درس من بوده اند . من از خودم شرمم میآید!"
و در "پس از شهادت" این رنج را علی منعکس میسازد تا آنجا که میگوید :

" اکنون شهیدان مرده اند و ما مرده ها زنده هستیم. شهیدان سخنانشان را گفتند و ما کرها مخاطبشان هستیم .... (شهادت صفحه ۹۴).

او تنها شهیدان کربلا را نمی گوید . در همان مقطع زمانی او از شهیدان کربلای زمان سخن گفته است . یا آنکه سخنرانی تحت عنوان " آری این چنین بود ای برادر" در ۲۱ رمضان سال ۱۳۵۰ زمانی ایراد میگردد که رژیم شاه تدارک عظیمی را برای برگذاری جشنهای دوهزار و پانصد ساله نظام کهنه و متعفن سلطنتی فراهم میسازد .
آنجا میگوید که : "... برادر! تو قربانی این بناهای بزرگ برگو شدی و من قربانی این قصرهای عظیم ....

از فلسطین گرفته تا ایران ، تا مصر تا چین تا هر جا که جامعه ای و تمدنی هست در کنار اهرام و این قصرهای بزرگ ، برای ساختن معابد پر شکوه باید سنگ میکشیدیم". آنچه را که از این سخنرانی علی بنام "اهرام" یاد مینماید در واقع " ستونهای تخت جمشید است" . برای علی هنرمند و معتقد به "سمبل" این کار در آن زمان دارای ارزش فراوانی است .

حتی همین زبان سمبلیك ولی بسیار عمیق و پر معنی ، باضافه کار خلاق علی در آن سال باعث شد تا وی را مقارن جشنهای مزبور برای مدتی به یکی از دهات اطراف تهران تبعید کنند . و پس از مدتی از تدریس در دانشگاه محروم کرده و به شغلی اداری در وزارت علوم منصوب نمودند و خروجش از تهران ممنوع اعلام شد .

رژیم شاه که وجود حسینیه ارشاد و ادامه کار دکتر شریعتی را خصوصا در کنار کار مجاهدین نمیتوانست تحمل کند ، کار شکنی های عظیمی را علیه آنان آغاز کرد .

ابتدا عناصر مزدور خود را به شایعه پراکنی علیه حسینیه ارشاد و دکتر شریعتی وادار ساخت . اتهاماتی از همه انواع آن که در سرتاسر تاریخ جوشان و خروشان تشیع سرخ علیه مبارزین و مقاومین واقعی در جریان بوده است به دکتر علی شریعتی وارد ساختند . و هیچگونه شرم و حیائی هم نکردند . حملات این مزدوران که هم زیر پوشش مذهب قرار گرفته بودند و هم زیر پوشش "روشنفکری و چپ گرائی" ، خود باعث حرکت بیشتر جوانان و ترغیب آنان بسوی اسلام شد . (برای نمونه رجوع کنید به : اسلام شناسی در ترازوی علم و عقل نوشته ابراهیم انصاری زنجانی پدر مادر ماپوزش می طلبیم ـ شیخ قاسم اسلامی و چند کتاب دیگر و . . . " بررسی چند مسئله اجتماعی به قلم علی اکبر اکبری" نویسنده آخری بعنوان یك مارکسیست به نوشتجات علی حمله میکند . همین کتاب همزمان با

انتشار مقالات علی در کیهان بدون اجازه وی، در خارج از کشور توسط یك سازمان کمونیستی تکثیر و توزیع شده است. مثل همه جای دنیا، اتهامات شایعات دروغ سازیها نتوانست برای مدت مدیدی مردم را فریب بدهد. حق آشکار شد. همین امر باعث شد که در درسهای دکتر شریعتی گاه ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر شرکت کنند. نمایشنامه "ابوذر غفاری" را بیش از ۴۰ هزار نفر نیز دیدند قبل از آنکه رژیم با فشار نمایش آنرا تعطیل کند.

وقتی فحاشی و تهمت زنی و اشاعه اکاذیب نتوانست موثر واقع گردد، فشار رژیم برای تعطیل کار حسینیه و کار دکتر شریعتی زیادتر شد. تا جائی که بالاخره حسینیه ارشاد را بستند و دکتر شریعتی متواری شد. اما پدر پیر وی، استاد محمد تقی شریعتی را بزندان انداختند تا دکتر خود را معرفی کند. دراین فاصله ضمن انکه مامورین ساواك همه جا بدنبال علی بودند، دستور داشتند تاهرکجا اورابیابند طی یك صحنه سازی مصنوعی "تصفیه جدی" نمایند. پس از افشای این توطئه و بدنبال مشورتی که علی باتنی چند از همرزمانش نمود، خودرا معرفی نمود. ۱۸ ماه در زندان شکنجه دادند. یاران و پیروان اورا در حضورش تا سرحد مرگ شکنجه دادند اما وی تسلیم نشد. رژیم میخواست که دکتر شریعتی وفاداری خود را به رژیم اعلام کند. اما دکتر شریعتی به‌نقل از "عین‌القضات همدانی" گفت که اگر شمع آجین ام کنند حتی یك آخ هم نخواهم گفت. و نگفت. درتمامی مدت زندان دکتر علی شریعتی مثل کوهی استوار مقاومت کرد. روح بلند و آزاد دکتر علی شریعتی آنچنان بود که حتی نگهبانان وی شیفته او میگشتند. بارهااتفاق افتاد که نگهبانان علی رابجرم اظهار محبت بوی تنبیه میکردند.

سرگذشت ۱۸ ماه زندان علی خود داستانی مفصل است و آئینه تمام نمای شخصیت بارز علی . در این دوره وجود علی در زندان دلگرمی و اطمینان خاطری بود برای سایر زندانیان . علی در "سخن گفتن با زندانبانان" زبردست بود در کنار سلول می ایستاد و با آنها بلند بلند سخن می گفت و در اینکار تعمدی داشت . او میخواست باین وسیله با سایر زندانیان "سخن بگوید" .

در اثر همین گونه برخوردها بود که در بندی که علی بود زندانیان برای شستشوی کف راهروها داوطلب می شدند و وقتی از کنار سلول علی میگذشتند با او سخن میگفتند . وعلی خود میگفت "وقتی آنها از کنار در رد میشدند و با صدای بلند میخواندند : علی تنهاست ! در آن صدها معنا وجود داشت" .

خود علی میگفت که یکی از بدترین شکنجه ها برای وی وقتی بود که "احمد رضا کریمی" خائن و مزدور را هم سلول او ساختند . علاوه بر آنکه "هم صحبتی" این "ناجنس" برای روح بزرگوار علی عذابی الیم و دردناک بود ، علی مجبور شد برنامه خواب و بیداری اش را تغییر دهد . باین معنی که علی اکثرا عادت داشت که تمام شب ها بیدار بماند و مطالعه کند و روزها بخوابد . در زندان وقتی احمد رضا کریمی را هم سلول او میکنند علی از ترس اینکه مبادا روزها ضمن خواب حرف بزند و رازی را فاش کند مجبور میشود برنامه اش را تغییر بدهد .

بعدها احمد رضا کریمی مستقیما زیر نظر حسین زاده (عطاریور) با ساواک همکاری میکند و مأمور خواندن نوشتجات شریعتی و انتخاب مطالبی برای استفاده ساواک میگردد . منحطه احمد رضا مأمور بود که نوارهای علی را بشنود و صدای او را تقلید نماید و تا بتوانند نوارهای قلابی از وی بسازند .

در طی این ۱۸ ماه از علی داستانها نقل میکنند و علی هم از زندان خاطرات دارد . مثلا : یکی از زندانیان راشدیدا شکنجه میدادند و تحت فشار قرار داده بودند که باید با ساواک همکاری کند . زندانی مزبور بالاخره می گوید باید با مادرم مشورت کنم !! مأمورین ساواک میگویند بسیار خوب . اما چرا از مادرت ؟ نه از پدرت !

یابرادرت ؟ چرا ؟ زندانی : برای آنکه فقط مادرم می داند که من حلال زاده و یا حرام زاده ام !
و بلافاصله سیل فحش ولگد و سیلی است و شلاق که بسوی او میآید .

همچنین از علی نقل میکنند که اورابرای بازجوئی برده بودند . بازجو ازاو سئوال میکند که ارتباط خودش رابـــا " فضلُ اللهِ مجاهدین" که از رهبران مجاهدین است وبسیار از اعلامیه ها بنام اوست " بیان کند . بازجو برای این کار علی رامیخواست شکنجه بدهد . علی درجواب میگوید :

" من " علیِ قاعدین " را میشناسم و باهم نسبت داریم اما شخصی بنام "فضلُ اللهِ مجاهدین" رانمی شناسم و ارتباطی بااو ندارم !! درطول این مدت علی راتحت انواع شکنجه های روحی و جسمی قرارداد ند .

بعد از بستن حسینه ارشاد و حبس دکتر شریعتـــی کتابهایش ممنوعه اعلام شد . هر کجا یافتند جمع آوری کردند در دست هرکس یافتند او را گرفتند و بزندان انداختنـد. اما هر قدر فشار ها بیشتر میشد ، مقاومت مردم هم بیشتـر کتابهایش نه تنها در ایران بلکه در خارج از ایران بـــه سرعت پخش میشد . در کشورهای هند و پاکستان و افغانستا ن در شیخ نشین های خلیج ، در کشورهای عربی ، در اروپـــا آمریکا ، آثار دکتر علی شریعتی بصورت کتاب و نوارسخنرانی هایش همه جا منتشر شد . برخی از آنان بزبانهای اردو ـ عربی ـ انگلیسی ترجمه شدند .

دکتر علی شریعتی را بالاخره از زندان آزاد ساختند . و این آزادی مرهون دو کار بزرگ بود . اول فعالیت های دفاعی دوستان و شاگردان او در محافل بین المللی وافشا گری ها و فشار سیاسی بایران و بالاخره فشار دوستـــان و همکاران سابق دکتر علی شریعتی درجبهه آزادیبخش الجزائر که اورامیشناختند و اکنون دارای مقاماتی شده اند بدنبـــال مراجعه دوستان دکتر شریعتی بآنها از وقتی که شـــاه

جلاد به الجزایر سفر کرده بود و الجزایر میان ایران و عراق وساطت میکرد ، از وی خواستند که دکتر علی را آزاد کند . شاه تحت این فشار ها بالاخره علی را بعد از ۱۸ ماه زندان آزاد ساخت .

این بار فشار سازمان امنیت بر وی بطور دیگری بود فشار برای همکاری و مصاحبه. حتی رژیم بعضی از همان نویسندگان خود فروخته را واسطه قرار داد تا شریعتی را به مصاحبه راضی نمایند و در مقابل باو هم وعده خروج از ایران را نیز میدادند . دکتر شریعتی بر خلاف سایر نویسندگان که حاضر به مصاحبه شده بودند ، حاضر به هیچگونه مصاحبه‌ای نشده بود . لذا برای کشتن و ترور شخصیت دکتر شریعتی ساواك دست به توطئه‌زد . برخی ازنوشتجات اورا ، بدون اجازه اش ، در مطبوعات جیره خوار شاه انتشار دادند . و شایع ساختند که دکتر شریعتی خود اینکار را کرده است و آنرا نماینده همکاری علی با رژیم معرفی ساختند . و نیروهای چپ نما ـ مارکسیست نماهای ایرانی هم ، این شایعات را دامن زدند . اما علی به سرعت آنرا تکذیب کرد . و با انتشار حقایق ، مشت دروغ گو بازشد . (به پیام مجاهد شماره ۳۸ بهمن ۱۳۵٤ و ٤۰ اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ رجوع کنید) .

دکتر شریعتی در این مدت ، پس از آزادی از زندان تحت نظر بود . باو اجازه و امکان و فرصت ادامه کار علمی اش‌را نمیدادند .آنچنان محیط را بر وی تنگ کردند که بالاخره با مشورت دوستانش و با کمك آنها نقشه فرار و هجرت از ایران را ترسیم نمود . بعد از مدتها مطالعه و بررسی بالاخره در اواخر اردیبهشت ماه علی وصیت خود را بیان کرد . و آخرین نامه خود را بپدر پیرش که او را خیلی دوست داشت نوشت . و با

همسر و فرزندانش خدا حافظی نمود و در ۱۳۵۶/۲/۲۶ از ایران هجرت کرد و بقول خود هجرت جدیدی را در راه اسلام ، در راه حق آغاز نمود .

اما دکتر شریعتی بطور نامعلومی در لندن در صبح روز یکشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ به شهادت رسید . شرح مهاجرت و شهادت وی در رساله ٔ جداگانه ای آمده است . جسد علی را دوستانش در روز یکشنبه ۶ تیرماه ۱۳۵۶ در کنار حضرت زینب در شام بامانت سپردند .

اطلاعیه

نهضت آزادی ایران

درباره

شهادت نابهنگام دکتر علی شریعتی

والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین" (حج - ۵۸) کسانیکه در راه خدا (از شرایط غیر توحیدی) مهاجرت میکنند و سپس کشته شده و یا می میرند یقینا پیش خدای خود روزی دارند و به تحقیق که خدا بهترین روزی دهندگان است.

هموطنان عزیز:

دکتر علی شریعتی، نویسنده، جامعه شناس و متفکر انقلابی ایران در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ ساعت ۹/۵ صبح نابهنگام در اثر حادثه و عارضه‌ایکه ماهیت آن هنوز بدرستی روشن نشده است در میگذرد.

مجاهد شهید علی شریعتی در حدود سه هفته قبل، بعد از مدتها تدارکات بالاخره با موفقیت از زندان بزرگ شاه بخارج فرار و مهاجرت میکند. انتشار خبر فرار و هجرت علی بطور وسیع در سطح جنبش بالاجبار بعلت برخی ملاحظات از جمله مسائل امنیتی بوقت مناسبتری موکول شده بود که متأسفانه حادثه غیر مترقبه شهادت وی در روز یکشنبه گذشته اتفاق میافتد.

شهادت علی بدون شک ضایعه جبران ناپذیری برای جنبش انقلابی ملل اسلامی و بویژه ایران میباشد. جنبش انقلابی اسلام در سالهای اخیر از رشد بیسابقه‌ای در

تمامی ابعادش برخوردار بوده است ، بطوریکه توانسته بود رژیم شاه را در تنگنای سقوط قرار دهد . چنین رشدی لاجرم موجبات ترس و وحشت و کینه و نفرت دشمنان خلق مسلمان ایران را فراهم ساخته است . بیدلیل نیست که رژیم شاه و اربابانش تمامی قوای خود را برای درهم کوبیدن جنبش اسلامی و سازمانهای وابسته بدان ، و در رأس آن ، سازمان پر افتخار مجاهدین خلق ایران بسیج نموده اند .

در رابطه با رشد جنبش انقلابی اسلام، نقش خلاق دکتر شریعتی در زمینه شکوفائی جنبش در بُعد ایدئولوژیک آن جای مخصوص خود را دارد . تأثیر افکار دکتر شریعتی بر روی نسل جوان و روشنفکران معاصر جامعهٔ ما و در نتیجه کل جنبش اسلامی بحدی میباشد که در تاریخ جنبش بی سابقه است . و شاید بجز تنی چند هرگز افکار هیچیک از متفکرین اسلامی تا بدین حد بر کل جنبش مؤثر نبوده است . بطوریکه افکار نسل جوان مسلمان را بسختی میتوان از تأثیر کار خلاق دکتر شریعتی جدا ساخت .

بهمین دلیل بوده است که رژیم شاه و دشمنان اسلام در مورد دکتر شریعتی کینه و عداوت خاصی را نشان میدهند و رژیم ایران با تمام نیرو کوشش کرد تا صدای او را خاموش سازد . رژیم ابتدا سعی نمود تا با بسیج نیروهای ارتجاعی و با تخطئه مذبوحانه ای دکتر شریعتی و کار فکری او را مخدوش سازد . وقتی موفق نشد ، حسینیه ارشاد را صرفا بخاطر جلوگیری از برنامه های روشنگرانه وی بستند ، کتب او ممنوع اعلام شد و هر کجا یافتند جمع آوری کردند و دارندگان کتب وی را بزندان کشیدند . بدنبال بستن حسینیه ارشاد ، ویرا دستگیر و به زندان کمیته انداخته و انواع و اقسام شکنجه‌ها را در حق وی اعمال نمودند تا بلکه او را وادار به سازش نمایند .

اما علی تسلیم نشد و همچون کوهی سر بلند مقاومت کرد.
فشار برنامه های افشاگرانه در خارج از کشور همراه با سایر فعالیت ها، رژیم شاه را مجبور ساخت تا علی را موقتا آزاد سازند. این وقتی بود که خبر انحراف و خیانت جمعی منافق و مشکوك در سازمان پر افتخار مجاهدین خلق ایران در سطح کل جنبش مطرح شده بود. در چنین شرایطی رژیم شاه با انتشار برخی از نوشتجات دکتر شریعتی در رنگین و ننگین نامه های دولتی با نام وی، بدون اجازه وی، سعی نمود تا او را به همکاری با رژیم متهم سازد. اما بزودی دروغ رژیم فاش شد و این برنامه شکست خورد. لذا فشار بر دکتر شریعتی شدت یافت بطوریکه هر گونه امکانات را برای کاری خلاق از وی سلب نمودند. در این موقع و بدنبال این فشارهاست که علی کوشش خود را برای خروج از کشور و هجرت جدیدی علیرغم تمامی علائق و عواطف خود آغاز نمود.

از آنجا که علی در دوران تحصیل در فرانسه با جبههٔ آزادیبخش الجزائر همکاری داشت از طرف بعضی مبارزین جبهه مزبور که فعلا مصادر امور در دولت الجزائر هستند کوششهائی بعمل آمد تا شاید بصورتی بآنجا سفر نماید ولی رژیم شاه که میدانست علی بمنظور ادامه مبارزه و مجاهده خود عازم خارج است مصرا از این اقدام جلوگیری نمود و بخیال خام خود مانع از ادامه مبارزه او شد.

اما بمصداق آیهٔ "و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین" طرح فرار و مهاجرت علی بطوری زیرکانه و مدبرانه تهیه میگردد و با موفقیت و بنحو احسن انجام میگیرد که رژیم را غافلگیر مینماید، چه او دائم تحت کنترل مأمورین ساواك بوده است،

منزل او ، تلفن او ، مسیر رفت و آمد او وهمه جا زیر کنترل بوده است ، اما معذالك علی از همهٔ این بندها میگریزد وساواك این ببر کاغذی رژیم شاه وقتی از فرار او مطلع میگردد که دیگر خیلی دیر شده وباصطلاح مرغ از قفس پریده بود .

خبر شهادت علی در هجرت بسرعت نه تنها در خارج از کشور ، بلکه در داخل ایران منتشر گردیده است وبموجب اخبار واصله ، بیانیه هائی منتشر وتدارك برگزاری مراسم یادبود دیده شده است. سازمان امنیت با تمامی قوا به عبث میکوشد تا بهر شکلی جلوی ابراز همدردی مردم را بگیرد ولی ما مطمئن هستیم باز هم ارادهٔ مردم بر تدابیر شیطانی رژیم شاه فائق خواهد آمد ، و میکوشیم تا مراسم یابود علی را ، علیرغم کینه دشمنان حق هر چه با شکوهتر برگزار کنیم .

نهضت آزادی ایران شهادت این متفکر انقلابی ، فرزند خلف مکتب انقلابی اسلام را بهمهٔ همرزمانش ، بهمهٔ مسلمانان ، بهمهٔ مجاهدین راستین راه حق و بهمهٔ مبارزین نهضت آزادیبخش خلق مسلمان ایران تسلیت میگوید .

ما مطمئن هستیم همانگونه که علی خود بارها گفته است که هر شهیدی پیامی دارد که بخاطر آن خون خود را فدا میسازد ، همرزمان و همسنگران علی ، با ایمانی هر چه محکمتر وبا نیروئی هر چه بیشتر در اشاعهٔ پیام او به نسل انقلابی خلق ایران و امت اسلام کوشا خواهند بود .

نهضت آزادی ایران (خارج ازکشور)

۳۰ خرداد ۱۳۵۶

هجرت و شهادت ابوذر زمان

مجاهد دکتر علی شریعتی

یا اَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّه ـ اِرجِعی اِلیٰ رَبِّكِ راضِیَةً مَرضِیَّه
قرآن : سوره الفجر ـ ۲۷ و ۲۸

" خورشید در سینه دریا سر زده است و من ـ در حالیکه همه بودنم ، تمام زندگی کردنم به یك " نگریستن مطلق بدل شده است چشم در قلب مذاب خورشید دوخته ام و همچون شمع ـ که در حال "گریستن ـ خویش قطره قطره میمیرد ـ من در این " نگریستن خویش ذوب میشوم ، و محو میشوم ، و پایان میگیرم"

"مجاهد شهید دکتر علی شریعتی
کویر ـ صفحه ٦٥ ـ مقاله نامه‌ای بدوستم

علی شریعتی ، یکی از مبارزین پرسابقه جنبش رهائی بخش خلق ما و از بینانگذاران نهضت آزادی ایران در خارج ازکشور متفکر جهان سوم ، کسی که تمامی وجودش را در تمام دوران زندگی اش باتمام صداقتش وقف احقاق حق وعدالت ، کرده بود ، و در یك کلام ابوذر زمان ، در حالیکه چشم امید در قلب مذاب خورشید جنبش پرافتخار رهائی بخش خلق ما دوخته بود ، تنها ـ در دیار غربت ، شهید شد .

خبر شهادت وی در همه جا ، در داخل و خارج از ایران بسرعت منتشر شد . وهمه مردم ما ، دوستان او در ایران و

در سایر کشورها ، در دنیای سوم ، دچار بهت و حیرت و درد و تأثر شدیدی شدند . و از طرف دیگر موجبات خشم و کینه و نفرت هر چه بیشتر نسبت به رژیم منحط پهلوی و نظام فاسد شاهنشاهی فراهم گردید .

ابعاد اثرات شهادت شریعتی و خسرانی که عالم اسلام تشیع و مسلمانان مبارز و انقلابی و جنبش انقلابی مردم ما از آن خواهند دید هنوز شاید بدرستی قابل اندازه گیری نباشد . آنچه مسلم است و از همان آغاز انتشار خبر شهادت وی کاملا مشهود بوده و میباشد اینکه ، شهادت علی دستجاتی را شاد کرد و ملتی را در غم و عزا فرو برد . تأثیری بهمان گونه که از دست رفتن مردان بزرگ تاریخ همیشه بوجود میآورد . حال باید دید چه دستجاتی ، چه گروههائی و بر چه اساسی از شهادت علی شادی میکنند ؟ و ملت ما بر چه اساسی آنرا یك فاجعه میشمارد ؟ علاوه بر اینها ما بر آنیم که تا حدودی که امکانات شرایط موجود اجازه میدهد جریان فرار او را از زندان بزرگ شاه و هجرت جدیدی را که آغاز کرده بود به ملت ایران گزارش دهیم تا ضمنا دشمنان خلق نتوانند با خلط مبحث کردن ، دروغ سازی ، شایعه پراکنی که شیوه دائمی آنهاست اذهان مردم ساده لوح را مشوب سازند و هم اینکه آنها را بیش از پیش رسوا سازیم :

جنبش انقلابی اسلامی در میهن ما مدتهاست که بدنبال شکوفائی ثمراتش و گسترش عظیمی که پیدا کرده است دشمنان خدا و خلق ما را به بن بست سقوط کشانیده است . بیجهت نیست که رژیم حاکم تمامی نیروهایش را بسیج نموده و دیوانه وار به سرکوب جنبش پرداخته و کمتر روزی است که در کنار کوچه و خیابان ، در حجره و مغازه ، در سر کلاس درس و کتابخانه در کارخانه و مزرعه ، در جنوب و یا شمال ، در شرق و یا غرب

درهمه و هر جا فرزندان برومند مارابخاك و خون نکشاند همه و همه این اعمال رژیم خودگواه صادق برتزلزل هرچه بیشتر بنیانهای رژیم میباشد . درچنین شرایطی واضح است که رژیم منفور پهلوی ، پاسداران نظام کهنه و پوسیده سلطنتی ، و هیئت حاکمه فاسد ایران که دروجودعلی یك مبارز نستوه ، یك مجاهدبزرگ ، یك رهبر ارزنده و متفکر یك شیر غرنده درکویر ، وازکویر ، دیده بود ورابطه وسیع وعظیم اورابا توده ، باخلق ، با ناس ، وتاثیرات عظیم کار خلاق وعمیق و پرثمر اوراغیر قابل تحمل یافته بود ، وگسترش مکتب پرافتخار تشیع علوی راکه وی به عالیترین و رساترین ، ساده ترین وگویاترین شکلی برای توده ها بازگو کرده بود ، سخت مزاحم جنایات خود میشمرد نمی توانستند لاجرم حضورعلی راتحمل کنند . این وارثین بر حق نظام قابیل ها ، شاهپورهای ذوالاکتاف ، فرعون های ذی الاوتاد ، ضحاکان مارد و ش " درکویرنیستان ملت ما " ، آنجا که : " دریای خاك و شن وغبار و مار وکلپاسه و سوسمار و . . . . بیشتر خزندگان است " ناگهان در : " . . شبی که ماه به نیمه راه رسیده بود وستارگان ناپایدار غروب کرده بودند و . . . ماه به قلب آسمان آرمیده بود . . . . وبرسینه آسمان چنان پهن هاله افشانده بودکه ستارگان راهمه بدوردستها رانده بود " . . . فریاد مؤذنی راکه از بالای مناره وسط کویر بانك " لا " سرداده بود و خلق الله رابه بیداری و آگاهی به نزدیك شدن طلوع " فجر " میخواند شنیدند . و دیدندکه :

" . . . مردم خفته ده راکه درقطیفه های سفیدی که همچون کفن بربامهای ده پهن گسترده شده بود و آنهارا درخود پیچیده بود ، تکان داد . . . برخی نیم خیز شدند برخی برپاایستادند وبرخی پاشدند وبرخی براه افتادند

(همه نقل قول ها از "کویر" علی شریعتی است) فریاد مؤذن مناره کویر آنچنان بود که :

" . . . . همه ازخواب افتاده بودند . و شب و آرامش شب درده بهم خورده بود " .

برخی این فریاد را "بانك خروس بی محل" خواندند و پاسداران سکوت کویر ـ شاغلامهائی که دوره شش پادشاه را ـ درمکتب هائی از چپ و راست دیده و آموزش یافته بودند بسراغش فرستادند . اما اینبار آنها کور خوانده ـ بودند . شاغلامها . . . آن مغز های فروخته شده ی مارکسیست و غیر مارکسیست سلطنتی ـ از نوع آمریکائی و غیر آمریکائی اش ـ که مبتکران و متولیان آن پژوهشهای علمی بودند که کاربرد آن توانسته بود همفکرانی چون نیکخواه ولاشائی و نجفی و . . . . و قبل از آن سمسار هارا (از توده ای های سابق و سردبیر رستاخیز) رام نموده وبدام اندازند ، دست بکار شدند و تلاشهای فراوانی را آغاز کردند . تاشاید "علی" راهم به لجنزار بکشانند . برای انجام مقصود ، ابتدا به یاوه سرائی علیه او ـ شایعه پراکنی تهمت های بی اساس از چپ و راست پرداختند . اورابه "مارکسیست اسلامی" ، سنی ، بهائی ، وهابی و . . . وهر چه که درقوطی عطارهای این متولیان پیدامیشد متهم ساختند . راست گرایان وچپ گرایان هردو ، دست دردست هم توطئه رادامن زدند . اما سودی نداد . لذااوراگرفتند وبزندان انداختند . حبس و درد و شکنجه و زجرو . . . آغاز شد . والحق که ذره ای مضایقه نکردند . رژیم علی را خیلی شکنجه داد . وبدتر و شنیع تر از شکنجه خودش ، طرفدارانش را درجلوی چشمانش آنقدر شکنجه میدادند که تا دربرابر آن چشمانی که برآفتاب دوخته بود ، جان می سپردند . از میان این دلیران اسیر ، شیر زنی بود که

علی راحتی از نزدیک هم نمی شناخت و فقط با آثارش آشنا بود . او را شکنجه کردند تا فقط به "علی" بد بگوید . این دختر شجاع آنقدر نگفت تا در زیر شکنجه ، در برابر دو دیدهٔ علی جان سپرد . علی در فرصت هجرتش می گفت که :

" چهره زجر دیده و خون آلود این مجاهد همراه با سایرین همیشه در جلو چشمانم می باشد . و مرا رنجی فراوان میدهد . "

سازمان امنیت وقتی که دید نمیتواند با این نوع برخورد علی را به تسلیم وادار نماید ، طرح جدیدی را باجرا گذاشت "کمته شریعتی شناسی" بریاست حسین زاده معروف و شرکت سرتیپ دهدشتی و ده نفر از محققین ! و متخصصین! وعلمای برجسته ! منجمله ، احسان نراقی ، ثابتی ، نیکخواه و هاشمی قوچانی (ازمارکسیست های سابق) ومحمدرضا کریمی خواجه نوری ، سید مرتضی جزایری ، تشکیل دادند تا بقول خودشان " بطرز علمی با مسئله علی برخورد کنند . این عناصر خود فروخته هرآنچه در چنته داشتند و آموخته بودند بکار بردند . اما علی که همچون درختان بی باک وصبور و قهرمان کویر، بی نیاز از آب و خاک و بی چشم داشتی از نوازش و ستایش از سینه خشک و سوخته کویر برخاسته بود ، بی هراس و مغرور ، تنها و غریب ، در برابر آنها ایستاد و هر بار و صدها بار حرف اول و حرف آخر و حرف همیشگی خود را تکرار کرد که "لا" .

پس از آن به پرده داران حرم سحر و جادوی استبداد و استثمار و استعمار فرمان رسید که باید او را بهر ترتیبی که شده نابود ساخت . باید شمع آجین اش کرد . چه آخ بگوید و چه نگوید! این چشم دریده های روزگار فرصت آنرا ندارند که حتی برای شنیدن صدای آخ شهیدان صبر کنند . خصوصا که "بودن" و "حضور" علی برای رژیم ایران ، چه آنموقع که ظاهرا آزاد بود و میتوانست حرفهایش

را بزنند که چه نیکو و چه زیبا زد ! و چه در آنموقع که در بند و اسیر بود ، غیر قابل تحمل شده بود . لذا آخرین بار با او التیماتوم دادند و علنا با او گفتند که در صورت عدم همکاری با دستگاه مرگش قطعی است . از آنجا که شهید ما در زمان تحصیل خود در فرانسه یکی از فعالین انقلاب الجزائر بود و با برخی از رهبران آن که در فرانسه بودند رابطه داشت ، در سفر شاه خائن به الجزائر و در کنار معاملات خائنانه عراق و ایران بو تفلیقه و زیر خارجه الجزائر از طرف بو مدین رسما خواست که دکتر شریعتی آزاد شود . شاه خائن که در آن شرائط مجبور بود که باین خواست الجزایری ها پاسخ مثبت بدهد بعد از مراجعت از الجزایر علی را از زندان آزاد کرد . اما تدابیر شیطانی رژیم باین "تصفیه جسدی" علی همچنان ادامه یافت . علی را شدیدا تحت نظر گرفتند . و ضمنا برنامه های دیگری را برای او پیاده کردند .

حسین زاده که خود را در برابر علی عاجز یافته بود و نتوانسته بود برنامه های رژیم را در حق او اجرا نماید و نسبت به محبوبیت علی سخت کینه ورزی میکرد ، در همان زمان با او گفت :

" امام شده ای ؟ به لجنت میکشیم ! بت شده ای ؟ می شکنیمت ! "

و برای اینکار ، در موقع آزادی از زندان حسین زاده بوی گفت :

" حال که از زندان آزاد میشوی بهتر است بکناری بنشینی و بکار تحقیق بپردازی تا لااقل با انجام کاری علمی مردم نگویند مجبور به خانه نشینی شده ای . و در این زمینه با احسان نراقی میتوانی کارکنی . چون او آدم فهمیده ای است " . پس از چندی ، نهضت اجرای نقش دلالی امر توسط نراقی ، همان نقشی که در مورد نیکخواه ، لاشائی و دیگران ایفا کرده است ، رسید . نراقی پیشنهاد همکاری کرد . اما علی آنرا با صراحت رد کرد . و بکار خود مشغول شد . ضمنا نراقی برای اجرای نقشه خود و جلب نظر علی و همکاری ، کسان دیگری را نزد علی می فرستد تا با زبان دیگری

با وی صحبت کرده شاید بتوانند از او نقطه ضعفی یافته و از آن استفاده کنند . برای مثال یکی از ایادی نراقی که سابقا در خارج از کشور جزو " مخالفین رژیم" بوده است و قبل قبل از آنهم مدتی سخن گوی فارسی زبان رادیو اسرائیل بوده است ، در سفری که بایران میرود ، نراقی وی را به سراغ علی میفرستد او بعد از مدتها روندگی و واسطه تراشیدنها بالاخره بدیدار علی موفق میگردد . اما علی که دست او را خوانده بود با تمسخر دست بسرش کرده به خدمت اربابش میفرستد .

در موقع خروج علی از زندان ، حسین زاده یك پیغام دیگر نیز داشت که بوی داد : اگر بخواهی مطلبی علیه "اعلام مواضع ایدئولوژیك سازمان مجاهدین" بنویسی ما اطلاع داریم که آنها ترا ترور خواهند کرد . " (همان پیغامی که به علامه مجاهد آیت الله طالقانی نیز داده شده است) مدتی بعد از خروج از زندان ، بهرام آرام ، از " رفقای مرکزیت منافقین" با شریعتی ملاقات میکند و همین حرف را باو میزند . برای شریعتی مسلم میشود که این نقشه مشترك ساواك و منافقین است . شریعتی برای اجرای برنامه های دیگری که داشته است مصلحت آن می بیند که جواب بآن جزوه را بوقت دیگری موکول سازد . جالب استکه منافقین به شریعتی و هم بعلامه مجاهد حضرت آیت الله طالقانی گفته بودند که اگر علیه ما حرفی بزنی ترا می کشیم و میگوئیم سازمان امنیت کشت . و سازمان امنیت هم با گفتن اینکه خبر داریم منافقین شما را خواهند کشت زمینه مناسب را فراهم میساخته تا اگر خودشان آنها را کشتند بگویند " منافقین کشتند " . شاید هم هر دو از یکجا سرچشمه میگرفت و با یك هدف و آن کشتن مجاهدین راستین .

علاوه بر این مسائل شواهد و قرائنی دیگر نیز حاکی از آن بود که دستگاه بدنبال آنست تا بیك ترتیب ظاهرا عادی و ساده ای علی را سر به نیست کند، فشار بر علی نیز شدت یافت . و او را همه جا زیر نظر گرفتند تا هر نوع حرکت او را تعقیب کنند . این فشارها بعد از مدتی بحدی رسید که دیگر برای علی امکان ماندن در ایران و ادامه کار غیر ممکن شده بود . لذا طرح فرار علی از ایران و هجرت وی بخارج مطرح میگردد . و در دستور کار قرار میگیرد .

جریان فرار و هجرت علی :

قبول برنامه هجرت بجهات مختلف برای شریعتی واقعا دردناك بود . اما علی گفت که :

" علیرغم تمامی عواطف و علائقم برای خدمت به جنبش این هجرت را می پذیرم . " برای خروج علی از ایران سه راه درپیش بود : ۱ــ تماس و مذاکره با مقامات دانشگاهی در الجزائر برای دعوت رسمی وی به تدریس در الجزائر. و خروج وی وسپس آغاز برنامه ها ؛ ۲ــ خروج مخفی از مرزها و سپس انتقال وی به جای امن ؛ ۳ــ کوشش برای تهیه گذر نامه با نامی که وی بتواند بطور عادی از مرز خارج گردد . هر سه این راهها مورد مطالعه جدی قرار گرفت . ضمن این بررسی ها و مطالعات مسلم شد که تمام پرونده های علی در ساواك همه بنام "شریعتی" است . اطلاعیه ها و دستورات ساواك به مرزهای زمینی و هوائی همه" شریعتی ــ علی" را ممنوع الخروج اعلام کرده است . حتی مدارك تحصیلی علی در ایران وفرانسه احکام اداری‌اش ــ در فرهنگ استان و دانشگاه فردوسی مشهد ، همه بنام "شریعتی" و یا" شریعتی مزینانی است.

در حالیکه شناسنامه علی بنام" مزینانی بوده است ، نه شریعتی و نه شریعتی مزینانی . علاوه بر این کسب اطلاع شد که در اسناد ساواک ، در ردیف حرف میم ، "مزینانی " ممنوع الخروج نمیباشد .لذا ضمن آنکه تهیه تدارکات استفاده از دو راه حل دیگر هم چنان ادامه داشت ، در ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ علی مزینانی به همسرش وکالت داد که برای خروج وی از کشور و معالجه چشم اش در بلژیك درخواست گذرنامه نماید . سپس علی ترتیب کلیه کارهای داخلی اش را داد . و حتی برای در خواست گذرنامه جهت فرزندانش ـ سوسن و سارا مزینانی نیز به همسرش وکالت داد . و بعد از تنظیم وصیت نامه اش از تهران به مشهد رفت و بهانه سفرش دیدار فامیل بود و بهمین علت در منزل خواهرش، که شوهرش از بستگان آقای مطهری است ، چند روزی میماند بدون آنکه حتی پدرش از قصد او مطلع باشد. در مشهد برنامه اش این بود که منتظر بماند تا نتیجه درخواست گذرنامه را بوی خبر بدهند ، اگر جواب درخواست گذرنامه منفی بود ، از همانجا طبق برنامه قبلی از مرزها بطور مخفی خارج شده و هجرت خود را آغاز کند . گذرنامه علی مزینانی در ۲۰ اردیبهشت طبق پیش بینی قبلی بدون اشکال امنیتی صادر شد . به علی در مشهد خبر داده شده و وی بلافاصله به تهران برمیگردد و در تاریخ ۲۶ اردیبهشت با هواپیمای سابنا تهران را به قصد بروکسل ترك میکند در حالیکه جزتنی چند از خروج وی مطلع نبودند . و تنها همسرش با یکی از دوستانش او را در فرودگاه مشایعت کردند . باین ترتیب علی از تهران خارج شد . در نامه ای که علی نزدیك طلوع صبح دوشنبه ۲۶ اردی ـ بهشت ماه ، پس از نماز صبح ، و دو سه ساعتی به حرکتش مانده نوشته است پدرش را از قصد و غرض خود از سفر

مطلع کرده وی مینویسد :

" فعلا من عازم سفرم ، سفری که اعجاز مکر ساز خداوند است ". اینکه از شما اجازه نگرفتم مراعات حال و اعصاب و خیالات شما را کردم . اکنون که آخرین دقایق اقامتم در خانه و در وطن است دست شما را میبوسم و منتظر شما می مانم ..... " . (متن کامل این نامه در همین جزوه آمده است) .

هواپیمای سابنا تهران را بقصد بروکسل ترک میکند و در سر راه در آتن توقف مینماید . علی برای احتیاط و بدون برنامه قبلی در آتن پیاده میشود و پس از ۲۴ ساعت با هواپیمای بعدی به بروکسل رفت . . شریعتی بعد از دو روز توقف در بروکسل به انگلستان رفت . تا ترتیب ورود همسر و سایر فرزندانش را بدهد . پس از یك هفته توقف در انگلیس چون مسافرت خانواده اش یك هفته بتعویق افتاده بود ولی از ماندن در انگلیس ناراحت بود به فرانسه میرود . و در آنجا با دو تن از دوستان و برادرانش ملاقات مینماید تا مقدمات اقامت خود را در آنجا فراهم ساخته و راجع به برنامه های آینده با آنها مشورت نماید .

جریان شهادت علی و توطئه رژیم :

علی پس از دو هفته توقف در فرانسه ، چون خبردار شد که خانواده اش روز شنبه ۲۸ خرداد از تهران حرکت خواهند کرد دوباره به انگلیس مراجعت نمود . همسر علی " پوران شریعت رضوی " همراه با دختر کوچکش با گذرنامه ای بنام " شریعت رضوی " قصد خروج داشت ، دو دختر دیگر علی ، سوسن و سارا ، با گذرنامه ای بنام " مزینانی " عازم سفر بودند . خانواده علی ، همسرش همراه با دختران وی در روز شنبه ۲۸ خرداد برای خروج از تهران و پرواز به لندن به فرودگاه تهران مراجعه میکنند . به گذرنامه و دختر علی ـ که

بنام " مزینانی ،صادر شده بود ،اجازه خروج داده شده
بود و به آنها تحویل داده میشود . اما به همسرش که
بنام " شریعت رضوی " است اجازه خروج داده نشده
بود و بعد از مراجعه معلوم میشود که در ۲۱ خرداد ماه
"ممنوع الخروج اعلام شده است . دو دختر علی باین
ترتیب از تهران خارج میشوند . این خود گواه دیگری
است بر بطلان ادعای ساواك . که اگر میدانستند علی
به چه ترتیب از ایران خارج شده است میبایستی جلوی
خروج سوسن و سارای مزینانی را هم میگرفتند .
علی در روز شنبه ۲۸ خرداد به فرودگاه لندن میرود و پس
از دیدار دو دخترش همراه آنها به آپارتمانی که در جنوب
انگلیس در شهر سوث همپتون بطور موقت تهیه کرده بود ،
میرود . و تا ساعت ۸ شب با آنها بود و سپس باطاق خود
رفت . و روز بعد در شرایطی کاملا مشکوك او را در کنار در
افتاده و مرده یافتند !! علی در سفر خود بانگلیس بنابه
برخی ملاحظات بیکی از بستگان خانواده همسرش مراجعه میکند
و در مدت توقف کوتاه اش در انگلیس در منزل آنها در سوث
همپتن بوده است و به کمك همین خانواده بود که منزلی برای
آمدن خانواده اش تهیه کرده بود . و آنشب اولین شبی بود که
در محل جدید بسر میبردند . و آنشب اولین شبی بود که
در آن اطاق تنها خوابیده بود . و در آن منزل جز شریعتی
و دو دخترش و دو نفر از بستگان خانمش ظاهرا
شخص دیگری نبوده است . و یکی از همین دو نفر اولین کسی بوده
است که روز یکشنبه صبح باطاق علی میرود و او را در کنار
در افتاده میبابد . و بلافاصله به دیگران خبر میدهد
و شریعتی را به بیمارستان میبرند . و سپس به لندن به
دوستان علی تلفن میزنند و مراتب را خبر میدهند . دوستا

علی بلافاصله به جنوب انگلیس حرکت میکنند . خبر شهادت علی بسرعت در همان یکشنبه صبح در داخل و خارج ازایران منتشر میگردد . دوستان و شاگردان علی ، از اقصی نقاط جهان بطرف لندن رهسپار میشوند .

از جانب دیگر پلیس شاه ، ساواك نیز بسرعت دست بکار شد تا از توطئه خائنانه خود در سطح وسیع سیاسی اش بهره برداری کند وبازدن نعل وارونه بهره برداری سیاسی نماید .

ساواك که علیرغم تمامی ادعاهایش ، علیرغم اینکه ازمدرن ترین وسایل و کمپیوترها و مغزهای متفکرِ . . . تربیت شده سیا برخوردار است . و در حالیکه علی روز ۲۶ اردیبهشت ماه موفق به فرار از ایران شده بود تا اواسط خرداد ماه از این فرار مطلع نشده بود . علاوه بر این ساواك حتی تا آخرین لحظه ای که خانواده علی عازم خروج از ایران بودند و در روز ۲۸ خرداد از خروج همسرش جلوگیری کرد ، از نحوه فرار علی با خبر نبود . علی که دائم تحت نظر مأمورین بود و هرکجا میرفت مورد تعقیب بوده است توانسته بود از چنگال ساواك بگریزد . سه یا چهار روز بعد از "غیبت" علی حسین زاده که "مسئول علی بوده است میکوشد تا ازوی خبری بیابد . در تهران نمییابد ، سراغ او را از مشهد میگیرد ، بازهم خبری نمییابد. مجددا در تهران جویای او میشوند . بازره بجائی نمی برند . و این بار به سراغ مزینان و سبزوار میروند . مأمورین ساواك باین مناطق سر میزنند . در مشهد دست بکار میشوند وبهر خانه ای که احتمال وجود او میرفت سر میکشند . اعضای خانواده علی ، وحتی دخترانش را تحت سئوال قرار میدهند . اما در هیچ کجا " اثری از او نمی‌یابند. ولی ساواك هنوز مطمئن نیست که علی کجاست. در این

زمان ،که اواسط خرداد ماه است ، در تهران و مشهد کم و بیش فرار علی بین مردم شایع شده بود . ساواک که هنوز نمیدانست وی کجاست و چگونه فرار کرده است بیشتر حدس میزند که از مرزهای شرق ایران و احتمالا از افغانستان خارج شده است . لذا به پادگانهای مرزی در طیّبات و تربت جام دستور میدهد که هر کجا شریعتی را یافتند با گلوله بزنند و بکشند . در همین روزها حسین زاده رد پای او را از هندوستان و یا در پاریس جویا میشود!! اما بهر حال جلاد شاه ،حسین زاده ،که مسئول مراقبت علی بوده است وقتی در میابد که بار دیگر از شریعتی رو دست خورده است ،خود را شکست خورده میابد و سخت بدست و پا می افتد . تمامی دستگاه ساواک ،همچون حیوان وحشی زخم خورده ،بتکاپو می افتد . مغزهای متفکر بازهم جمع میشوند و طرحی برای جبران این ضرر و جلوگیری از ضررهای بیشتر آن و احتمالا بازگرداندن علی تهیه میکنند .

ابتدا همه جا شایع میکنند که : " او با اجازه خودمان برای معالجه رفته است . اصلا ما خودمان او را فرستادیم". و یا اینکه " قبل از رفتن ما با هم قول و قرارهائی گذاشته ایم ". ولی واضح بود که بزودی این دروغ آنها فاش میگردد . و حضور علی در خارج از کشور ، و برنامه های افشاگرانه وسیع در سطح بین المللی ،لطمه بزرگی به حیثیت و آبروی هرگز نداشته رژیم خواهد زد . لذا روز ۲۱ خرداد خانواده اش را ممنوع الخروج اعلام می کنند . و سپس در ۲۸ خرداد ماه مانع خروج همسر و دخترش از کشور میگردند . تا همسرش را گروگان گرفته و علی را تحت فشار قرار بدهند . اما وقتی در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه خبر نتایج جنایتشان منتشر میگردد دست بکار حیله جدیدی میشوند و بازی تازه ای را آغاز میکنند .

بعد از دو روز سکوت ، ننگین و رنگین نامه های اطلاعات و کیهان در ۳۱ خرداد اطلاعیه ای راکه ساواک تهیه کرده و دراختیار آنان گذارده بود عینا چاپ میکنند . بموجب این اطلاعیه : " مرحوم دکتر علی شریعتی که برای درمان ناراحتی چشم و کسالت قلبی خود ، به انگلستان رفته بود در آنجا براثر سکته قلبی " درلندن " در میگذرد " .

علاوه براین، کسی که داشتن هرکتابش جریمه ای برابر باسه سال زندان داشت و هنوز هم دارد ، و دهها بلکه صدها نفر هم اکنون بهمین جرم در زندانهای شاه بسر میبرند وچه انسانهای پاکی که بجرم طرفداری از افکار وی زیر شکنجه شهید شدند ، ناگهان میشود : " متفکر و پژوهنده بزرگ " و " شادروان علی شریعتی " ، که " برای سالهای متمادی از استادان پوینده ولایق دانشگاه بود " (کیهان ۵۶/۳/۳۱) . و یا " محقق بزرگ اسلامی " و " نویسنده وعالم توانائی " (اطلاعات ۵۶/۳/۳۱) .

در همین شماره اطلاعات همچنین نوشت که :

" ترتیب حمل جنازه آن مرحوم توسط سفارت ایران در انگلیس و خانواده شریعتی داده شد که بزودی وارد تهران میشود " . در همین جا وبا انتشار همین خبر ساواک مچ خود راباز میکند و خودرالو میدهد . از یک طرف شایعه پراکنی کرده است که ماخودمان او رافرستادیم و از طرف دیگر بااین خبر " خانواده شریعتی " رابهمکاری با " سفارت ایران " یعنی نماینده شاه جلاد و مأمورین پست و بیشرم او درلندن متهم میسازد . وضمنا نیت خود راهم اعلام میکند که " ترتیب حمل جنازه . . . داده شده " .

این خبر ها ، باضافه حرکات دیگر مأمورین ساواک ، بیش از پیش از روی نقشه موزیانه آنها پرده برمیدارد .

باین ترتیب که روز دو شنبه ۳۰ خرداد ماه ، یکروز بعد از انتشار خبر شهادت علی ، حسین زاده ، همان ماء مور بی چشم و روی ساواک ، که از هیچ گونه توهین و اذیت نسبت به علی و خانواده وی خودداری نمیکرده است به منزل آنها در تهران و بدیدار همسر وی میرود و مراتب تسلیت خود شانرا ، از درگذشت " استاد علی شریعتی " بیان میدارد .

در روز سه شنبه ۳۱ / ۳ / ۵۶ بروز نامه های دولتی اجازه داده میشود که اطلاعیه آقای محمد همایون ، از بنیانگذاران حسینیه ارشاد ، دعوت وی را به مجلس تذکر و ترحیم در روز پنج شنبه ۲ تیر ماه ، و همچنین آگهی تسلیت آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی را چاپ نمایند .

طراحان رژیم چنین تدارك دیده بودند که از یك طرف جنازه راتحویل گرفته و بایران خواهند آورد . و ازطرف دیگر بااجازه چاپ دادن دو آگهی هم مردم را " راضی " خواهند ساخت و هم زمینه رابرای ادامه اجرای طرح خود فراهم ساخته اند .

اما درعصر روز سه شنبه ۳۱ / ۳ واقعه تازه ای درتهران رخ میدهد :

قبل از انتشار خبر شهادت علی درروز نامه های دولتی در این روز ، مردم که از خبر مطلع شده بودند همه جا بدور هم جمع میشدند تاکسب خبر بیشتری نمایند . دانشجو یان با آنکه دانشگاه بعلت امتحانات تعطیل بود سراسیمه وگریان برای کسب خبر و مطلع شدن از جریان بدانشگاه ها هجوم بردند و تظاهرات وسیعی رابر علیه قاتلینش بر پاکردند . عده زیادی از دانشجویان به مسجد قبا سرازیر شدند تا شاید از آنجاخبر صحیحی بپرسند . پلیس مسجد را تعطیل کرد .

عصر همین روز ، در مراسم ختمی که بمناسبت درگذشت پدر روحانی عالیقدر ـ آقای معادیخواه ـ که بتازگی از زندان طولانی رژیم آزاد شده بود درمسجد ارك تهران برگزار شده بود ، اجتماع عظیمی از دانشجویان ، توده مردم و همه علاقمندان به جنبش اسلامی و خصوصا دکتر شریعتی شرکت میکنند . دربین مردم شایع بود که این ختم بنا بدعوت مهندس بازرگان است و نه برای پدر معادیخواه بلکه برای دکتر . بهر حال جمعیت کثیری شرکت کرده بودند هم برای تجلیل از یك مبارز سر سخت و مقاوم ـ آقای معادیخواه ، و تسلیت درگذشت پدرش و هم برای مطلع شدن از راز شهادت دکتر شریعتی . در این مراسم بود که هنوز ختم بآخر نرسیده جو جلسه بسرعت تغییر میکند . موضوع سخنرانی عوض میشود و مجلس بسرعت به مجلس سوگواری شگفتی تبدیل میگردد .

علیرغم دستور فرمانده پلیس همه در مسجد ماندند . سخنران باحال گریه و درد با قسمتهائی از دعای افتتاح که تناسب عجیبی با حال و اوضاع حاکم دارد آغازکرد . . .

. . . . اَللّٰهُمَّ اِنّا نَرْغَبُ اِلَیْكَ فی دَوْلَةٍ کَریمَةٍ . . . تا اَللّٰهُمَّ اِنّا نَشْکُوا اِلَیْكَ فَقْدَ نَبِیِّنا وَغَیْبَةَ وَلِیِّنا وَکَثْرَةَ عَدُوِّنا وَ قِلَّةَ عَدَدِنا و شِدَّةِ الفِتَنِ بِنا وَتَظاهُرَ الزَّمانِ عَلَیْنا . . .

سخنران از شدت تاثر نتوانست بسخنانش ادامه دهد ، جمعیت بشدت میگریست و مینالید ، گوئی همه در مرگ پدر خویش میگریند . اعلامیه هائیکه بسرعت در ظرف یکروز تهیه شده بود بدیوار ها نصب شد . جمعیت باچشمان گریان و خون گرفته از تصمیم انتقام و مشتان گره کرده از شبستان خارج شدند و شعار پر طنین " قاتلش را میکشیم . . . " بافریاد آماده خروج از مسجد و حرکت در خیابانها شدند . پلیس که خودرا از قبل آماده این صحنه کرده بود حمله وحشیانه ای را آغاز کرد . درهارا

برای محاصره جمعیت بست عده ای زیر ضربات لگد و باتون موفق بفرار یا زخمی و دستگیر شدند . پلیس جمعیت را در حلقه محاصره گرفت و بازور روحانیون و افراد مسن تر را جدا و خارج کرد سپس جوانان باقیمانده را سوار کامیون ها و اتوبوسهای متعدد ارتشی کرده روانه شکنجه گاه کرد .

در رابطه با این مراسم بعدا سه نفر از آقایان روحانیون را دستگیر ساختند . که یکنفرشان را ظاهرا آزاد ساخته اند ولی از سرنوشت دو نفر دیگر خبری نیست . یکی از دستگیر شدگان آقای سید عبدالغفار سجادی است که متهم است مقاله تهیه شده دانشجویانرا در منبر قرائت کرده است .

وقاحت و بیشرمی رژیم پرده از روی توطئه اش بر میدارد . و مکروا و مکرالله و الله خیرالماکرین .

رژیم ایران از یکطرف در ننگین نامه هایش از مجاهد شهید بعنوان یك " محقق بزرگ اسلام " ، " یك استاد عالیقدر " یاد میکند ، و وعده میدهد که " مجلس یاد بود دکتر شریعتی برگزار میشود " و نوکرانش بخانواده او وعده ها میدهند ! ولی جلوی هرگونه یاد بودی را از طرف مردم میگیرند ! همسرش را که خودشان مانع خروج او شده بودند اکنون اعلام میکنند بعلت گرفتاری در امتحانات نرفته بود و قرار بود در اوائل تیر سفر کند (کیهان ۲ تیر ماه)

حسین زاده در ملاقات ، همسر دکتر شریعتی ، باو اطلاع میدهد که بسفارت ایران در لندن دستور داده شده است که جنازه "محقق بزرگ اسلام" را تحویل گرفته و ترتیب انتقال آنرا بایران فراهم سازند . و از وی میخواهد که به لندن تلفن بزند و بگوید که جنازه را به سفارت" برای حمل بایران تحویل دهند.

روز بعد حسین زاده مجددا بمنزل علی میرود و درحضور

مجلس از دوستان علی که برای عرض تسلیت به همسرش جمع شده بودند، ضمن تجلیل فراوان از علی مراتب تأثر و تأسف "اربابش" شاه جلاد را بیان میکند و وعده میدهد که به فرزندان وی "بورس تحصیلی" خواهند داد، و مراسم یاد بود باشکوهی برگزار خواهند کرد. حسین زاده میگوید اعلیحضرت مقرر فرموده اند که از این استاد بزرگ و پژوهشگر باید تجلیل شایسته‌ای گردد". خانم دکتر در جواب میگوید: اعلیحضرت کمی دیر متوجه شدند. این استاد اسلام شناس و محقق بزرگ ایران را در دوران حیاتش حق تحقیق را از وی گرفتید. اما حالا برای مقاصد سیاسی خودتان میخواهید از مرگ او استفاده کنید". علاوه بر این، حسین زاده مراتب تأثر هویدا را بعنوان نخست وزیر بیان کرده و میگوید دستور داده اند که هواپیمای اختصاصی در اختیار همسر دکتر گذاشته شود تا برای رفتن به انگلیس و حمل جنازه بایران از آن استفاده شود.

البته این اولین بار نیست که یك رژیم یزیدی چنین رویه ای را اتخاذ میکند. تاریخ حماسه کربلا و حوادث بعدی آن شاهد آنست که یزید پس از شهادت حسین و انقلابیون همپیمانش بخاطر مصونیت در برابر افشا گری های زینب قهرمان و امام سجاد (ع) ماسك فریبنده معصومیت بچهره کشید و اشك تمساح ریخت و دستور عزا داری رسمی داد و حتی فرمان دروغین تعقیب و تنبیه مسببین واقعه را صادر کرد. این روش یزید، سنت پایدار و شیوه متداول یزیدهای تاریخ شد. دهخدا که از رهبران اصیل جنبش مشروطیت بود در زمان حیاتش مغضوب و تبعیدی رضاخان بود، و از مخالفین پسرش و از معترضین به قرار داد کنسرسیوم نفت و از رهبران نهضت مقاومت ملی وکسی بود که تا آخرین نفس با دیکتاتوری و استبداد مبارزه کرد و پس از مرگش رژیم با وقاحت تمام مانع برگزاری ختم و یادبود وی می شد

وکسانی را که بدعوت نهضت مقاومت ملی در مجلس ختم و بزرگداشت او شرکت کرده بودند مورد ضرب و شتم قرار داد پس از مرگش چقدر قدر و منزلت پیدا کرد! صمد بهرنگی و جلال آل احمد، کسانیکه هنوز یادشان کهنه نشده است مگر نه این بود که سایه شان را در حیاتشان با تیر میزدند؟! اما چه تحلیل ها و یادنامه هائی که برای آنها برپا نداشتند تا جائیکه حتی زن شاه، فرح، در مصاحبه اش خود را بیشترین خواننده آثار صمد جا میزند. وکتابهای جلال آل احمد (البته فقط قصه ها و رمانهایش) را مکرر چاپ میکنند. رژیم های یزیدی همیشه آنهائی را که چهره مردمی و محبوبیت ملی دارند بخود منتسب می نمایند تا شاید در پس پرده قدس و شرافت آنها پلیدی و رذالت خود را پنهان سازند. یا کُنّاس وار آنها را لکه دار نمایند. و این تاریخ معاصر ما چقدر شاهد این صحنه های تزویر است. این بار نوبت حماسه مرد نسل و زمان ما دکتر شریعتی بود. بنابراین حسین زاده بدیدار همسر دکتر میرود. در دوم تیرماه کیهان، سلسله مقالاتی راکه حسین زاده ساواکی و مهدی مظفری ـ عضو کمیته انقلاب سفید شاه تهیه دیده بودند، چاپ مینماید. و از دکتر تجلیل فراوان مینمایند ـ بررسی این مقالات از جهت شناخت رویه‌ای که رژیم در پیش داشت بسیار جالب است. وجود برخی نکات در این مقالات پیش از پیش ماهیت نویسندگان آنرا لو میدهد. و هم بی سوادی و جهل آنها، وضمنا وقت و عمق" اطلاعات ساواك را!! مثلا مقاله به غلط مدعی است که علی در ۲۰ سالگی ازدواج کرد یا: "او بهنگام تحصیل در سوربن با بومدین (رئیس جمهور کنونی الجزایر) همدرس بود! در حالیکه بومدین در مصر و الازهر تحصیل کرده است نه پاریس! نویسندگان مقاله تعمدا ارتباط علی را با "فانون" میخواهند ندیده بگیرند. چرا

که معرفی قانون نویسنده" دو زخیان روی زمین" برای دستگاه مضراست بعلاوه همین مقاله مدعی میشود که گویا علی قبلا :
" بانهضت الجزایر و جنبه های آزادی‌خواهی جدید درجهان عرب آشنا نبوده است و در این زمان آشنا میشود !

باز هم مأمورین ساواك متعمدا فراموش میکنند که بنویسند که این متفکر بزرگ اسلامی در حالیکه" خود راشایسته‌تر از همیشه برای خدمت به میهن و مردم و دین مبین اسلام می دید با زن وسه فرزندش راهی ایران شد " (کیهان ۲تیرماه ۵۶) در مرز بازرگان چه بروزش آوردند . او را دستگیر کردند و تحت الحفظ به تهران فرستادند وزن و فرزندانش را بحال خود رها ساختند تا با رنج و زحمت فراوان به تهران بروند !

همین فراموشکاران ساواکی باز متعمدا نمی توانند بخاطر بیاورند شریعتی که بقول خود شان : " . . . یك معلم و مدرس و ساده نبود ، تحقیق ، مطالعه ، تحریر ، مباحثه و تشکیل جلسات بحث و فحص مسائل اسلامی و اجتماعی کار منحصر تدریس او را تحت الشعاء قرار داده بود و . . . در کلاسهای درس و در محافل دیگر پیرامون اسلام و اسلام شناسی مطالب عمیق و دقیقی بیان میکرد . . . " (کیهان ۲ تیر ماه) اینها در کدام موسسه بود ؟ مگر نه در حسینیه ارشاد ! و مگر نه رژیم سفاك و بی آبروی ایران با نهایت وقاحت حسینیه را بست وعلی را بزندان انداخت ؟

از همه دروغ تر ادعای همین نویسندگان است که " متفکر بزرگ و اسلام شناس محقق . . . از مدتی قبل از بیماری قلبی در رنج بود !! وسرانجام در ۲۹ / ۳ براثر آخرین حمله قلبی بدرود حیات گفت ".

در حالیکه دوستان و نزدیکان علی میدانند که او کمترین سابقه ناراحتی قلبی نداشت ! حتی بعد از آزادی از زندان باصرار دوستانش که از سیگار کشیدن مفرط او نگران

بودند نواری از ضربان قلب او (کاردیوگرافی) برداشتند که کاملا سالم بود و رفع نگرانی کرده بود. بعلاوه علی اگر هم ناراحتی میداشت هرگز مانند سردمداران ثروتمند رژیم کسی نبود که بدون مراجعه به اطبای ایرانی، یکسره وبطور ناگهانی و حتی اطلاع دادن به پدرش و یا نزدیکترین دوستان و بستگانش بخارج سفر کند. کیهان نه تنها بدروغ چنین ادعائی کرده است بلکه وقیحانه تر ادعا میکند که وی بر اثر "آخرین حمله قلبی" بدرود جهان گفت، گویا مأمورین ساواك از "حملات قلبی" دیگری در علی اطلاع داشته‌اند. در حالیکه دستگاه عریض و طویل ساواك آنقدر درهم ریخته است که نمی داند علی چه سالی ازدواج کرده است؟ چه سالی بایران آمده و چند اولاد دارد. وچون باحتمال زیاد نویسنده مقاله مهدی مظفری است، از وجود مونا پس از قطع رابطه اش مطلع نبوده است! به غلط مینویسد علی بیست ساله ازدواج کرد یا در سال ۱۹۶۲ بایران برگشت (علی ماه جون ۶۴ بایران برگشت) و همسر و یك پسر و دو دختر دارد. (علی یك پسر و سه دختر دارد).

در طی همین مقالات به اصطلاح تحلیلی کیهان ضمن تجلیل ظاهری از علی تحت عنوان "سیری در اندیشه های دکتر علی شریعتی: انسان مسلمان و مسائل جهان امروز" (کیهان دوم تیر ماه) کوشش دارد تا به تشیع علوی که اسلام راستین است برچسب اسلامی ایرانی بزند و مینویسد که: "افکار وعقایدی داشت که از فرهنگ اسلامی ایرانی ریشه میگرفت" و بدینوسیله میخواهد از علی چهره یك "ناسیونالیست" معتقد به "خاك و خون" را بسازد. وضمنا کاراو و همه کار او را در چهار چوب یك "آنتی مارکسیست" خلاصه کند. وجالب آنکه در این مقاله باصطلاح تحلیلی اش به مقالاتی که یا بدون اجازه علی (انسان، اسلام ومکتبهای مغرب زمین) و یا بدون اجازه وی و تغییر مطالب (مقاله

بازگشت بکدام خویشتن!) چاپ نمود بود ند استناد مینماید .
همزمان با انتشار این مقالات توسط ساواك دانشگاه فردوسی مشهد را هم ناگهان بیادش میآورند که در دانشکده ادبیات وعلوم انسانی اش استاد یار عالیقدری داشته است که حالا "شاد روان" شده است ! وبرای شادی روح او باید در مسجد امام حسین دوشنبه ٤ تیرماه ختم بگیرد !! (کیهان ٢ تیرماه ٥٦ د) البته همین دانشگاه و روسای جنت مکانش ١٨ ماهی که علی در زندان رژیم شاه بود و زجر میکشید فراموش کرده بود که اصلا چنین "استاد عالیقدری" و "نویسنده توانائی" وجود داشته است!! البته دانشجویان قهرمان مشهد ، شاگردان علی حق این چنین دانشگاهی را کف دستش گذاشتند وبا تظاهرات ضد رژیمی به طرفداری از علی نقاب از چهره ریا و تزویرشان برداشته وبنا به نقل قولی دانشکده ادبیات را به آتش کشیدند و ختم اعلام شده را تحریم نمودند . البته در این "حسن ابتکار" دانشگاه فردوسی مشهد ، "قرار" بوده است که مراسم رسمی حتما با حضور استاندار و تولیت آستان قدس، فرمانده لشگر و روسای ادارات برگزار شود وطی "تجلیل با شکوهی" از آن "استاد عالیقدر" جنازه اش را در یکی از حجرات صحن مقدس دفن نمایند . تا نه تنها "رسمی اش" کنند بلکه حتی دیگر کسی اجازه دیدار و زیارت قبر او و فاتحه خواندن را هم نداشته باشد .

باین ترتیب مشخص میشود که طرح رژیم چه بود ؟ رژیم میخواست که علی این مجاهد عالیقدر جنبش اسلامی را بیك "محقق و دانشمند" رسمی دولتی تبدیل کند وباین نیرنگ خود به جوانان بآنها که "امید علی" بودند ، بنمایاند که علی از خود ما بوده است وباین ترتیب اثرات شگرف وعمیق افکار علی را در روی نسل جوان خنثی سازد . (همان نیرنگی را که در سالهای اخیر میکوشند تا در حق سید جمال الدین اسدآبادی اجرا کنند و او را "انگلیسی" و "فراماسیونی" معرفی

کنند) . رژیم حاکم که خود بمیزان تنفر خلق از خود ش کاملا مطلع است و خود میداند که چگونه هرکس کمترین تماسی و یا همکاری نزدیکی با رژیم دارد مورد طعن ولعن و نفرین مردم قرار میگیرد . رژیم که از طریق آخوندهای مزدور درباری و مأمورین ساواك که ملبس به لباس روحانیت شده اند و در منابر به علی فحاشی ها کرده اند تا توده مردم را به علی ، و نه به علی بلکه به جنبش اسلامی بد بین ساخته و آنها را ایزوله سازند ، اینبار میخواهد با "برچسب" عالم و محقق و دانشمند اسلام شناس "رسمی" و "تأیید شده ای مقامات دولتی نسل پیگام و پیشتاز مبارزه را باو و راه او بد بین سازد . همان نقشی را که منافقین و عناصر مشکوك دیگر زیر سرپوش "مارکسیسم" با حمله به علی و افکار علی و با اتهام "خرافی بودن" . . . قبل از آن بکار برده اند .

رژیم مصمم بود که انتقام شکست خود را از شریعتی بگیرد او که در زمان حیاتش آرزوی شنیدن یك آخ را هم بردل آنها گذاشته بود . برنامه آن بود که جنازه شهید ما را به ایران ببرند و با "تجلیل سلطنتی" او را در مشهد "دفن" کنند و "مجلس ختم سلطنتی" بگیرند و "سلطنت پرستان" سر دمداران عزا داری شوند و نام پاك او راکه نتوانسته بودند در زمان حیاتش با ننگ همکاری با رژیم آلوده کنند پس از شهادتش آلوده سازند . همه مخالفین علی ، شاد شدگان از شهادت وی همه گرگهای میش نما ، همه گرگهای چنگ و دندان بخون آلوده ، همه بزهای بازی گوش و بی مسئولیت که جنبش ریشهایشان مظهر دانش و عطشان است (آن آخوندهای درباری که بقول امام خمینی باید این ریشهایشان را تراشید وعمامه هایشان را از سرشان برداشت) و زنگوله هایشان به ندای اجنبیان آوا میدهد ، همه گرگان خود فروخته ، از آخوندهای درباری و مرتجعین بالفعل و بالقوه

تا بی وطنان و خود فروختگان به اجنبی و خود باختگان بغرب و نوکران امپریالیسم همه و همه آماده شده بودند و دندان تیز کرده بودند تا روز موعود فرا رسد تا با توهین و تهمت زخمهائی را که در مدت ۱۵ سال گذشته از فکر و عمل شریعتی بر دلهایشان نشسته بود مرهم بزنند. و برای انجام همه اینهاست که:

اولا ـ میکوشند و نیرو بسیج میکنند تا جنازه شهید علی را تحویل گرفته و خود بایران حمل کنند. به سراغ خانواده اش در ایران میروند و آنها را تحت فشار قرار میدهند. و آنچنان از برنامه های خود مطمئن هستند که اعلام میکنند: "ترتیب حمل جنازه ... داده شد" و بزودی بایران میرسد" و مراسم "یادبود عظیمی برگزار میگردد". با مقامات رسمی دولت انگلیس تماس بر قرار میکنند. تمامی دستگاه عریض وطویل سفارت در انگلیس بسیج میگردد. امور سایر ارباب رجوع را تعطیل میکنند. همه اعضاء بکار "تحویل و ارسال" جنازه شریعتی بایران می پردازند. در این مرحله مقامات دولتی ایران سعی میکرده اند مطلب را در چهار چوب در گذشت یکی از اتباع ایرانی در انگلیس نگه داشته و آنرا عادی جلوه بدهند و اقدامات اولیه دولت ایران را قانونی و طبیعی معرفی نمایند. شاید بر اثر همین کوشش ها بود که مقامات قانونی انگلیس پس از انتقال جسد به بیمارستان به سرعت کالبد شکافی کردند و نتیجه را در ظرف ۲۴ ساعت یعنی در همان روز سه شنبه ۳/۳۱ ـ که مقامات ایرانی با اطمینان از حمل جنازه بایران صحبت میکردند اعلام نمودند: در گذشت بعلت سکته قلبی" ـ بلافاصله بعد از اعلام نتیجه مقدماتی پزشک قانونی، فشار سفارت برای تحویل گرفتن جنازه نیز شدت گرفت. سرهنگ یا سرتیپ دهدشتی با تعدادی از مأمورین ساواک، به

روایتی ۴۰ و بروایتی ۸۰ نفر با همان هواپیمای اختصاصی وعده داده شده ، هویدا ! به لندن اعزام شدند . تا جنازه را تحویل گرفته و بطور رسمی بایران به برند . ازطرف دیگربا قوام دور علی هم که در محل حاضر بودند هیچگونه اعتمادی نبود و بیم آن میرفت که بهر دلیلی جنازه را به دشمن تسلیم نمایند .

واضح بود که اجرای برنامه های رژیم ایران در خدشه وارد ساختن بر اصالت شخصیت علی وقتی ممکن و میسر میشد که بتواند خود جنازه را بایران ببرد .

این برنامه رژیم و کوشش های مأمورین اش با همت و ابتکار و تلاش دوستان شریعتی و شاگردان وی عقیم ماند . با پزشك قانونی ، با سازمان عفو بین المللی ، با اعضای پارلمان انگلیس تماس گرفته شد . و اهمیت سیاسی درگذشت علی شریعتی توضیع داده شد . بابتکار نهضت آزادی ایران، اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا تلگرافاتی به نخست وزیر و دادستان ـ اعضای پارلمان انگلیس و سازمانهای بین المللی زده شده . در این تلگرافات اعلام شد که : دکتر علی شریعتی یك جامعه شناس و محقق بزرگ ایرانی که بعلت مخالفتش با رژیم شاه مدتها در زندان مورد زجر و شکنجه قرار گرفته بود واخیرا توانسته بود از ایران فرار کند بطرز کاملا مشکوکی در جنوب انگلیس درگذشته است و دولت ایران میکوشد با تصاحب جنازه وی بر توطئه خود سرپوش بگذارد .

علاوه بر این اقدامات با احسان پسر ارشد شریعتی که در آمریکا به تحصیل اشتغال داشت تماس گرفته شد و او در جریان امر قرار گرفت و با توجه باینکه او پسر ارشد آن مرحوم است قانونا حق دارد جنازه پدرش را تحویل بگیرد تا در هر کجا که خانواده اش مایل

باشند دفن نمایند ، احسان طی تلگرافی بیك وکیل دعاوی انگلیسی درگذشت غیر مترقبه پدرش را اطلاع داده و ضمن ابراز مشکوك بودن مرگ وی باو وکالت و اختیار میدهد تا فورا به محل رفته و از طرف او جنازه را تحویل بگیرد تا خودش برسد . ضمنا احسان طی تلگرافی به مقامات انگلیسی، تصمیم خود را اطلاع داده وکیل خود را معرفی مینماید . این اقدامات شرعی و منطقی و قانونی احسان مقامات انگلیس را به عقب نشینی وادار میسازد .. و مقامات سفارت ایران و مأمورین ساواك را در موضع بسیار بدی قرار میدهد . احسان صبح روز پنجشنبه ۲ تیر ماه ـ بعد از دوبار تغییر برنامه مسافرتش ـ بلندن وارد می شود . وبلافاصله با حضور وکیل خود جنازه پدرش را از مقامات انگلیسی تحویل گرفته در یك سرد خانه بامانت می سپرد . مأمورین دولت ایران که در ۳/۳۱ مدعی بودند : " ترتیب حمل جنازه . . . داده شد " . در ۲ تیرماه نوشتند که :

" پسر دکتر شریعتی که در ایالات متحده تحصیل میکند بانگلستان رفته است تا ترتیب حمل جنازه پدر را بایران به دهد . . . " هنوز ساواك نمیداند و نمی تواند پیش‌بینی کند که دوستان علی چه برنامه ای دارند . حسین زاده به خانواده شریعتی در ایران مراجعه میکنند و از اینکه احسان تلگراف زده و وکیل تعیین کرده است اظهار ناراحتی میکند و اینکه این امر باعث تعویق ارسال جنازه میگردد !! و میگوید: ما تمامی کوشش خود را بکار برده ایم که جنازه دکتر را با احترام بایران بیاوریم و سفارت ایران نهایت همکاری راکرده است . اما معذالك احسان وکیل تعیین کرده است که جنازه را حرکت ندهند و به کسی تحویل ندهند تا خودش برسد " . وضمنا تدارکاتی دیده شد و تلگرافات متعددی از سرتاسر دنیا به‌مقامات انگلیسی مخابره و درخواست شد که جنازه دکتر شریعتی را باید فقط به پسر او ـ احسان

تحویل بدهند نه به مقامات سفارت ایران .
با توجه به تدارکات رژیم و کوشش آنها برای تصاحب جنازه جهت حمل بایران و اجرای طرح موذیانه خودشان و اینکه قطعی و مسلم شد که بهیچ وجه حاضر نخواهدبود جنازه بخانواده علی تحویل داده شود تا طبق وصیت نامه اش در مزینان و یا در هر گورستان عمومی دیگری دفن گردد . لذا مقدماتی فراهم گردید تا جنازه علی به شام حمل شده و در آنجا ، در کنار حضرت زینب در زینبیّه بامانت سپرده بشود .
پس از تحویل گرفتن جنازه تا روزیکه جنازه ازانگلیس خارج شد توسط جمعی از جوانان مسلمان محافظت گردید تا ازگزند دزدان امنیتی شاه مصون بماند .

همراه با این فعالیت ها تدارکاتی برای تشیع جنازه در لندن و برگزاری مراسم یاد بود ، توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و خانواده شریعتی دیده شد . در بعد از ظهر روز جمعه سوم تیر جنازه آن شهید توسط آقای شبستری امام مسجد هامبورك و چند نفری از دوستان علی در یکی از مساجد لندن غسل داده شد و بر آن نماز خوانده شد . در روز شنبه ٤ تیر ماه بنا بدعوت انجمنهای نامبرده در بالا تشیع جنازه باشکوهی در لندن ـ ازمیدان آکسفورد تا مسجد امام باره ـ صورت گرفت . و سپس مراسم ختم در محل مسجد مزبور بر قرار گردید .

از حسینیّه تا زینبیّه :

علیرغم مشکلات قانونی بسیاری که وجود داشت ، بخواست وعنایت پروردگار و همت دوستان علی جنازه وی در روز یکشنبه ٥ تیر ماه ٥٦ ازلندن به دمشق حمل گردید .
وباین ترتیب توطئه های رژیم و کوشش‌های وسیع ساواك همه جا به ناکامی انجامید .

در فرودگاه دمشق آقای سید موسی صدر، و تنی چند از علمای شیعه لبنان، روحانیون حوزه علمیه نجف، دوستان و شاگردان و علاقمندان علی تا ۵ صبح در انتظار بودند. کمتر چشمی بود که گریان نباشد. پس از انجام تشریفات لازم با مشایعت همراهان مستقیما به حرم مطهر حضرت زینب (ع) برده شد. و در کنار ضریح حضرت زینب، که شریعتی او را بعد از حضرت فاطمه (ع) بزرگترین زن تاریخ میدانست، قرار داده شد. در ساعت ۱۰ صبح بتدریج نمایندگان سازمانهای انقلابی سیاسی و انجمنهای اسلامی و جمعی از مسلمانان علاقمند، ایرانی و غیر ایرانی در حرم مطهر حضور بهمرسانیدند. خبر جریان بسرعت در بین مسلمانان پخش شد. بسیاری از زوّار ایرانی که کم و بیش از خدمات علی با خبر بودند در حرم جمع شدند. از طرف مقاومت فلسطین ابومازن عضو هیئت اجرائیه مرکزی فتح و معاونش، مفتی شام و معاونش، وزیر اوقاف سوریه، تولیت آستانه حضرت زینب (ع) و جمعی از علمای سوریه و لبنان، آقای سید موسی صدر، رهبران و نمایندگان حرکت المحرومین و امل ـ برخی از فرماندهان نظامی امل (سازمان نظامی حرکت المحرومین)، نمایندگان نهضت آزادی، نمایندگان روحانیون مبارز، نماینده انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا در مراسم شرکت داشتند. در ساعت ۱۱ صبح، آقای صدر و همه حاضرین بر جنازه آن شهید بزرگوار نماز گذاشتند. بعد از نماز، ابو مازن خطاب به احسان و نمایندگان نهضت آزادی ایران گفت که: «ما شریعتی را شهید انقلاب فلسطین میدانیم». پس از ختم نماز، جنازه بر دوش نمایندگان روحانیون مبارز، حرکت المحرومین ـ نهضت آزادی ایران، سازمان امل، انجمن های اسلامی و دوستان علی شریعتی بر دور حرم طواف داده شد. زیارت نامه خوانده شد ـ

سپس در ساعت ۳۰-۱۱ بطرف محل قبرستان عمومی که در ۵۰ متری صحن حرم زینب (ع) میباشد حمل گردید، در حالیکه دسته های گل توسط سازمانهای شرکت کننده هدیه شده بود، در پیشاپیش جمعیت حرکت میکرد. درصحن قبرستان، آقای صدر در بیانات کوتاهی که بعربی ایراد کردند ضمن تجلیل از افکار و شخصیت و خدمات دکتر شریعتی متذکر گردید که: حضرت زینب شهید راه حق را که در مقابل ظلم و ستم مستمراً مبارزه نمود و در برابر زر و زور و تزویر تسلیم نشد و بهمین جهت نتوانست با آرامش بسر زمین خود برود به نزد خود فرا خواند". پس از برگزاری این مراسم ساده، زیبا و متین جنازه در اطاق کوچکی که در ضلع شمال شرقی قبرستان است و سادگی و بی پیرایگی آن، همانست که واقعا علی خود خواسته است برسم امانت بخاك سپرده شد.

روز بعد هانی الحسن عضو کمیته مرکزی مقاومت فلسطین و مشاور سیاسی یاسر عرفات مراتب تسلیت یاسر عرفات را که بعلت سفرش به قاهره نتوانسته بود در مراسم شرکت کند به نمایندگان نهضت آزادی و پسر علی ـ احسان اظهار می نماید.

باین ترتیب مجموعه این مسائل و هجرت علی و سپس انتقال جنازه به زینبیّه و درگیری ما با سازمان امنیت ایران نشان داد که اولا قدرت و تحرك سازمان امنیت در تمامی زمینه‌ها و اطلاعاتش افسانه ای دروغین بیش نیست. این سازمان در حد یك دستگاه جنایت کار و خون آشام، در برابر اسیران در بند و بی‌سلاح فقط میتواند اعمال زورکند، اما فاقد شعور و قدرت تفکر است. این تجارب نشان داد که این چنین دستگاهی که تکیه گاه رژیم شاه محسوب میگردد چقدر زخم پذیر و ضربه پذیر است. ثانیا نشان داد که

در برابر دشمن باید سرعت عمل جسارت و جرأت بخرج داد.

شریعتی — شهید بزرگوار ملت ما ، حرکت آفرین بود و به حرکت پیوست . تکامل دهنده بود و خود به کمال پیوست . نمونه ای بود از انسانهای "خلیفه خدا" در زمین ، راه او راه مردم مسلمان ما ، فکر او هدایت کننده رهروان راه حق ، تربت او از این پس " زیارتگه رندان جهان" . و این گونه بود که شهید ما " تنها بدنیا آمد" و تنها در "غربت" شهید شد .

و این هجرت نهائی اش تحقق "عشق آن سفر بزرگ" بود که علی خود گفت :

"باور نمیکنم ، هرگز باور نمی کنم سالهای سال هم چنان زنده ماندنم بطول انجامد . یك کاری خواهد شد . زیستن مشکل شده است . ولحظات چنان بسختی و سنگینی بر من گام می نهند و دیر میگذرند که احساس میکنم خفه میشوم . هیچ نمیدانم چرا ؟ اما میدانم کس دیگری به درون من پا گذاشته است و او است که مرا چنان بی طاقت کرده است که احساس میکنم دیگر نمی توانم در خود بگنجم . در خودم بیارامم . از "بودن" خویش بزرگتر شده ام و این جامه بر من تنگی میکند .

این کفش تنگ و بیتابی فرار ! عشق آن سفر بزرگ ! . . .

اوه چه میکشم !!

چه خیال انگیز و جان بخش است " اینجا نبودن"!

(کویر — نامه ای بدوستم)

پدر و استاد و مرادش در حق او گفت که :

" تنها پسرم علی دعوت حق را لبیك گفت و به سر منزلی که تمام آرمان و ایمانش را میسوخت و اصل گردید "

(کیهان ٦ تیر ماه ٥٦)

درود و رحمت حق بر روح پاك او باد

تقریظی که مجاهد شهید شریعتی بر کتابی دو روز قبل از مهاجرتش نوشته است.

چون «کالمجنون» ام عزم حرم است
هست ولی هر جا باشم و هر جور. زبانم پر از
لبیک و جانم لبریز ایمان و دلم کشاد امید
نسبت به فردا است که چه خوش دیده است و چه
رستگارانه میروید و در جهان ما نسل جدید مسلمان که تشنه
و مشتاق و دردناک در تلاش تکوین مجدد کتب اعتقادی
خویش - برای که اسلام نخستین - هستیم، چه خوب آن حلقه
بزرگ و بزرگ آدمها را که نخست آلیس بزرگمال کرده، پر نمود
است ..... در است همان که بر بر محاصره بودم،
نخست منتظر ... و شکر خدا را که رسید!
و من در آستانه مرحله تازه ای که آغاز کرده ام و میروم تا
«مهاجرا الی الله» مرا نیت دیگر را در ادامه سرگذشت خویش
دنبال کنم و جز لطف خدا که اعجاز کرد و کمی فریب بزرگ است و
جز همت یاران همدرد و همراه زاد راهی نمی خواهم و امید پناهی، یاد
نشدگان شاخ و حق نشناس حق پرست شاخ ..... و کارهای درخشنده آنکه
از پی خواهند آمد، چه نسبت بزرگ و نیرو بخشی است.

۲۴ اردیبهشت

انعکاس خبر شهادت دکتر شریعتی

در ایران و جهان

خبر شهادت مجاهد علی شریعتی بسرعت در بین اقشار مختلف مردم پخش شد و موجی از تأثر و تأسف در بین کلیه افراد علاقمند به جنبش نوین اسلامی بوجود آورد.
دانشگاه تهران بحالت نیمه تعطیل در آمد و دانشجویان که با عقاید و آرزوهای بزرگ این مجاهد آشنا بودند با اعتصاب خود خواستار تحقیق کامل درباره توطئه احتمالی علیه این مبارز اصیل شدند.
رژیم که پس از چندی از جریان مهاجرت علی آگاه شده و کینه دیرینه از او بدل داشت، برای تلافی اجازه خروج بهمسر و فرزند ایشان نداده و همسرش را در فشار گذاشت که خواستار تحویل جنازه مجاهد علی شریعتی به کنسول‌گری ایران در لندن گردد. از آنجا که حادثه شهادت علی برای مبارزین خارج و داخل کشور سئوالاتی را مطرح کرده بود و نیز مبارزین خارج از کشور میدانستند که تحویل جنازه به رژیم یزیدی شاه که حتی از مرده شهدا هم هراس دارد اشتباهی جبران ناپذیر است که او از ترس بزرگداشت شهدا و بقای آثارشان در تاریخ جنازه آنها را به خانواده هایشان نیز تحویل نمی دهد، چه خود میداند که شهید یعنی حاضر، ناظر و وجود قبر شهید و شناسائی قبر او برای مردم خود افشای جنایات و خیانت های رژیمهای غیر توحیدی است لذا مبارزین خارج از کشور برای جلوگیری از تحویل جنازه اقدامات وسیعی بعمل آوردند.
رژیم برای خوش رقصی و فریب افراد از یک طرف ولکه دار کردن

چهره این مجاهد از طرف دیگر به توطئه ٔ دیگری دست زد و آن این بود که مقالاتی در تجلیل مجاهد علی تحت عنوان اسلام شناس بزرگ ... شناخت شریعتی و .. منتشر کرد چه رژیم میداند که دفاعش از هرکس میتواند دلیل محکومیت آن فرد از طرف توده های تحت ظلم رژیم قرار گیرد. اگر چه این عمل میتوانست برای بعضی افراد ساده لوح به حسن نیت رژیم تلقی گردد ولی مبارزین آگاه‌تر از این بودند که با تهدید و یا ترغیب از پا در آیند و یا تحت تأثیر عطیات شیطانی رژیم قرار گیرند این بود که دست کثیف رژیم را برای همیشه از تجاوز به جنازه مجاهد شهید علی شریعتی کوتاه نمودند.

رژیم که ابتدا اجازه درج آگهی تسلیت و ختم مجاهد علی شریعتی را در رنگین نامه خود داده بود پس از نا امیدی از دریافت جنازه طی اعلامیه ای خبر ترحیم را تکذیب کرده و شروع باعمال قدرت برای جلوگیری تظاهرات آنی نمود.

دانشجویان که میخواستند عکس العمل نشان دهند در مجلس ترحیم پدر آقای معادیخواه روحانی مبارز و انقلابی اسیر در بند رژیم شرکت کرده و در انتهای مجلس درتجلیل علی شریعتی شعارهائی دادند که منجر به دستگیری ۲۰ نفر شد.

* دراراك : درمسجد جامع اراك مراسم یادبودی برای دکتر شریعتی ترتیب داده شد که عده کثیری درآن شرکت داشتند دراین مراسم آقای آل اسحق در تجلیل وبزرگ داشت دکتر شریعتی و خدمات وی سخنرانی نمودند.

* درمشهد : پس از آنکه دانشجویان دانشگاه فردوسی مجلس ترحیم دانشگاه راتحریم کردند ، در ٦ تیر ماه مجلس دیگری در بزرگداشت مجاهد علی وبدعوت پدرش درمسجد ملا هاشم برگذارشد . در این مجلس جمعیت کثیری از

دانشجویان دانشگاههای مختلف تهران و سایر شهرستان ها شرکت جستند که نیروهای انتظامی از شرکتشان در مجلس جلوگیری نموده و فقط به کسانیکه کارت دانشجوئی دانشگاه فردوسی را داشتند اجازه شرکت دادند . در این مراسم پلیس مزدور شاه از قبل خود را به کلاه خود و سپر و گاز اشك آور مجهز کرده بود و از روز پیش بدنبال کشف نام سخنران جلسه بود . لذا خانواده علی کسی را برای سخنرانی معین نکرده ، مجلس فقط با قرائت قرآن گذشت . و در انتهای مجلس آخرین عکس علی را به مسجد آورده نزد استاد شریعتی بردند که ساواك بعلامت توهین آنرا به پشت روی زمین گذاشت که ناله خشم مردم بلند شد . در پایان این مراسم پدر مجاهد و مبارز علی حدود پنج دقیقه صحبت کردند و فرمودند :

" پسرم علی همیشه مرگ را پیش چشمانش مجسم مینمود اما این نمایش سرابی بیش نبود و عدم تحقق آن همیشه علی را رنج میداد تا بالاخره این نمایش بواقعیت پیوست . من خوشحالم که او شهید شد همچنانکه منهم آرزوی چنین مرگی را دارم ".

* در شیراز : اولین مراسم ختم دکتر شریعتی در مسجد آتشی ها با شرکت جماعت کثیری از هواداران علی برگزار شد . بمناسبت شب هفت علی نیز مجلسی در همان مسجد برپا شد که در آن آقای دست غیب سخنرانی و ضمن آن از علی و راه پر افتخارش تجلیل بعمل آوردند .

در مسجد الرضا و بالاخره در مسجد نو مراسم ختمی ، با شرکت عده کثیری برگزار شد که پس از مراسم ، مردم به خیابانها ریخته و مغازه های نوشابه فروشی را شکستند از جمله شعارهای این مردم : "علی شریعتی شهید شد" و " ما انتقام میگیریم " بوده است .

در یکی از مساجد بزرگ شیراز مجلس ترحیمی برای دکتر شریعتی ولی بانام دیگری برگزار میگردد که درآن حدود ۷ هزار نفر شرکت میکنند و پس از پایان مجلس به خیابانها ریخته باداد ن شعار هائی نظیر " درود بر شریعتی " " الله اکبر " و . . . براه میافتند . پلیس از جلوگیری این تظاهرات عاجز میشود تا مردم خود پراکنده میشوند .

* بمناسبت درگذشت علی و تجلیل و بزرگداشت وی تلگرافات زیادی به پدرش مجاهد استاد محمدتقی شریعتی از جانب عده ای از شخصیتهای سیاسی و اسلامی مخابره شد . از جمله تلگراف آقای حاج شیخ بهاءالدین محلاتی شیرازی و استاد مهدی بازرگان را میتوان نام برد .

* مقامات دولتی از درج آگهی های تسلیت درمورد علی در روزینامه های خود خودداری کردند .

از آنجا که مسلمانان خارج از کشور از آزادیهای نسبی بر خوردارند توانستند به نحوی دین خود رانسبت باین فرزند خلف امت اسلامی ادا کنند .

بمحض انتشار خبر فاجعه شهادت علی در بین مسلمانان خارج از کشور موجی از تاثر و تاسف دربین آنها بوجود آمد این جریان در میان مسلمانان فارسی زبان که باآثار وافکار او آشنائی بیشتری داشتند مشهود تربود .

کلیه برادران و خواهران انجمنهای اسلامی در آمریکا و اروپاضمن اعلامیه هائی از خدمات شریعتی تجلیل کرده و هرکدام بنوبه خود مراسم ختمی اعلام نمودند . شرکت هزاران نفر ، چه مسلمان و چه غیر مسلمان در این برنامه ها خود بیانگر عمق کار خلاق شریعتی چه ازلحاظ اسلامی وچه ازلحاظ سیاسی بود .

برنامه تجلیل از شریعتی در خاور میانه ، سوریه ، نجف ،

لبنان ،بنحو بینظیری اجراشد . درضمن،تلگرافات تسلیت از طرف برادران و خواهران فارسی زبان به پدر بزرگوار ایشان ،استاد محمد تقی شریعتی وامام خمینی مخابره گـــردید .

همچنین خبر شهادت علی در غیر از نشریات فارسی زبان در روزنامه های اروپائی وعربی نیز درج گردید . درمیان نشریات اسلامی غیر فارسی :" امل ورساله" که ارگان حرکت المحرومین است طی مقالاتی خدمات مجاهد علی راتجلیل کرد .

روزنامه (اسلامیك هورایزون) جزوه خبری ام. اس. ا در آمریکا اقدام به نقل تلگراف پرزیدنت ام . اس . ا بـه وزیر دادگستری انگلیس و سازمان عفو بین الملل نموده است (جلد ٦ شماره ٧ مجله مزبور مورخ ژولای ٧٧ صفحه ٥) در این تلگراف پرزیدنت ام ـ اس ـ ا نگرانی خودرادرباره چگونگی شهادت مجاهد علی بیان داشته وخواستار یـك تحقیق کامل درباره این موضوع شده است . ضمنا بـــه مقامات انگلیسی وعفو بین الملل تذکر داده شده که ازاقدام احتمالی کنسولگری جهت تحویل جنازه مجاهدعلی جلـو گیری بعمل آورند . وترتیبی داده شود که جنازه فقط بـــه دست احسان فرزند مجاهد علی سپرده شود .

نشریه اسلامی سیاسی البیان ضمن بزرگداشت مجاهدعلی شریعتی اعلامیه مطبوعاتی نهضت آزادی ایران راکهبدین مناسبت صادر شده است درنشریه ماه ژولای خود درج کرده است .

نشریه نیو ترند ارگان کمیته تحقیقی آموزش و مذهب درآمریکا در شماره اگوست ٧٧ خود اقدام به درج مقاله مفصلـــی شامل شرح کامل خدمات مجاهد علی وعکسی از آن مجاهد نمـــود .

مجله المنار در شماره اگوست خود از خدمات علی تجلیل کـــرد .

وبالاخره مجله القلم وبولتن خبری سازمان جوانان انقلابی در آفریقای جنوبی ضمن مقالاتی مجاهدات و خدمـات مجاهد علی را در شماره اگوست مجلات مزبور درج نمودند .

نامه مهندس بازرگان به استاد شریعتی

بسمه تعالی

۵۶/۴/۶ استاد اجل و پدر بزرگوار جناب آقای محمد تقی شریعتی

قربانت گردم قصد تشرف بمشهد و وظیفه خدمت در مجلس ترحیم دکتر علی خودمان برای همناله شدن با آن پدر خمیده، دافدیده و هزاران نفر ماتمزده بهت زده داشتم. گرفتاری و بی سعادتی مانعم شد ناچار بدینوسیله عرض سلام و تسلیت مینمایم.

مصیبت نه چنان است که بتوان خاموش نشست و نه انحصار بجنابعالی و به خویشاوندان و همشهریان دارد. مصیبت مصیبت نسل رشد یافته تشنه شده حقیقت و فداکاری یک ملت است! بنده که در فوت مرحوم پدرم و مادرم این اندازه تاءثر و تسلیت در هر رهگذر دریافت نکرده بودم.

علی که با ادراک و آثارش سال بسال روشنتر و صافتر میشد و جامعه را روشنتر میساخت شاخسار پرثمری از آن پدر پرفضل و اخلاص بود که در بحبوحه احتیاج و استقبال از سنگینی بار شکسته شد و با افتادن او امیدها و آرزوها بزمین ریخت.

مصیبت دیگر آنکه دوستان نتوانند در عزایش دور هم نشسته دعا کنند و فضائلش را بگویند ولی سازمان دشمنی که در زمان حیات او را بد نام و از درس و ارشاد و دانشگاه برکنار کرد و نوشته هایش را مدرک جرم و بهانهٔ شکنجه جوانان قرار میداد و خودش را در زندان و سپس در جدائی از مردم انداخته با فشارها و نقشه ها دق کشش کرد حالا تسلیت سرا و مدیحه خوانش میشود. البته به این خیال که طبق داستانهائی که از او شنیدم مانند آن کناس کلاش مزینانی خود را به او بمالد تا آلوده اش کند...

علی با قلب و قلمش جوابگوی مسائل فکری و مشکلات روانی جوانان مسلمان ما بود. مرگش مظهری از ابتلاهای خاص زمانه متلاطم معاصر گشت و درسی برای مواجهه با مسائل عظمی و مقاومت در برابر مشکلات اجتماعی.

از خداوند حکیم صبر و پاداش بزرگ برای پدری که غیر از طی فرزندان ارزندهٔ دیگر تربیت و تحویل جامعه کرده است مسئلت مینمایم و از نسل جوان پر شور میخواهم جنازه و خاطره اش را بجای نالنه و یاس با صبر و امید و عزم بدوش بکشند و افکار و آثارش را مشایعت نمایند.

انا لله و انا الیه راجعون

مهدی بازرگان

بسمه تعالی

۵۶/۴/۶

استاد جلیل و بزرگوار جناب آقای محمدتقی تفرشی

قربانت گردم قصد تشرف بمشهد و وطنیه خدمت در مجلس ترحیم دکتر علی محمدان والد همشیره شما را آن بزرگوار خبر داشتید و بزرگان نیز ما تعزیه بعمل نیاورده داشتم. اخباری و بدساعتی عالم شما را بیشتر بر نیسیله عرض سلام و تسلیت میدهم.

مصیبت نه چنان است که بتوان خاموش نشست و نه بحصار بحث و بیان در آید و بیشتر بیان دارد. مصیبت مصیبت فقر ریشه یافته تشنه شد حقیقت ذوالمنن کیه نعمت است! جنب که در فوت مرحوم بیم و مادرم این اندازه تاثر و تسلیت در بر نگرفته دریافت نکرده بودم.

علی که با ادراک و آگاهی سال بسال روشنتر و صافتر میشد جامعه را روشنتر میساخت شاخه پرثمری از آن بید پرفضل و افتخاری بود که در حیرت اجتماع و استقبال از سنگینی بار شکسته شد و با اعتلای او امیدها و آرزوها زمین نشست.

مصیبت دیگر آنکه دوستان نتوانسته در خویش دیده نمی‌نشسته جاکشته فقدانش را بگویند ولی سازمان دشمنی که در زمان حیات آقا بنام و از دری وارشاد و دلسوزی بکنار کرده نوشته‌ها و اثری را مدرک و دلیل شکنجه و آزار سه ساله فرزندش را در زندان و سپس در حالی از مردم انداخته با فشارها و تقشه‌ها دق کشتن کرد تا تسلیت را دریغ خواهش میدهد. البته این خیال که طبق دستانی که از او شنیدم مانند آن کتاب تلاش فرزندانی خود را باد مالید تا آلوده اش کند...

علی با قلب و تلاش بزرگی مسائل فکری و مشکلات زندگی و زمان مسلمان باد، هرگز منظری از اعتلای خاص زمانه متعلم معاصر گشت و درس برای مواجهه با مسائل و مقاومت در برابر مشکلات اجتماعی.

از خداوند حکیم صبر و پاداش بزرگ برای همسری که غیر از علی فرزندان ارزنده و داماد دیگر تربیت و تحویل جامعه کرده است مسئلت مینمایم و از بزرگان بزرگ میخواهم عبده و خاطر باشی را برای ناله و دیگر با صبر و امید و حزن بدوش بکشند و اعتلای آنان را مشاهده نمایند. انا لله و انا الیه راجعون

مراسم ختم دکتر در مشهد

مجلس ختمی در مشهد الرضا در مسجد حاج ملا هاشم برای بزرگمردی برپا شد ، که همهٔ مردم مشهد و تمامی جوانان ایران و بیشتر افراد امت اسلام را با اسلام راستین و بی پیرایه و بی حجاب آشنا ساخت . اسلام محمد (ص) و علی (ع) و ابوذر و عمار و فاطمه و حسن و حسین و زینب را به آگاهی مردم این عصر رسانید و چه خوب و جانانه و زینب وار هم ابلاغ کرد !

این مجلس امضای پیر مرد متقی و معلم دلسوزی را داشت که اسلام راستین و فعال و قرآن هادی و مبین را به اکثریت پیر و جوان مشهد و خراسان درس داده است .

شبستان و صحن مسجد از انبوه مردم جای دیگری نداشت ، از عاشقان و دوستان و شاگردان و علاقه مندان علی گرفته تا همشهریان و آشنایان و دشمنان و مأموران ناشناس امنیتی . و در بیرون مسجد درخیابان اتومبیلهای انباشته از پلیس پاس می دادند ، پاسداری جزیرهٔ آرامش را . می ترسیدند ، وسخت هم می ترسیدند که فرزندان خفتهٔ مام وطن در نتیجهٔ سرو صدای عده ای نا آرام بیدار گردند ، در رعب و هراس این بودند که مردگان غنوده در قبرها بشورند و کفنها بردرند و بعثت کنند و به خیال در آمدن روز رستاخیز رُسته هابرخیزند . و حتی برای آنکه صدای لالائی هم خلوت پرواز بازی و مشغلهٔ کودکان را بر هم نزند ، بلندگوهای مسجد را قطع کرده بودند تا صدای قرآن از محدودهٔ تنگ و تاریك شبستان بیرون نرود .

برخلاف انتظار همهٔ بیمناکان هیچ شاگردی از دستور ناظم مدرسه وآقا معلم سرپیچی نکرد ، همهٔ درسهایشان را از برداشتند و تا آخر بر طبق برنامه عمل کردند . دوساعت و نیم آن پیر مرد دلغدیدهٔ دلسوخته نشسته بود و به آیات قرآن گوش می داد .

قرآن را در می یافت همان پیر مرد معلم و مفسر قرآن بود و بس .

سرانجام آن پدر دلسوختهٔ شکسته از زیر بار این غم سنگین ـ که اگر بر کوه نازل می شد او را خرد شده می یافتی ـ به زحمت از جای برخاست ـ که نشانهٔ بارز انسانیت مسؤول و آگاه برخاستن است و خدا بار ادن اجری عظیم آنان را بر نشستگان و باز نشستگان بر تر گذاشته است ـ .

با برخاستن او حاضران به ولوله افتادند و کمی پیش آمدند و چنانکه رسم همهٔ ماست به گریه و شیون پرداختند . به زحمت مردم را ساکت کردند (ازگریه نه از فریاد) تا صدای پر از سوز و گداز پیر مرد

بزرگ به گوشها برسد و چنین گفت :

خواستم از آقایان محترم حاضر در مجلس تشکر کنم . همهٔ شما پسر مرا دوست داشتید و این محبت شما همان است که خداوند رحمان در قرآن می فرماید که : "اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُ الرَّحْمنُ وُدّاً" (آنانکه ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند خدای رحمان آنها را در نظر خلق محبوب میگرداند -۱۹/ ۹۶).[1]

اینهمه محبت که دربارهٔ علی ابراز می شود چیزی جز این نیست . و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در نامه‌ای که به مالك اشتر می نویسد می فرماید :

"وَ اِنَّما یُسْتَدَلُّ عَلَی الصّالِحینَ بِما یُجْرِی اللّهُ لَهُمْ عَلَی اَلْسُنِ عِبادِهِ "

(والبته صالحان را فقط بد انچه‌که خدا در زبان بندگانش جاری میکند میتوان شناخت).[2]

من حدود هفتاد سال عمر کرده‌ام و اعتراف می کنم که احساسات علی را نداشتم .

چنانکه زنش تعریف می کرد ، گفت نیمه شبی همچنانکه در اتاق خواب بچه هایم خوابیده بودم صدای ضجه و گریه ای مرا از خواب بیدار کرد به خیال اینکه برای بچهٔ همسایه که مریض بود حادثه ای پیش آمده است و مادرش گریه می کند به روی پشت بام رفتم ، دیدم گریه از درون ساختمان خودمان می آید ، پائین آمدم و به طرف اتاق کار علی رفتم دیدم علی سرش را روی میز گذاشته زار زار می گرید . پرسیدم علی جان چیست ، برای چه گریه می کنی ؟ پس از آرام گرفتن گفت : تاریخ زندگی پیغمبر از هجرت تا وفات را می نوشتم ، امشب به پایان رسید و اکنون پیغمبر را به دست خود در قبر گذاشتم و با محمد و علی وداع کردم .

علی پیوسته آرزوی مرگ داشت و به آرزوی خود رسید . در این باره همچون مولایش امیرالمؤمنین بود که پس از ضربت خوردن جمله ای فرمود و آن جمله این است :

(وَاللهِ ما فَجَأَنِی مِنَ الْمَوْتِ وارِدٌ کَرِهْتُهُ ، وَلا طالِعٌ اَنْکَرْتُهُ ، وَما کُنْتُ اِلاّ کَقارِبٍ وَرَدَ وَطالِبٍ وَجَدَ ، وَما عِنْدَ اللهِ خَیْرٌ لِلاَبْرارِ . - به خدا سوگند چیزی از مرگ بطور ناگهانی بر من وارد نشده است که آمدنش را نپسندم ، و سرزده‌ای بیخبر نیست که به ورودش اعتراض کنم . من همچون تشنهٔ شب هنگامی هستم که در میان تاریکی به آب رسیده است ، و جوینده‌ای که مطلوب خود را یافته . و آنچه در پیشگاه خدا است برای نیکان از هرچیزی بهتر است) .

علی رفت ، کاری کرد ، خدمتی انجام داد ، چیزی نوشت و مطلبی گفت و به آنجا می رود که جای حساب و کتاب و پاداش است .

این محبتهای شما برای علی و دربارهٔ علی خواه نخواه قابل تقدیر است .....

مطلب دیگر عشق خاص او به حضرت زینب بود . دوست داشت در کنار قبر زینب دفن شود و شد .

روز عاشورا وقتی همهٔ یاران امام حسین کشته شدند به در خیمه‌ها آمد خدا احافظی کند . بچه ششماهه انرا آوردند با او وداع کند در همین میان تیری صدا داد و بچه در دست او پر پر زد ، چون مصیبت امام به بینهایت رسید این جمله را گفت :

إِنَّهُ يُهَوِّنُ عَلَى الْخَطْبِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللّٰهِ

این مصیبت سنگین را بدان جهت بر من آسان می گرداند که در برابر چشم خدا انجام می گیرد .

هیچ رنج و شدتی برای من در این عمر پر از رنج و شدت بدین اندازه نبوده است .

خدایا تو خود می بینی و از دل این پیر مرد آگاهی .

از دوستان و نیکان و پاکان می خواهم که از خدا بخواهند عمر من طولانی نشود .

خدایا علی به نزد تو آمد ، وَ أَنْتَ خَيْرُ نُزُولٍ به .

محبتهای شما را می ستایم . خداوند قدمهای شما را بر صراط مستقیم پابرجا و استوار بدارد .

خدایا گناهان این جمع را بیامرز و سعادتمند دنیا و آخرت فرما .

والسلام

۱ و ۲ ترجمه از پ . م .

مراسم شب هفت

شب هفت شبی است که جهان به تکامل می رسد و آفریدگار جهان را برای آفرینش انسان آماده میگرداند . شبیست که فرشتگان آسمان صف زده اند تا نهایت هنرنمائی پروردگار را ببینند و در برابرش به سجده افتند . در این شب اسماء برای تعلیم دادن به آدم در لوح محفوظ رقم زده می شود ، کرسی و عرش میگردند ، فرشتگان آماده رقص و پایکوبی هستند ولی نمیدانند چرا . فرشتگان در مداری مخصوص قرار گرفته اند و تنها تسبیح میگویند و به حمد می پردازند ، اما نمیدانند که فردا باید در برابر موجودی به سجده افتند که کارش فساد در زمین و خونریزی در آن است . این را میدانند که کارآیندهٔ این موجود فساد و خونریزی است ، اما غافل از اینکه همین موجود از نفخهٔ الهی نیز برخوردار است و در این راه دراز خلقت عصای اختیار و آزادی به دست گرفته کوله باری از اسماء بر پشت دارد و میرود تا از مُلک پُران شود ، از سِدرةُ المُنتهیٰ بگذرد و به ملاقات پروردگارش رسد و خداگونه شود .

آری امشب عرش و کرسی و بهشت تزئین شده همه آماده اند تا گل سرسبد خلقت ، عروس آفرینش و هدف اصلیِ وجود به روی صحنه آید و شادی کنان و پایکوبان به سویش شتابند و در برابرش به سجده درافتند .

آدم با عصای اختیار و آزادی و کوله بار اسماء به راه می افتد . . . از حیوانیت فرا میرود ، از فرشتگان برتر می پرد و به سوی پروردگارش روان میگردد .

آری رو به تکامل میرود ، پله پله برتر میرود ، آدم میشود ، بار مسؤولیت را بر دوش میگیرد ، و همچنان پیش میرود ، نوح میشود ، ابراهیم میشود ، موسی میشود ، یحیی میشود ، عیسی میشود ، حسین میشود ، فاطمه میشود ، علی میشود ، محمد میشود . . . به اوج کمال میرود ، از قله کمال سرازیر میشود ، به سوی درّه ها راه می افتد ، راه گم میکند ، گاهی راه فراز و گاهی راه نشیب می پوید ، جهان تیره میگردد ، به زمین می خورد و بر می خیزد ، مأیوس میشود ، میخواهد راه را رها کند و در همان جا بخسبد . . . ناگهان سوسوئی از دور به چشمش میخورد ، پیشتر میآید ، نور تلوّ تلوّ میگیرد ، درخشان میشود ، افق رو به رویش را بازتر می بیند ، منبع نور چشمش را خیره میکند و راه گمگشته تکامل را به او نشان میدهد . . .

آری او علی شریعتی است که با عصای اختیار و آزادی و کوله بار اسماء همچنان پیش آمده است و دوباره جهان را نور می بخشد و ناپدید میشود . . . که آری شب هفت شب خلقت انسان و کمال جهان است ، و او اکنون ناپدید شده است .

بسم الله الـمستضعفين ، باسم رب الناس

ان الصبر لجميل الا عنك — وان الجزع لقبيح الا عليك
و ان المصاب بك لجليل — وانه قبلك و بعدك لجلل

آه ای خورشید خاوری که از افق خراسان سر زدی و بر آمدی و در اوج نیمروزی در افق باختر غروب کردی !

شکیبائی و خود داری برای هر مصیبتی برازنده است مگر در برابر مصیبت تو، و بیتابی وبیقراری ناشایست است مگر برای تو . اندوه ما اینك بسیار گران وکمرشکن است و دیگر اندوهان ما آسان و ناچیز بودند .

ای خورشید نیمروزی که به الضحیٰ رسیدی و در یوم الضحیٰ تضحیه کردی! ما هنوز از حرارت نیمروزیت گرم نشده بودیم ، خامان را ناپخته سوختی وغروب کردی!

ای خورشید خاوران ! پس از قرنها ظلمت در شرق اسلام طلوع کردی و به گداختن برفهای اوهام و تعصب قرون ، که اسلام نخستین و راستین را در خود پوشانیده بود ، پرداختی و ابرهای جهالت وعرضورزی را به یکسو زدی تا بار دیگر بهار اسلام به شکوفه نشیند وغنچه های تشیع گل دهد .

اسلام را آنچنان که بود به مسلمانان شناساندی و تاریخ ادیان را از واقعه‌نگاری و مدح و چاپلوسی و فریب و دروغ رهانیدی ، واین تنها تو بودی که مثلث فرعون و قارون وبلعم را شناختی و به رسوا کردنش دست زدی .

● ● ●

آه ای خورشید خاوران که از افق خراسان سر زدی و در اوج نیمروزی در باختر غروب کردی !

تو بودی که تشیع پاك انسان علوی را از زیر نقاب دروغین و از زیر پوشش مسخ و انحراف وریای صفوی و دیگر دستگاههای همانند آن ، به شیعیان علی شناساندی و مسئولیت شیعه بودن را به گوش نیوشمندان زمزمه کردی تا بدانند که ادعای شیعه بودن باری را به منزل نمیرساند و مسئولیت سنگینی به عهده دارد و مدعیان دروغین تشیع را رسوا کردی .

تو همچون امام بزرگوار و پیشوای راستینت رفتار کردی و به رسوائی مأمون و شناساندن تشیع دست یازیدی تا مأمون نتواند دست خون چکان از خون

بنی هاشم را در توی دستکش محبت اهل بیت و آل علی بپوشاند .

آری تو با یاد یادآوران رسالت قرآن را که تذکار و ذکری بود به اجرا در آوردی که ، ان الذکری تنفع المؤمنین ، و خود به یاد و یادآوران پیوستی و پیوسته یاد و یادآوری !

● ● ●

آه ای خورشید خاور که از افق خراسان سرزدی و در کرانه های باختر در اوج نیمروزی غروب کردی !

تو به منتظران توضیح دادی که در انتظار موعود نشستن هنری ویژهٔ خود دارد و این انتظار ، نشستن و صبر پیشه گرفتن و در آخر دنبالهٔ کار خویش گرفتن نیست ، بلکه انتظار مکتب اعتراض است و جنب و جوش و تکاپو و هر روز بامداد بر اسب مجهز نشستن و به استقبال منتظر رفتن است و پسین هنگام به خانه بازگشتن و بار دیگر در هر بامداد تکرار این مهم و پیوسته آماده بودن .

آری گفتم منتظِر که تو خودت گفتی : امام زمان در انتظار ماست که آمادگی و شایستگی پیدا کنیم و او منتظِر است و ما منتظَر .

آری این چنین بود ای برادر . فلسفهٔ تاریخ ما سراسر همین است و هابیلها در قربانگاه انسانیت برای تقرب جستن به خدا و خدا گونه شدن و پذیرش یافتن خود را قربانی میکنند و در مقابل قابیل تسلیم شدنشان همین راز را در بر دارد که ما خود قربانی میشویم و اسماعیل و اکبر به قربانگاه می بریم نه گوسفند و گاو .

● ● ●

آه ای خورشید خراسان که از خاور سربر آوردی و در اوج نیمروزی در باختر غروب کردی !

تو گفتی حسین وارث آدم است و خون هابیل را از قابیلیان می طلبد که السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله .

و این خون در هر دوره بیشتر میشود و بر بار بدهی قابیلیان می افزاید و ثاری شار دیگر بدنبال میآورد و حسین خود ثارالله و این شارِه میشود و این سلسله همچنان حلقه ها بر حلقه هایش حلقه می خورد تا بالاخره منتقم حقیقی بیاید و خون همهٔ هابیلیان را از قابیلیان بگیرد . و تو خود ثاری شدی و در این سلسلهٔ دراز به صورت حلقه ای در آمدی .

آری شهادت حسین را گفتی دو روی دارد ، خون و پیام . خون را حسین داد و عباس و اکبر و اصغر دادند و پیام را زینب با خود برد و بار سنگین شهادت را بر دوش گرفت و به آخر رسانید ، همان باری که آسمان و زمین از برداشتنش سر باز زدند و نتوانستند کشید .

● ● ●

آه ای خورشید خاوران که از کرانه های خراسان سر برزدی و در اوج نیم روزی در کرانهٔ مغرب ناپدید شدی !

ابوذر یار پاک پیغمبر را به گونه ای معرفی کرد ی که اسلام را چونان پاسداری سترک به لب آیات قرآن دارد و استخوان شتری که از گوشه کوچه برداشته در دست تا کعب الاحبارها را توبیخ کند و نگذارد آیات واحادیث را در جهت منافع صاحبان زر و زور به توجیه نشینند .

آری ابوذر ی که از مدینه تا شام و از شام تا صحرای رَبَذَه همچنان به تودهها فریاد می زند :

درشگفتم از کسی کو فقر را

در خانه می بیند ،

لیک با شمشیر بر مردم نمی شورد .

و بدنبال او صدای حجر از کوی وبرزن کوفه به گوش میرسد که نمیگذارد حق آن مظلوم شهیدی را که تا آخرین نفس ، برای حفظ وحدت و اصول اسلام در تلاش و تکاپو بود وسرانجام شهید عدالت و انسان دوستی و حق پرستی گردید از میان بردارند واز کوفه تا مرج عذرا برای شکوفا نگهداشتن حق علی و باردادن بذرهائی که محمد (ص) وعلی (ع) کاشتند با خون خود و یاران به آبیاری دست میزند وجانشین دروغین پیغمبر را رسوا می سازد و زمینه را برای دروی جانانه حسین در کربلا آماده می گرداند .

آه ای خورشید خاوران که از کرانه های کویر خراسان سر برآوردی و در افق مغرب در اوج نیمروزی رخ از جهان بپوشاندی !

کویری پهندشت و بیکران بودی با آفتاب سوزان و حیاتبخش و گرمائی رویندهٔ که گستره ای صریح و بی مانع داشتی و حقایق را آنچنان که بود وباید می بود آشکار گفتی . و آنکس که قصد دریافت راستیها را داشت در پیچا پیچ کوه ها و کمر رودخانه ها و لابلای جنگلها گم نمیشد که باز هم سرگردان و تشنه باز گردد .

آری به پدر و ما در نشان دادی که ما متهیم و چه اتهام های نا جوانمردانه ای مارا از آنان جدا کرده است و در یک راهیم و به سوی یک هدف اما نه همراه و نه هماهنگ و نه هم برداشت که آنان در لفافههای زمانزدگی وسنت پرستی و شخصیت جوئی، خود را پیچیده اند و ما خواستار بر کنار کردن پرده های ضخیم و به یکسو زدن دستهای آلوده و ناپاک وازمیان برداشتن کسانیکه یصدون عن سبیل الله هستند ، برای دیدن اسلام خالص محمد و تشیع علی و پیمودن بی واسطهٔ راه آنان برای رسیدن به مقام قرب الهی و خدا گونه شدن ، با بازگشت به خویشتن خویش و بازگشت به قرآن و آنچه بوده ایم و آنچه داشته ایم .

● ● ●

آه ای درخشنده خورشید حیاتبخش خراسان که در اوج نور پراکنی نیمروزیت یکباره در باختر روی نهان کردی !

چگونه توانم گفت که دیگر در میان ما نیستی و به سوی ما باز نمی گردی

که اینهمه راه نشان دادی و ظلمت ما را فروزان کردی تا راه های بی نشان خود را با راهنشانهای راستینت بیابیم و راه تکامل را در پیش گرفته به پیمائیم .

آه چگونه علی مظلومی را به مدعیان پیروی از او معرفی کردی که همیشه نه از بیم دشمنان که از قصور و دریافت نارسای دوستان خانه نشین بود و چهره اش برای همه ناشناس و آماج تیرهای ناجوانمردانهٔ اتهام دشمن و دوست .

آه آن مرد بزرگی که بیست وسه سال دوشادوش رسول بزرگوار اسلام برای ساختن مکتب در تلاش بود و بیست و پنج سال خاشاک در چشم و استخوان در گلو برای حفظ وحدت به جان کوشید و حق شخصی خود را فدای وحدت دین نو و جامعهٔ تازه پا گرفته و آسیب پذیر کرد و زهر را چون نوش سر کشید . و بالاخره پنج سال بی امان و ستیهنده و بی هیچ سازشی برای تحقق عدالت کوشید و بدون لحظه ای درنگ و انحراف تا نفس آخر بدین اصل پایبند بود و سرانجام شهید عدالت گردید .

آری و یار اورا ، همسر وفادار و حق طلب او را چه خوب شناسانده ی آب دریا را در کوزه نتوان ریخت ، اما به اندازهٔ یک تشنگی توان چشید و چون فاطمه در هیچ قالب و تعبیری نمی گنجید به خوبی بیانش کردی ، که فاطمه فاطمه است و بس و نه هیچ چیز دیگری .

● ● ●

آه ای خورشید خاوری که از خراسان سر زدی و به اوج رسیدی و در اوج نیمروزی در کرانه های مغرب به غروب نشستی !

امتی را دلفدار کردی که هویت خود را می یافت و امام راستین خویش علی و فرزندانش را آنچنان که بودند و تو شناسانده بودی می شناختند زیرا کلیت امت با وجود امامی که از میان امت و درمیان امت و با امت و برای امت باشد مفهوم می گردد ، و امام از امت شناخته میشود .

و مفهوم حج را ــ روشنتر از برادر به یمکان نشسته و تبعیدی تعصب و نادانی ــ به گوش افراد امت خواندی که با شیر اندرون می گردد و بیرون نمی رود و آخرین نکته اش یعنی منایش را میگویم که گفتی اول از سومی شروع کن و خوب هدف بگیر و جمرات دستچین شده و برگزیدهٔ عرفات را نخست بسر سر سومی بکوب که یعنی باید اول از همه بزرگترش را هدف گرفت و از میان برداشت . هشیار باش تیرت به خطا نرود و گلوله هایت را حرام نکنی .

و طوافش را یعنی که در این خانه چه چیزی را می جوئی و سرگردان چه ای و به کدام سمت می روی و چه را خواهی ، خانه را با خدای خانه را با خود را ؟ و عرفاتش را و سعیش را و قربانیش را و احرام و لبیکش را ، همه و همه چه زیبا و شایسته و خداگونه بیان کردی .

● ● ●

آه ای خورشید خاوران که از خراسان سر زدی و عالمی را در این شب تیره، ما روشن کردی و در اوج نیمروزیت در دیار غرب به غروب میل کردی !

چگونه توانم آنچه را حیات بخشیده ای و نور و حرارت دمیده ای بشمارم که خورشید جهان تاب است اگرچه از محدوده خراسان برد مد !

و آخرین سخن جاودانت شناساندن آن جاودانه شهیدی است که بر سر دو راهی الله و طاغوت ، سبیل الله را برگزید و در کارخانه عظیم خلقت از ساخته های ظرفه و استثنائی به شمار آمد و انتخاب کرد .

آری گفتی به فرمان غاسق در وقب آمده بود تا راه برفلق بندد ، ولی خود به فلق پیوست که حُرّ در همه احوال حُرّ است و در هیچ حال دست از حُریّت بر ندارد اگرچه پتکهای بلا پی در پی بر سرش کوبیده شود و تنش را به بندهای گران بندند .

و همانگونه که سرورش در آخرین دم به او گفت :

وه چه نیکو نامی مادرت بر تو نهاده است و تا ابد نیز حُرّ ماندی !

ای برادر چگونه یارم گفت که چه ها گفتی که چه حاجت به گفتن است ، گفته هایت با وجود ما یکی شدند و سراپا شور و عشق آفرید و عشق آتش به خرمن وجودمان زد و خاکستر شدیم ، که گوئی میدانستیم ابر تیره خورشید گرما بخش و انسان آفرین ما را در زیر سیاهی طاغوتی خود پنهان خواهد کرد و ما را از نور و حرارتش محروم .

آه ای خورشید خاوری که از خراسان سر زدی و در اوج نیمروز در غروب چهره از ما در پوشیدی !

تبیین و توضیح گفتار علی مظلوم و شهید عدالت بود که به شناساندن قاسطین و مارقین و ناکثین دست یازیدی تا همه حقپرستان و عدالت خواهان و اسلام جویان و علی پرستان و تشیع پژوهان در هر دوره ای این سه گروه را نیک بشناسند که صِفّین و بصره و نهروان همه جا هستند و درد های علی همیشه تازه اند و آتش افروزانش همیشه وجود دارند .

چرا راه دور برویم ، تو خودت قربانی همین سه گروه هستی و هر آن از جبهه جمل به صفین و از آنجا به نهروان می تاختی و دشمنان قرآن را که قرآنی در دست داشتند و قرآنهائی بر سر نیزه و قرآن بر لب ، به دوستان می شناساندی .

آری قاسطین و مارقین و ناکثین رخت دیگری پوشیدند و نامهای تازه ای برگزیدند و به تجدید قوا و بسیج نیرو پرداختند و به جنگ علی آمدند .

افسوس اکنون که کوفه و عراق و حجاز یار دیگر تجهیز شده بود تا پس از ماه رمضان به صِفّین روی نهد و قاسطان را برای همیشه به جای خود نشاند ، از میان ما رفتی و به بینهایت پیوستی و به دیدار پروردگارت شتافتی که إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ، و چقدر مشتاق این ملاقات بودی .

آه ای خورشید خراسان که از شرق طلوع کردی و در اوج نیمروزی در غرب رخ نهان کردی !

علی نیروهارا بسیج کرده بار دیگر به جبههٔ صفین در شمال حمله برده، منتظر است ماه رمضان به پایان برسد و با تمام نیرو حرکت کند ، جای محمد بن ابی بکر در جبههٔ راست سپاه و جای عمار یاسر در جبههٔ چپ و جای مالك اشتر در قلب سپاه خالی است . علی تنهااست ، علی جان به یاری علی برخیز که از داغ محمد و عمار یاسر و مالك پشتش شکسته است . خبر قتل محمد بن ابی بکر را در مصر یعنی غرب عراق برای علی آورده اند ، دست خود را بر پشت شکسته اش گذاشته همچنانکه اشك از چشمانش سرازیر است می گوید : اِنّ حُزنَنا عَلی قَدرِ سرورِهم بِه ، اِلّا اَنَّهُم نَقَصُوا بَغیضاً وَنَقَصنا حَبیباً (اندوه پایان ناپذیر ما برای محمد به همان اندازهٔ شادی معاویه و همفکران معاویه است ، با این فرق که آنان دشمنی را از دست دادند و ما دوستی را) .

هنوز از زیر این اندوه کمر راست نکرده است که خبر مسموم شدن مالك اشتر را برایش می آورند ، دیگر نمیتواند خود داری کند ، صبر جایز نیست و جزع واجب است ، می فرماید : آه مالك ! چه مالکی ! به خدا قسم کوهی استوار و یگانه بود و کوهسنگی سخت و غیر قابل نفوذ ، نه ستوران و خوکان را یاری آن بود که از دره هایش فرا روند و نه پرندگان را توان آن که بر قلهٔ شامخ و سر به آسمان سایش به پرواز در آیند . مالك برای من همانگونه بود که من برای رسول خدا بودم .

● ● ●

آه علی جان ، دوستدارانت ، فرزندانت ، خواهرانت و برادرانت گرد آمده اند و همه خواستار سخنرانی تو هستند ، مشتاق شنیدن کلمه ای از دهانت هستند تا مشکلات اجتماعی و اسلامیشان حل گردد ، می خواهند زاد راهی بردارند ، توشه‌ای برگیرند و با دست پر از درخانه ات و از پای سخنرانیت (در هرجا) بروند ، برخیز ! برخیز !

و آخرین نوشته ات ، آخرین دستخطت را می خوانم :

" ..... و من در آستانهٔ مرحلهٔ تازه ای که آغاز کرده ام و می روم تا (مهاجرا الی الله) سرنوشت دیگری را در ادامهٔ سرگذشت خویش دنبال کنم و جز لطف خدا که اعجازگر و دشمن فریب بزرگ است و جز همت یاران همدرد و همراه زاد راهی ندارم و امید پناهی ...."

آری علی جان ! مهاجرا الی الله رفتی و به پروردگارت پیوستی . که خدا خود فرموده است :

و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله ، وکان الله غفورا رحیما . (٤ - ١٠٠)

آری به ابدیت و بی نهایت پیوستی و به یاد آوران تبدیل شدی . یادت از دل ما نرود و راهت را از یاد نبریم و به راه مقدست سوگند که در ادامهٔ راهت از پای ننشینیم .

اعلامیه

مجاهدین راستین

فاجعه مرگبار شهادت دکتر شریعتی

من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوالله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا .

ترجمه : از گرایش داران مردانی هستند که پیمانهای خداوند را بر خویش راست آوردند پس از آنان کسی است که رسالت خویش بپایان بُرد و دور خود را بانجام رسانید و از آنان کسی است که انتظار میکشد و دگرگونی و تحولی شگفت آفرین را از خود نشان ندادند " دگرگونی در سنتهای آفرینش " .

(احزاب ۲۲)

موضعگیری ضد انقلابی دشمنان حق وعدل وغارتگران حقوق توده ها شرائطی حساس را برای انقلابات توده ای و بخصوص از دید توحیدی آن به پیدائی میآورد و تضادها و دشواریها و ناهمانگیها و کارشکنیها و ناجوانمردیهائی که همه و همه مولود حاکمیت اهریمنان تاریخ بر سرنوشت خلقهاست ، ضرورت مبارزه ای بی امان و پیکاری خونین را از طرف همه اقشارمختلف جامعه و مهمتر از همه روشنفکران متعهد و قشر پیشتاز راه کمال ایجاب میکند و پیداست که این حرکت انقلابی در مرحله شهادت انقلابات توحیدی برهبری پیامبران خداوند و انقلاب گران آسمانی و کادر رهبری حزب الله بوقوع می پیوندد . آنچه حائز اهمیت است تداوم این حرکت در مرحله غیب انقلاب توحیدی و حاکمیت ارتجاع بر سرنوشت آن میباشد و بعبارت دیگر سخن بر سر اینست که در نظامات ارتجاعی چه کسی پرچمدار این نهضت شود وعلیرغم بار دشوار مبارزه سنگینی رهبری انقلاب را نیز بر عهده بگیرد . این عنصر پاکباز در طرز تفکر توحیدی و در فرهنگ انقلابی آن عنوان " شهید " بخود میگیرد و همانطور که در جای خود گفته ایم به نسبت خفقان کشنده تر و شدیدتر محیط حاکمیت ارتجاع رسالت " شهید " هم سنگین تر از رسالت " رسول " است زیرا رسول در مرحله شهادت انقلاب نهضت را رهبری میکند و " شهید " در مرحله " غیب " آن . به بیان دیگر " رسول " در رابطه با شرک وارد عمل میشود و شهید در رابطه با " ارتجاع " . در چنین شرائطی است که گرایش یافتگان با شهادت انقلابی خود در شکل تحقق یافته آن یا در راه تحقق و فعلیت ، پیامانهای خداوند را نسبت بخویش عملی میسازند و همانطورکه در آیه میخوانیم گروهی از آنان دور خود را تمام کرده و خدا گونگی انسان را با شهادت خویش نمود خارجی میبخشند و گروهی دیگر در راه انجام

شهادت و تحقق آن منطبق با انتظار عمومی موجودات منتظر می مانند . انتظار نفی طاغوت و قدرتهای طاغوتی و نظامات اهریمنی . و این حرکت انقلابی نه بر مبنای تبدیل و دگرگونی در نظامات حاکم بر آفرینش، بلکه منطبق با نهادهای فطرت و ساخت طبیعت شکل میگیرد . مگر خداگونگی انسان در شکل تحقق یافته اش با وقوع "شهادت" یا انتظار عمومی موجودات و انطباق با آن ، یا حرکت آفریدن و شهادت دادن بر نفی همه نظامات طاغوتی و استعماری و گواهی دادن به نفع همه توده های اسیر و خلقهای تحت ستم انجام نمی پذیرد ؟ پس این نهادها عین فطرت و نمای خارجی طبیعت است و در مکاتب توحیدی و بخصوص در اسلام و آنهم اسلام راستین در قالب تشیع بدین واقعیات بر میخوریم . چه می بینیم که از یکطرف اصل "شهادت" و از طرف دیگر اصل "انتظار" و بالاخره پیوند اصولی توحیدی یا بهتر بگوئیم شیعی میباشند که از متن آفرینش منشعب شده اند و فعلیت شهادت در تشیع حقیقتی جاویدان بر تارک تاریخ انسان است و با جلوه های "شهیدی" برمیخوریم که رسالت انسانی خود را علیرغم همه دشواریها و ناملایمات و موضعگیریهای دوست و دشمن بپایان برده اند . آری، از شهیدان بدر گرفته تا احد تا پیکارهای دیگر توحیدی و از ابوذر گرفته تا حرّ و از خود پیامبر تا علی و زهرا و حسن و حسین و همه امامان شیعه و از حُجر گرفته تا حبیب ، حتی کودکان شیرخوار و جوانان برومند ، از مرج عذرا (۱) گرفته تا کربلا و تا همه قتلگاهها و شکنجه گاههای بیداد جلادان از شهید اول گرفته تا شهید ثانی و ثالث و حتی شهید رابع یعنی "شریف" (۲) آنان که شهیدان ایدئولوژیکند و بالاخره از "حنیف" گرفته تا "احمد" و "رضا" و "مهدی" و "ناصر صادق" و "سعید محسن" و "سعیدیها" و "غفاریها" همه و همه حکایت از آن میکنند که اسلام "محمد" و تشیع "علی" چه در زمینه ایدئولوژیکی و چه در فعالیتهای عملی و انقلابی زنده است و همراه با حرکت تاریخ زایندگی و جوشندگی دارد و در هر سر فصلی از تاریخ آنجا که آسمان زندگی انسان به تاریکی فرو و شب دیجور "شرک" و "ارتجاع" دست در دست هم داده و انسانیت انسان را مسخ کرده اند همچون "فجری صادق" و "شهابی ثاقب" فروغ میبخشد و بانسان چگونه زیستن را میآموزانند و اکنون به شهید پنجم ایدئولوژیک شیعه برمیخوریم (۳) . او که شهیدان ایدئولوژیک دیگر را با توجه بشرائط خاص تاریخی، و موضعگیریهای اهریمنی ارتجاع حاکم و روحانیت وابسته و سرسپرده از یکطرف تحت الشعاع قرار داده ، و استعمار شرق و غرب و عمال و زاندارمهای خلیج و باند تجاوزکار و "اهل بغی" در جوامع اسلامی را از طرف دیگر گیج و گنگ ساخته است . راستی او کیست؟؟؟؟؟ و این کدامین ستاره ای است که دگر بار در آسمان تاریک و ظلمانی زندگی حاضری خلق ما دیر طلوع کرد و زود غروب نمود؟؟؟ و این کدام شعله سوزانی است که برنیستان نظام حاکم بر کشور ما و ارتجاع فاسد حریق تباهی افکند؟؟؟! او کسی جز "دکتر شریعتی" نبود . راستی دشمن با عمل ضد خلقی و تجاوز ناجوانمردانه خویش نه تنها ماهیت ضد اسلامی و شیعی خود را نشان داد ، بلکه روشن ساخت که برای پیشبرد مقاصد خود و اربابان امپریالیست و صهیونیست خویش به وحشیانه ترین عمل ضد انسانی اقدام میکند و دلو آنرا هم بقول معروف به چاه میاندازد . عملی که عنوان "ترور رهبران انقلابی" و در نتیجه ضربه زدن بر پیکره انقلاب خلقها بخود میگیرد . راستی دشمن با اقدام باین عمل ناجوانمردانه چه پنداری را در سر می پروراند؟ بعبارت دیگر دشمن چگونه این جنایت را در دادگاه انقلابی خلق ما و در محاکم صلاحیت

دار بین المللی توجیه میکند؟ آیا بر کسی پوشیده است که سازمان جاسوسی "سیا" آمریکا و شعبه آن یعنی "سازمان امنیت" در ایران مسئول این جنایت نابخشود نیست؟؟ شاید رژیم حاکم بر کشورما و بخصوص روحانیت فاسد این تراژدی را برای خود نوعی پیروزی تلقی کند و چنین پندارد که بر روحیه" نسل انقلابی ما شکستی جبران ناپذیر و بر پیکره" انقلاب خلق ما ضربه‌ای ناگوار وارد ساخته است و توانسته سدی را بگونه سدهای آهنین در طول تاریخ تشیع انقلابی از پیش پای نامردمی ها ،خیانتها ،آدم کشیها ، لامذهبی ها و تجاوزگریهای خود بر دارد ، اما او در قضاوت خویش بخطا رفته و در برداشت احمقانه اش گیج و گنگ مانده. او بگونه اسلاف پلید و پیشینیان کثیفش پنداشته است که با فوت دهانش میتواند نور خدا را خاموش کند ، اما غافل از اینکه بقول قرآن و بر مبنای شناخت انقلابی برادر شهیدمان (٤) شکستن نور نه تنها به نابودی آن نمی انجامد بلکه آنرا مضاعف میگرداند . و این واقعیتی است که در طول تاریخ شاهد آن هستیم . درست است که تراژدی "شهادت" ایدئولوگ بزرگمان خاطره‌ای تلخ و فراموش ناشدنی و اندوهی مرگبار و ضربه‌ای کاری را برای ما حاصل آورد ، اما در عوض از یکسو روحیه" فرزندان دلیر خلق ما را بیش از پیش تقویت کرد تا در راه تحقق آرمان خدائی خود ، دشمن را در محاصره‌ای تباهی‌زا قرار داده و ذلیل و خوارش سازند تا ناچار به وحشیانه ترین اعمال ضد انسانی دست آلاید و از سوی دیگر بهمه" دشمنان انسانیت و بخصوص ژاندارمهای خلیج از ایران گرفته تا پاکستان و مصر و عربستان تفهیم گردد که پیکار با خداگونگی انسان نه تنها مانع تحقق آن نخواهد شد بلکه گورکنی خود بدست خویش است . آری، این سنت خداوند و فطرت و قانون طبیعت است تا کور شود هرآنکه نتوان دید .

و اما تو ، ای شهید ،ای رادمرد راستین ،ای کوه استوار ،ای زنده" جاوید، ای رهرو محمد،ای فدائی اندیشه" علی ، ای پیام آور پیامبران و ای یاد یادآوران ،ای وارسته از بندهای اسارت و ای پرچمدار حق و عدالت ،ای شیعه علی و ای پاسدار اهل بیت و ای فریاد قرآن ،وای زبان زینب در کام ، و ای ابوذر زمان ، و ای فریاد در تاریکی شب ظلمت ظلم ، و ای پیکارگر با ارتجاع ، ای کسیکه بپای "ثار" ت خواهیم ایستاد و ای کسی که فرزندان دلیر خلق ما خاطره" تلخ شهادتت را از یاد نمی برند و ای کسیکه با خاموش شدن شمع وجودت غبار غم بر دلهای دوستانت نشست ، بازهم برایمان سخن بگو. بگو که در حاکمیت جور چگونه انسان قربانی میشود و بگو که در حاکمیت ارتجاع چگونه توحید راستین فدای توحید دروغین میگردد . و بگو که استعمار شرق و غرب و ژاندارمهایشان در خلیج چگونه نه تنها منابع نفتی و زیرزمینمان ،بلکه منابع فکری و سرمایه های وجودیمان را بغارت میبرند ، و بگو که چگونه آن "سکته قلبی" به ادعاهای دستگاههای تبلیغاتی رژیم ناگهان ترا از پای درآورد ، چه کسی باور میکند که جماق داران رژیم از یکطرف "سکته قلبی" را به قتل تو متهم کنند و از طرف دیگر فرزندان دلیر و پروردگان مکتب فاطمه را در "مسجد ارک" (٥) آنجا که به سوک تو نشسته بودند زندانی نمایند ؟

درود بر تو، درود همه" انسانهای تحت ستم ، درود همه" مجاهدین راه حق ، و درود همه" فرزندان تاریخ ، درود همه" پیروان علی و رهروان مکتب فاطمه و همراهان حسین و درود ما ماتم زدگان وادی تباهیها ، کج رویها ، کار شکنیها ،اهریمنی ها ،کژاندیشیها .

و اما تو ای قاتل ، ای هرزه" کثیف در روسپی خانه های غرب، ای جلاد پلید ، ای دست نشانده" استعمار پیر ، ننگت باد ، ای طاغوت در شهر ستم ، ای ستم باره" روزگار ، و ای حاکم خونخوار ، ای سیراب گشته" از خون ، ای منفور خلق ، تباهی بر تو باد ، ای بی نام و نشان ، ای دست آورد استعمار ، ای تحمیلی کودتا ، ای نابودگر انسانهائیکه میکوشند تا انسان بمانند ، ای خون آشام خلقهای آزادیخواه از جنوب شرقی آسیا گرفته تا خلیج و از پاکستان گرفته تا میعادگاه پیامبران یعنی "فلسطین" و از "سوریا" و "لبنان" گرفته تا "آفریقا" و "آمریکای لاتین" تو خود میدانی که از درون پوسیده‌ای و پیکره" ننگینت همی در حال تزلزل و فروریختن و سرنگون شدن است ، اما درعینحال همچون غرق شده‌ای بهر خار و خسی دست میاندازی ، یك روز بر سر مردم بیدفاع ظفار گلوله های خونریز خود را فرو میباری ، و روز دیگر زنان و کودکان فلسطینی را زیر آوار فرو میبری ، و دیگر روز لبنان را بخاك و خون میکشی ، و از آن پس سودان و سومال را بهم میریزی ، و خلاصه به زئیر راه میابی ، و از آنطرف پاکستان را حولانگاه خیانت خویش میگردانی و در همه حال هم سرزمین ما حولانگاه خیانت توست ، راستی ترا از تسرور ایدئولوگ بزرگمان چه هدفی در سر بود ؟ جز اینکه از یکسو رضایت ملایان بزرگ (٦) و انحصار طلبان مذهب و قلکهای سهم امام و توجیه کنندگان خیانتها و نامردمیها را فراهم آوری ، و از سوئی دیگر روحیه" فرزندان مبارزمان را خرد کرده و درهم بشکنی و مانع رشد انقلاب فکری شیعی گردی . بهوش باش که مرگت در رسیده است و صبح نزدیك است "الیس الصبح بقریب" .

و اما تو ، ای برادر :

ای شیعه" علی (ع) و ای دوستدار علی و ای فریادگر سکوت و ای خروس سحر و ای شعله" فروزان آگاهیها ، و ای امید همه" نسلهای گذشته و آینده" تاریخ ، بپاخیز . و براه شهیدان گام نه . و از شهید بزرگمان که خود ، کاری حسینی کرد ، از "شریعتی" که براستی خود شریعت بود بیاموز که : آنها که ماندند باید کاری زینبی کنند وگرنه یزیدیند ، و تو برای اثبات یزیدی نبودنت بر کاخ ستم یزیدیان یورش آور ، آنهم نه با شعارهای توخالی که با عمل انقلابی یا بقول شهید بزرگمان عمل "تغییر دهندگی" . چه انتقام خون شهیدان و بخصوص شهید پنجم ما در "تغییر" نهفته است .

فتربصوا حتی یاتی الله بامره

گوش بزنگ باشید تا خداوند با فرمانش بیاید

"یا فرمانش را بیاورد"

(١) ـ نام جایگاهی است که عمال معاویه ، حُجر و انقلابیون همراهش را در آنجا کشتند .

(٢) ـ منظور شریف واقفی است که مرتدین ضد انقلابی در سازمان مجاهدین پس از کشتن پیکره اش را سوزاندند .

(٣) ـ لازم بتذکر است که خصوصیت بارز مجاهد بزرگ و روشنفکر متعهد و شهید پنجم ما با شهیدان قبلی یعنی شهیدان ایدئولوژیك در اینستکه آنان در درگیری های ایدئولوژیکی کشته شدند (درگیریهای فرقه ای) ولی او هم در درگیریهای فرقه‌ای و هم در درگیری با اهل "بغی" .

(٤) ـ منظور مجاهد اندیشمند و وارسته " احمد رضائی " است .

(٥) ـ لازم بتذکر است که طراحان برنامهٔ فاتحهٔ مسجد ارك قضیه را شکل آخوندیسم داده بودند و روشن است که برنامه هائی اینچنین نه تنها حاصلی ببار نمیآورد بلکه همانطورکه در طول تاریخ چندین سالهٔ اخیر شاهد آن بودیم ضررهائی جبران ناپذیر را برایمان فراهم ساخته و میسازند . *

* روز سه شنبه ٣١/ ٣/ ٥٦ دو روز پس از شهادت دکتر شریعتی بمناسبت فوت پدر آقای معادیخواه که یکی از مبارزین است در مسجد ارك مجلس ترحیم برگزار شد تعداد زیادی از دانشجویان و یاران و همرزمان دکتر شریعتی نیز در این مجلس شرکت کرده و در خاتمه جلسه مقاله‌ای در سوك مجاهد شهید دکتر شریعتی قرائت میکنند و سپس با فریاد لا اله الله ، مرگ بر قاتلین شریعتی از مسجد خارج میشوند در این لحظه عناصر سازمان امنیت و پلیس ارتجاع به شرکت کنندگان هجوم آورده و حدود ٥٠ تا ٦٠ نفر را دستگیر کرده و روانه زندان میکنند . (پ.م)

(٦) ـ روحانیت حاکم و " ولایتیهای " بر و پا قرص از این قضیه نفس راحتی کشیدند و همچون عمال یزید که روز مرگ شهیدان کربلا را خضاب کردند و به شکرانهٔ آن روزه گرفتند اینان هم این روز را بیکدیگر تبریك میگویند .

دکتر علی شریعتی شهید شد

بسم الله القاصم الجبارین

"انی لا أری الموت الا سعادة و لا الحیوة مع الظالمین الا برماً" (امام حسین ع)

"شهید انسانی است که در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن با مرگ خویش بر دشمن پیروز میشود و

"اگر دشمن را نمی شکند رسوا می کند": (دکتر علی شریعتی)

بار دیگر دشمن خونخوار بشریت، شاه سفاک، بدست به خون یکی از پاکترین و فرزانه ترین فرزندان مسلمان ایران آلود و صفحه دیگری بر صفحات تاریخ جنایت بار خود افزود. این بار یکی از چهره های پر افتخار و غرور آفرین ملت ما قربانی توطئه های شوم و خائنانه شاه جنایت پیشه قرار گرفت. دکتر علی شریعتی قهرمان راستین و آگاهی بخش مبارزات ملت ما پس از آنکه توانست خود را از چنگالهای اهریمنی جلادان شاه برهاند، بطور مرموزی در لندن (۲۹ / خرداد / ۵۶) بدست عناصر پلید ساواک به شهادت رسید. او دین خود را به ملت مسلمان ایران ادا نمود و نهال آزادیش را نیرو بخشید. خبر شهادت دکتر شریعتی طوفانی از خشم و انزجار در بین کلیه طبقات آگاه برانگیخت و موجی از تنفر در سراسر ایران و محافل روشنفکری جهان پدید آورد. شاه که بخیال خام خود میخواست بدینوسیله یکی از دشمنان سرسخت و نستوه و شکست ناپذیر خود را از میان بردارد با تظاهرات گسترده دانشجویان و مردم آگاه در داخل کشور روبرو گردید و همه یکصدا فریاد کشیدند ای جلاد! ننگ باد. تلاشها و روشنگریهای قهرمانانه دکتر شریعتی برای شناساندن و معرفی اسلام راستین و افشاگری جنایات و آدمکشیها و غارتگریهای امپریالیسم امریکا و نوکران دست نشانده آن در ایران رژیم شاه را سخت به وحشت انداخت. او با پرورش روح انقلابی اسلام راستین در ضمیر حق طلب نسل معاصر و بسیج آن برای مبارزه با استعمار و رهائی از بندگی سیاسی و فکری، نقش مؤثری را در آگاه ساختن توده ها و اقشار روشنفکر ایفا نمود. این بود که دشمن با وحشیگری تمام به یکی از پایگاههای آگاهی بخش خلق مسلمان ایران، حسینیه ارشاد حمله کرد و با تعطیل این مرکز به اصطلاح صدای شریعتی را خاموش نمود و پس از چندی نیز او را به اسارت درآورد. تلاش و شکنجه دوساله دشمن به منظور تسلیم ساختن دکتر شریعتی بجائی نرسید چرا که او صادقانه گفته بود "... و اگر خفه ام کنند سازش نخواهم کرد و حقیقت را قربانی مصلحت نمی کنم و اما آن قوم اگر موفق شوند که مرا بردار کشند، یا همچون عین القضاة شمع آجینم کنند و یا مانند زوردانو در آتشم بسوزانند حسرت شنیدن یک "آخ" را هم بر دلشان خواهم گذاشت".

رژیم سرانجام زیر فشار افکار عمومی جهان مجبور شد او را موقتاً از زندان آزاد کند، اما شریعتی هرگز خاموش نشد و همواره همچون شمعی فراراه دیگران سوخت و روشنی بخشید و آنچه را در سخن گفته بود که "آنان که رفتند کاری حسینی کردند و آنانکه ماندند باید کاری زینبی کنند، وگرنه یزیدی اند." در عمل با شهادت خود به اثبات رسانید و با خون خویش شعار جاودانه پیشوای آزادمردان، حسین بن علی ع را درخشندگی بخشید. شریعتی به شهادت رسید و همچون دیگر قهرمانان مبارزات آزادیبخش اسلامی بر تارک افتخارات میهن ما درخشید. راه شریعتی

راه بزرگ مردان افتخار آفرینی چون مدرس‌ها، فاطمی ها، سعیدی ها، غفاری‌ها، نختی ها و ـ بدیع زادگانها بود که با مبارزات عادلانه و آزادیخواهانه خود در صحنه نبرد مستمر حق و باطل نقاب از چهره پلید استعمار و امپریالیسم و نوکران سر سپرده آن برداشتند و با اهداء خون خود نهال اسلام و آزادی را بارورتر ساختند.

رژیم دست نشانده شاه، این مولود کثیف اتحاد امپریالیسم جهانی که با همکاری مستقیم سازمان اطلاعاتی امریکا و ریختن خون هزاران نفر از بهترین و پاکترین فرزندان ملت ما در ۲۸ مرداد ۳۲ روی کار آمده با تصفیه های پی در پی آزادیخواهان در طول دهه ۱۳۳۰ و کشتار دسته جمعی وبیرحمانهٔ ۱۵ هزار نفر از مردم مسلمان در ۱۵ خرداد ۴۲ به حکومت فاشیستی خود ادامه داد. رژیم که بخیال خود گمان میکرد با این کشتارها وقتل عامها هرگونه صدای آزادیخواهی را در نطفه خفه کرده و به اصطلاح کاملا بر اوضاع مسلط شده است، ناگهان با فریاد های شکننده آزادیخواهان رزمنده ایران روبرو گردید و خشم قهر آمیز ملت را که درنتیجهٔ غارت منابع تولیدی کشور ازسوی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا، وابستگی روزافزون سیستم اقتصادی و نظام سیاسی به آن و مسخ ارزشهای اصیل اسلامی با تزریق فرهنگ فاسد سرمایه داری، برانگیخته بوده با گلوله های آتشین مسلسلهای آمریکائی ـ اسرائیلی در کوچه و خیابانها و میدانهای تیر پاسخ گفت. ترور بیش از ۴۰۰ نفر از مدافعان عدالت و آزادی در چند سال گذشته و به زندان کشیدن متجاوز از ۵۰ هزار انسان بیدار و بی گناه در سیاهچالهای قرون وسطائی نشان دهنده وحشت روزافزون رژیم از اوجگیری مبارزات ملت رزمنده ایران و سقوط پایه های متزلزل حکومت ظالمانه خویش است. تلاش مذبوحانه رژیم و ادامه کشتار و شکنجه و اسارت ملت ما به منظور تحکیم سلطه خود و پیاده کردن نقشه‌های سیاسی ـ نظامی ـ اقتصادی امپریالیسم امریکا هرگز به نتیجه نخواهد رسید و خشم ملت همواره در کمین آن خواهد بود. "وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون"

ننگ ونفرین بر شاه خون آشام و خاندان پلید پهلوی

مرگ بر امپریالیسم غارتگر آمریکا و صهیونیسم فاشیست

درود به روان پاک شهدای توحید

درود بر شهید قهرمان دکتر علی شریعتی

انقلابیون مسلمان

چهارم تیرماه ۵۶

اعلامیه ای از دانشجویان دانشگاه

بسم الله الرحمن الرحیم

مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنك ولیا و اجعل لنا من لدنك نصیرا.

ترجمه : شما را چیست که در راه خدا نمی رزمید و در راه مردان و زنان و کودکان بینوا و محروم و تحت ستمی که همی زبان وجدانشان گویاستکه ,پروردگارا ما را از این مرز وبومی که سردمداران آن ستم پیشه اند رهائی بخش و زمامدار و پشتیبانی خدایی مان ارزانی دار .(نساء آیه ۷۵)

الا ترون ان الحق لایعمل به و ان الباطل لایتناهی عنه فلیرغب المومن فی لقاء ربه محقاً فانی لاری الموت الاسعاده و الحیوة مع الظالمین الابرما .

ترجمه : آیا نمی بینید که بحق عمل نمیگردد و از باطل دست نمیکشند ,اکنون باید هر انسان مؤمن که در راه حق است بدیدار خداوند مایل باشد (بسوی جهاد و مرگ در راه خدا بشتابد) من هم اکنون مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز مایه دلتنگی چیزی نمی بینم . (ناسخ التواریخ ـ سید الشهداء امام حسین)

هر انقلابی دو چهره دارد : خون و پیام :

و هر کس اگر مسئولیت پذیرفتن حق را انتخاب کرده است و هرکس که میداند مسئولیت

شیعه بودن یعنی چه، مسئولیت آزاده انسان بودن یعنی چه، باید بداند که در نبرد همیشه تاریخ و همیشه زمان و همه جای زمین که همه صحنه ها کربلاست و همهٔ ماهها محرم و همهٔ روزها عاشورا ـ باید انتخاب کند، یا خون را یا پیام را ـ یا حسین بودن را و یا زینب بودن را. آیاتی از (شهادتنامه قهرمان شهید دکتر علی شریعتی

تفسیری بر یک خاطره

دکتر علی شریعتی شهید بزرگ میفرمود: آرزو دارم زنده بمانم و یک روز آزادی و رهائی را ببینم و سپس بمیرم.

پرسش: ای شهید بزرگ و ای ابوذر زمان تو که ندیدی آیا ما خواهیم دید و آنروز کی هست؟ و سرنوشت ظالمان چگونه است؟

قرآن: اذا جاء نصرالله و الفتح .... ان موعدکم الصبح ـ الیس الصبح بقریب؟
بسم الله الملک القاهر الجبار المنتقم و یا بقول ابوذر: یا رب المستضعفین امروز برای من سخن گفتن (و نوشتن) مشکل است بخصوص در باره شهادت و بالاخص امروز که عید خون شیعه است.

امروز که علی شریعتی به محراب خون نشسته است و خونش که خون همه ما محرومان و گرسنگان و تشنگان و کویریان و محبوسان و بی پناهان است ما که قرآنمانرا در کلام سبز می شنیدیم و نمازمان را بامامت او برپا میداشتیم و گرسنگیمان را در واژه، واژه‌ی کتاب او سیری میدادیم و بردگیمان را در زنجیرهای بسته به دست و پایش میدیدیم که بجای همه ما ترسوها و جبونان زندان و شکنجه را پذیره شده بود و با یزید قتّال قرن بیعت نمیکرد و روزه مان را با نان سرخ کلام او که نان آور همه بردگان تاریخ و زنجیریان و نفرینیان خاک بود افطار میکردیم و زکوة مان را در رفتار پیمبرانه اش که رویش همه بلغهای انسانیت و شرافت و شهادت بود تجربه میکردیم و امر بمعروف و نهی از منکرمان را که بفراموشی سپرده بودیم با اولین "نه" او که در پاسخ عبدالرحمن های زمانه در شوراهای عمرهای قرن چندین بار بیان فرمود و بر تمامی آری ها برشورید و برشواند و یورش آورد و به هجوم فرمان داد و دوباره در ذهن زنده نمودیم و دانستیم که در حکومت طاغوت و ظلم و استبداد و جور و جهل باید کلام مقدس "نه" را همیشه فریاد کنیم تا سفاکان و جلادان و از ما بهتران و دیکتاتورهای زمان و رژیمهای مستبد حاضر و همهٔ قابیلیان و چنگیزیان نتوانند خونمان را زالووار بمکند و به شیشه کنند و سر بکشند و نان سفره هایمان را به یغما برند و توش و توان و دسترنجمان را به زور و ستم ستانند و معادمان را باربابان خویش بنازلترین قیمت بفروشند تا حکومتشان را و بساط جور و جهلشان را تا ابد بگسترانند و برادران و خواهرانمان را بجرم شعور و آگاهی در سیاهچالهای اوین و قصر و قجر و کمیته و ..... بسخت ترین و وحشیانه ترین شکنجه ها بگیرند تا نطفهٔ هر انقلاب و یورش و هجومی را از بین ببرنده باشند و غافل از اینکه دست توانای پروردگار با مستضعفان است و همو حافظ و حامی همه مجاهدان که در راه او با مالها و جانهایشان هجرت و جهاد میکنند بمدلول:

الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله و اولئك هم الفائزون . (توبه آیه ۲۰)

ای شهید بزرگ دکتر علی شریعتی ای قلب تاریخ که در رگهای خشك ما خون حیات و زندگی دمیدی ، ای که جهاد در قامت بلند تو تفسیر میشود و ما جهادمان را از قامت برخاسته تو که به تعبیر قرآن برتری یافته است دریافتیم که :

فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما .

ای شهید زمانه که ما را بمفاهیم اصیل و ایدئولوژی اسلامی پیوند دادی و همواره پایگاه مجاهدان را و کسانیکه در براندازی حکومت طاغوت و یزید و یزیدیان و استثمار و استعمار بپای بر میخیزند و با طاغوتیان و یزیدیان بیعت نمیکنند ، ستودی و آخرین برگ کتابت را که زندگی ما و زندگی و حیات مجتمع ما بود با خونت امضاء کردی و بما زنده بگورها و تندیس ها و مرده های متحرك فهماندی که تابع اهل حق و ستم کشتن عار و ننگ برای تو و امثال تو است .

ای دست عدالت در پیام کتابت ، ای ابوذر که رسنده ات این خاك فروخته شده و کثیف و طاعون زده ی ایران بود و تمامی زندگیت را در راه احیای حقوق حقه ناس فدا کردی و تا آنجا پیش رفتی که جانت را که هزاران کهکشان توانائی و بلندی بود برای برپا داشتن هدف و ایدئولوژیت که خون و پیام بود بیدریغ بخشیدی .

ای شهید حاضر که مرگ و نیستی را در حیطه روح بلند و افلاکیت راهی نیست و روزی خوار نزد پروردگار مستضعفین که خود از همانها بودی ، هستی به شاهد قرآن که عظیم ترین شهید است : ولا تحسبن الذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون .

ای شهیدی که با مرگ خویش بر دشمن غلبه یافتی و دشمن انسان و انسانیت را رسوا کردی. ای خشم همیشه ای استضعاف و استبداد و رژیم منحط و پوسیده شاه .

ای دست بلند یاری و ای صدای همه زنجیریان و زجردیدگان ، ای که با شهادت خود به همه قاتلان و جباران اثبات کردی که سازش و محافظه کاری در قاموس فرهنگ انقلابی تو بی معنی است ، ای فریاد بلند شهادت و ای شمشیر برنده انقلاب ، ای که (بودن) در نگاه تو تفسیر میشود و (نبودن) در غیبت تو ، ای غایب و ای مسیح مصلوب زمانها .

ای علی بزرگ ، ای که با شهادتت به همه ما درس جهاد آموختی ما بپاس بزرگداشت خون تو و یاد و نام بزرگ و مقدس و یاور بزرگ تو بپای بر میخیزیم و به همه جهانیان اعلام میکنیم که ترا از پشت خنجر زدند و خونت را در غربت ریختند و ترا بجرم آگاهی و احساس و گستاخی اندیشه عمال کثیف ساواك کشتند ، ای مظلوم همیشه تاریخ و ای امام غریب .

ما ترا در سینه های خشمگینمان به نسلهای آینده سفارش میکنیم و اگرچه به تعبیر پیشوایت علی (ع) راحت شدی و (فزت و رب الکعبه) را زمزمه کردی ولی ما بردگان و بی پناهان و زنجیریان و محبوسان و زنده بگوران و نفرینیان این خاکی که اهل آن ظالم و فرمانروایانش خون آشام میباشند چه کنیم ؟ آیا کسی هست که سفره های خالیمان را پر کند و تشنگی همیشگیمان را سیرابی بخشد و گرسنگی فرهنگمان را سیری دهد و پاهای برهنه و تن لخت و عریان را بپوشاند و بدن زخمی و جریحه دارمان را مرهم بگذارد .

ای پناه مستضعفین و ای شهید شیوه ی علی و آنان که علیوار زندگی کردند و شهید شدند و مردند و برخواهند خاست .

ای شهیدی که صدایت صدای قرآن است که امید میدهد و فریاد بر میآورد : ولا تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین .

ای که توانستی مذهب عدل و مذهب رهبری امت را اعلام کنی و سه شعار برای همه ی زمانها و مکانها بگذاری که همه ی هستی خود و خاندانت را فدای این سه شعار کردی : ۱- مکتب ۲- وحدت ۳- عدالت و زیر این سه شعار را با خونت امضاء کردی و نوشتی (شهادت) .

بخدا اگر همچون ژرژ دانو شمع آجینم کنند و یا چون عین القضاه بردارم کشند و یا زنده ام بسوزانند حتی حسرت گفتن یك آخ را هم بر دلشان خواهم گذاشت و ..... بیعت نخواهم کرد .

"محاهد شهید دکتر علی شریعتی

ای آنکه مرگ سرخ را برگزیدی تا عاشقانت را از مرگ سیاه برهانی تا با هر قطره خونت ملتی را حیات بخشی و تاریخی را به تپش آری و کالبد مرده و فسرده عصری را گرم کنی و برای جوشش و خروش عشق و امید دهی . ایمان ما ، ملت ما ، تاریخ فردای ما ، کالبد زمان به تو و خون تو محتاج است . "کنفرانس شهادت"

ای شهید همه زمانها دکتر علی شریعتی بی شك تو در قیام هر عصری و در میانه ی هر نسلی تا قیام قیامت برخواهی خاست و رسالت را پس از شهادت اعلام خواهی کرد و فریاد برخواهی آورد که :

"آنها که رفتند کاری حسینی کردند . و آنها که ماندند باید کاری زینبی کنند وگرنه یزیدی اند "

حسبنا الله وعلیه توکلنا و الیه اننا و الیه المصیر .

تحف العقول

سید الشهداء امام حسین (ع)

والسلام علی من التبع الهدی

بیاد بود سومین روز شهادت قائد بزرگ "دکتر علی شریعتی "

باشد تا یادش شعله زار حیاتمان را طراوت فریاد خجسته .

"دانشجویان دانشگاه "

اعلامیه دیگری از دانشجویان دانشگاه :

"من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوالله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر . . "
(۲۳ احزاب)

"ترجمه : از مومنان مردانی هستند که پیمان خدا را نگاه داشتند و برخی از آنان جان بر سر پیمان نهادند و برخی دیگر در انتظار فرمان و همچنان بر عهد خویش استوار".

بر آسمان زندگیمان آیا دوباره خورشید خواهد دمید ؟
و بر کویر هستی‌مان آیا باز نسیم زندگی خواهد وزید ؟
. . . . و اینک درهم شکسته و بیتاب مرگ فضیلت را ماتم گرفته ایم و شهادت مرد برتر روزگار را عزا داریم .

"حضرت دکتر شریعتی شهید شد"

دردآور خبری چنان سنگین که بباور نمی نشیند . و چه بهتر که براستی شریعتی هیچگاه نمی‌میرد و اگر سوگواریم در واقع نه بر شهادت او است ، که مرگ امیدهامان را بعزا نشسته ایم . چرا که وجود حرکت‌آفرین و اندیشه بلند او بود که بزندگیمان معنی و به اجتماعمان جان میداد .

شریعتی نسیم تند و زودگذری بود که سکوت امن حاکم بر کویر زندگیمان را به طوفان مبدل ساخت. و خورشیدی که شب سرد قلبمان را گرمی و روشنی بخشید .

شریعتی فرزند برومند اسلام و تشیع دیگر در میان ما نیست و دریغ و بازهم دریغ . . . دریغ بر درگذشت مردی که قهرمان بود و قهرمان آفرین . آنکس که بقدرت مسلط زمانه "نه گفت" و بیداد و تزویر را در همه شکلهایش برسوائی کشاند .

شریعتی :

خورشیدی است که بر تارک مبارزات همه حق طلبان تاریخ اسلام و انسان تا ابد خواهد درخشید سلام بر او

سلام بر او ، روزی که زائیده شد و روزی که بمرد و روزی که باز بپا خواهد خاست .

دانشجویان دانشگاه
۳۱ خرداد ماه ۱۳۵۶

اعلامیه

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر

۲۳ احزاب

ترجمه : ازمومنان مردانی هستند که پیمان خدارانگاه داشتند وبرخی ازآنهان جان برسرپیمان نهادند وبرخی دیگرد رانتظار فرمان وهمچنان برعهدخویش استوار .

برآسمان زندگیمان آیادوباره خورشید خواهد دمید ؟

وبرکویرهستی مان آیابازنسیم زندگی خواهدوزید ؟

.... وایک درهم شکسته وبیتاب مرگ فضیلت رامامام گرفته ایم وشهادت مرد برترروزگاررا عزاد ارایم .

"حضرت دکتر شریعتی شهید شد."

دردآورخبری چنان سنگین که بباورنمی نشیند . وچه بهتر، که براستی شریعتی هیچگاه نمی میرد . واگرسوگواریم درواقع نه برشهادت اواست ، که مرگ امیدهامان رابعزانشسته ایم . چراکه وجود حرکت آفرین واندیشه بلند اوبود که بزندگیمان معنی ، وباجتماعمان جان میداد .

شریعتی نسیم تند وزودگذری بود که سکوت امن حاکم بر کویرزندگیمان رابه طوفان مبدل ساخت . وخورشیدی که شب سرد قلبمان راگرمی وروشنی بخشید .

شریعتی فرزند برومند اسلام وتشیع دیگرد رمیان مانیست ودریغ وبازهم دریغ ...

دریغ بردرگذشت مردی که قهرمان بود وقهرمان آفرین . آنکس که بقدرت مسلط زمانه " نه گفت " وبیداد وتزویررادرهمه شکلهایش برسوائی کشاند .

شریعتی :

خورشیدی است که برتارک مبارزات همه حق طلبان تاریخ اسلام وانسان تابدخواهد درخشید

سلام براو

سلام براو، روزی که زائیده شد وروزی که بمرد وروزی که بازبپاخواهد خواست .

۳۱ خرداد ماه پنجاه وشش

دانشجویان دانشگاه

اعلامیه علی اصغر حاج سید جوادی بمناسبت شهادت دکتر شریعتی

ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاءا ثم عند ربهم یرزقون

برادر گرامی من دکتر علی شریعتی بشهادت رسید ، او به پیروی از شریعت حقه اسلامی در سالهای شکوفائی عمر کوتاه خود و در همه دقایق و لحظاتی که نبض زندگی او در دوران حیات پر برکتش میزد شهید زمان خود بود . شهادت به تعبیر اسلام و در ادراک بیکرانه و فیاض علی شریعتی نه در ایثار جان و مرگ در میدان نبرد بلکه در حضور در زندگی زمانه و رنج و محنتی است که از رهگذر استبداد و ستم ظالمان و سالوس ریاکاران و غارت زراندوزان بر مردم بینوا میرسد . او در زندگی امت خود شهید و شاهدی در حد اعلای صداقت بود ، و این شهادت را باقلم و زبان در ترسیم چهره واقعی انقلاب اسلامی و حکومت اصحاب نور و رد حالانیکه در تاریخ جامعه بدوی دین را وسیله نظام دنیوی و سالوس و ریای خود کرده اند شجاعانه و عالمانه و عاشقانه بیان کرد . آنچه او در چهره‌گشائی از حقیقت اسلام انجام داد و در پناه آن واقعیت تعهد و مسئولیت انسانی را بر نسلهای جوان جامعه ما عرضه کرد کاری بس عظیم و سترك بود که از قرنها پیش از او کسی کمر بهمت این مهم نبسته بود و اثر آن تا روزگار دراز در حیات فرهنگی و معنوی ملت ما باقی خواهد ماند . او در زمینه این جهاد انسانی تبلور زنده یك امت بود . زبان و قلم او در خرخش بیدادگری و ظلم وستم نظام استبداد تیغی بران و الماسی درخشان و حجتی قاطع بود . منطق او در ادامه حقیقت انقلابی اسلام و ماهیت اجتماعی و انسانی قیام محمد آنچنان نهضتی در تفکر و اندیشه نسلهای جوان وطن ما بوجود آورد که رژیم استبداد هراسان و وحشت زده کانون فعال و مرکز نشر عقاید و افکار او یعنی حسینیه ارشاد را بر خلاف قانون تعطیل کرد و مدتها شریعتی و پدر بزرگوار و فاضل او را به زندان انداخت و سپس زبان و قلم او را به بند کشید و او را بصورت آتشفشانی خاموش درآورد . انسانیکه با فضل و دانش وسیع خود چراغ درخشان تفکر و اندیشه نسلهای جوان بود محکوم بسکوت و عزلت گردید . کتابهای او که چیزی جز بیان حقیقت و وسیله روشنی افکار و هدایت اندیشه های سرکوفته نسل جوان نبود از کتابخانه ها جمع آوری شد و چه بسیار جوانهائیکه بخاطر خواندن کتابهای شریعتی و یا وجود کتابهای شریعتی در خانه شان بزندان افتادند و بزیر شکنجه رفتند .

او حجت و دلیل زنده زمان خود و جامعه خود و شهید زنده فاجعه‌ای بود که قدرت استبدادی از ظلم و فساد و غارتگری بر ملت ایران تحمیل کرده است . او بمصداق هل یستوی الذین یعلمون و اللذین لا یعلمون تجسم زنده معرفت و آگاهی و وجدان بیدار زمان خود بود . او برکه صاف و زلالی از شهادت بود که چهره پلید کفرها و پلیدیها و ستمگریهای استبداد را مجسم میکرد ، راه تحمیق و ریاکاری سالوسان زمان را برهنه و آشکار مینمود و تفاوت بین حق و باطل را در چهره مجاهدان واقعی اسلام و ریاکاران روحانی نمای اسلامی نشان میداد . او هیچگاه بشهادت علی و حسین دو

مظهر جاویدان جوانمردی و شجاعت و فضیلت اشك ترحم نریخت و خود به پیـــــروی از فتیان بـــزرگ اسلام بشهادت بیداد و ستمگری زمان خود شجاعانه پایمردی کـرد و در همین راه بشهادت رسید . راه او راه جاویدان حق و حقیقت و جهاد بر علیه ظلم و ستمگری بود . او به اجر معنوی خود رسید و همه انسانهای با فضیلت و با شهامت باید براه او ادامه دهند . خاطره عظیم و میراث پر برکت او را با شجاعت و فضیلت زنده نگهدارند . با اهریمن ظلم و استبداد بمبارزه برخیزند و به ندای هل من ناصر ینصرنـی مردانه پاسخ دهند که بقول دکتر شریعتی این خطاب حسین در کربلا نه به یاران حاضر بود که آنان همه جان خود را در راه جهاد با ظلم و فساد بنی امیه ایثار کرده بودند بلکه خطاب حسین بهمه نسلها و بهمه انسانها و بهمه مبارزانی بود که سرنوشت آنهـا را در همه اعصار و قرون بقیام بر علیه بیدادگری دعوت میکند . شریعتی به دعوت حسین لبیك گفت و عاشقانه جان داد . او راه شهادت را آگاهانه انتخاب کرده بود و برای او نظیر همه مردان با فضیلت تاریخ راه خدا راه جهاد بر ضد بیدادگری و راه معرفت و راه امر بمعروف و نهی از منکر بود .

خوشا بحال کسانیکه بر بیداد زمانه خود ازراه قلم و قدم بشهادت بر میخیزند و بـه شهادت بخاك هلاکت میافتند .

من به خانواده او تسلیت نمیگویم بلکه برای فرزندان او و همه فرزندان با فضیلت وطن خود آرزو میکنم که همچون دکتر شریعتی پیوسته شاهد زنده و شهید جاوید زمان خود باشـــــند .

علی اصغر حاج سیدجوادی

۱۳۵۶/۳/۳۰

اعلامیه کانون نویسندگان ایران

اعلامیه کانون نویسندگان ایران

نویسندهٔ آزاده، دکتر علی شریعتی، سرانجام در روند تحقق آرزوهای انسانیش این جهان را بدرود گفت. کشور ما ایران، در تاریخ فرهنگ خود، از اینگونه مجاهدان فضیلت بسیار پرورده است. دکتر علی شریعتی در زندگی کوتاه اما پر ثمرش نشان داد که حیات را جز در مفهوم عقیده و مجاهدت در راه آن نمیشناسد. کارنامه فرهنگی و اجتماعی او در معنیٰ گواهی انکارناپذیر است. حماسهٔ زندگی اجتماعی و فرهنگی از سالهای نوجوانی آغاز شد و تا واپسین دم که باوج خود رسید بی وقفه ادامه یافت، و در این سودا سختیها و خشونتهای بسیار، و از جمله محرومیت از استادی دانشگاه و زندانهای مکرر، را بجان پذیرفت.

میراث عظیم نویسندگی او که بیش از دویست کتاب، رساله و مقاله را در برمیگیرد، شامل مسائل تاریخ، فلسفه ادیان، تاریخ اسلام و ایران، مکتب تشیّع، تاریخ تمدن، جامعه شناسی، فلسفه، ادبیات و هنر، از دیدگاهی اجتهادی و ملزم است. ارزیابی میراث فرهنگی و شخصیت اجتماعی کم نظیر دکتر شریعتی، بویژه اهمیت او در بارآفرینی فرهنگ اسلامی و بیداری اجتماعی، در گرو فرصتی خواهد بود که در سایهٔ برخورد آزادانه آراء وعقاید در جامعهٔ ما فراهم آید.

دکتر شریعتی، به رغم همه ممنوعیتهای خلاف قانون توانست در بحرانی ترین دوران گسیختگی فرهنگی ایران، نسل جوان کشور ما را در حد وسع و توانائی بزرگ خویش، در حوزهٔ آگاهی و تفکر و مسئولیت آموزش و پرورش دهد، و از این حیث شایستهٔ تعظیم و احترامی بیدریغ است.

کانون نویسندگان ایران، با اندوهی عمیق از زبان همهٔ دست اندرکاران آفرینش فرهنگی و ادبی و هنری، فقدان دکتر شریعتی را سوگ قلم و شرف و مسئولیت اعلام میکند و آنرا بهمهٔ وجدانهای بیدار جامعه، بویژه به پدر دانشمند و بزرگوار دکتر شریعتی، استاد محمد تقی شریعتی تسلیت میگوید.

کانون نویسندگان ایران

سوم تیرماه ۱۳۵۶

روحی که همواره در میان ماست

در خاندان ایمان و آگاهی زاده شد ، در فروغ مجاهدت و درگیری بینائی آموخت ، در مکتب تفسیر قرآن پرورش یافت ، خونِ شهیدانِ اسلام را ـ هم در تاریخ و هم در روزگار خویش ـ مانند خون شهدای مسجد گوهرشاد تا شهدای ۱۵ خرداد و ..... ـ لمس کرد ، درس خواند ، مسافرت کرد ، با افکار و اندیشه ها آشنا شد ، دید و درک کرد و دانست . کتاب جامعه و شهادت را بارها خواند و فصل جهاد و حماسه را از بر کرد . دشمنی با استعمار و استبداد در خونش جای گرفت ، با همهٔ پیشوایان و مجاهدان زندگی کرد . در برابر "سیمایِ محمد (ص)" پروانه گشت تا خود را بسوزاند، بدان نزدیك شد ، در آستانهٔ حضور ، علی را دید ، در وجود او محو گردید . ابوذر را دید راه مبارزه آموخت ، عمّار را دید ، شهیدی را که ملاك حق و باطل است شناخت (ستقتلك الفئه الباغیه ـ ای عمار ، ترا گروه تجاوزکار خواهد کشت ـ حدیث نبوی) . از کنار پیکرِ مسمومِ مالك اَشتَر گذشت در مَرجِ عَذرا بر بدن حُجرِبن عَدی نماز خواند . ظهر آشورا به سر زمین خون سجده کرد ، وقتی به صحرای کربلا نزدیك شد ، حسین شهید شده بود ، تابش آفتاب عاشورا بر خون حسین روح او را دوباره آفرید، به هر سوی دوید تا حسین را بیابد ، پیکر آغشته به خون امام را یافت . در کنار آن بدن ایستاد و بدان خیره گشت ، دید هنوز سخنی را زیر لب زمزمه می کند: "هَلْ مِن ناصِرٍ یَنصُرُنی ؟" پاسخ داد : "لَبَّیك ـ من ، من ترا یاری میکنم ای شهید راه خدا ، من ترا یاری می کنم و با تو پیمان می بندم که با یزید بیعت نکنم ، و فریاد ترا به نسلها و زمانها برسانم تا هیچکدام ، در هیچ زمان با یزید روزگار خویش بیعت نکنند . دشمنی با یزید در این "ابوذر عاشورائی" ، دشمنی خونی بود .

دکتر شریعتی از شگرد های استعمار بخوبی آگاه بود ، از مبارزات سیاهان خبر داشت ، از نحوهٔ عمل استعمار فرانسوی در الجزایر مطلع بود و هم از روح مبارزهٔ این ملتها زمینه ها یافته بود و هم می دانست که نقش "آگاهی" در تحصیل "آزادی" تا چه اندازه است . او نفوذ استعمار را در کشور ما ، بویژه در پنجاه سال اخیر ، با همهٔ وجود حس می کرد ، می دید که چگونه دشمنان دین و عدالت و مردم و حق ، برای فریفتن عوام، به دینداری و عدالت گستری تظاهر می کنند و توده ها را فریب می دهند . بحث "تشیع علوی وصفوی" را برای همین به میان کشید . غرض او از این بحث تاریخ نویسی نبود ، شرح حال زمان بود ، نمی توانست تحمل کند که دستگاه حاکم پیشوای دین و حسین زمان و فرزند تابناك و شجاع و عالم و عادل و خلف سرزندهٔ حسین را از مملکت

اسلامی ایران تبعید کند ، و سپس مجلس روضه بگیرد و خود در مجلس حسین عزاداری کند ! پس دو تشیع است : تشیع خمینی ، و تشیع استبداد مخوف ، تشیعی که هدف است و تشیعی که وسیله .

اختلافی که با برخی از روحانیان داشت نیز از همین جا بود . روحانیت را به سه بخش تقسیم می کرد : یکی گروهی که جز تأمین زندگی منظوری ندارند و از همهٔ اهلیتها بی بهره اند و به جای خدمت به دین خیانت می کنند. این گروه را ـ مانند هر مسلمان آگاه وهر روحانی بصیر و عالم و عامل ومتعهد ـ نمی پذیرفت . و بر طبق روایات و دستورات دین این گونه عالمان را در امر دین متهم می ساخت (فاتهموه فی دینکم ـ امام صادق علیه السلام) .

دوم گروهی که فضل و دانش دینی دارند اما فاقد آگاهی زمانی و شعور سیاسی و تجربهٔ اجتماعی اند . این گروه را هم برای تبلیغ درست و نشر اسلام در جهان امروز ، مجهز و قادر نمی دید . و او عقاید خویش را در این مورد کتمان نمی کرد و صریحا می گفت .

گروه سوم عالمان مجاهد آگاه و طلاب فداکار متقی . باین دسته عشق می ورزید . او خود می گفت : " دانشجویان ، اغلب در چهارسالهٔ دورهٔ دانشجویی به مبارزات اجتماعی می پردازند ولی روحانیون و طلاب در همه عمر در سنگر مبارزه اند . بنابراین اگر طلاب با فرهنگ مبارزه بیشتر آشنا گردند ، مبارزات اجتماعی و دینی به ثمر خواهد رسید و اگر امیدی هست به چنین روحانیتی است " .

و این سخن از او معروف است : " هر جا قرارداد ی برای فروش وطن وعلیهٔ مصالح وطن امضاء شده است از طرف دکتر و مهندس و وزیر است و هر جا اعلامیه ای علیه وطن فروشی و خیانت داده شده است با امضای " الاحقر " است " یعنی روحانی و عالم دینی . و این بزرگترین تقدیری است که از روحانیت شده است .

یکبار شنیده بود یك واعظ بدبخت و جاهلی که در مشهد منبر می رفته است در یکی از منابر خود به او بد گفته است و از جمله گفته است : " دکتر علی شریعتی مقلد آقای خمینی است " با شادی و شعف بسیار می گفت : " حماقت این باصطلاح واعظ روحانی را ببین . او به جای مذمت من بهترین توصیف را از من کرده است ، اگر من یك میلیون تومان می دادم کسی حاضر می شد برود و در ملاء عام بگوید علی شریعتی مقلد خمینی است؟ این افتخار است برای من که مقلد ایشان باشم . من غیر از ایشان چه کسی را می توانم به عنوان مرجع بپذیرم . آیا ما می توانیم مقلد او باشیم و حق داریم این نام را برروی خود بگذاریم ؟

ببینید یك باصطلاح واعظ چگونه تقلید از عالم واقعی زمان را تخطئه می کند و آب به آسیاب استعمار و استبداد می ریزد . حالا اگر دکتر علی شریعتی با این گونه آخوند های جاهل و مغرض و عامل ظلم و ظلمه بد بود و در برابر آنان ـ با برخی نا آگاهان ـ موضع مخالف داشت گناه کرده بود ؟

آیا شما در هر مقامی هستید حتی روحانی ، با اینگونه کسان موافقید ؟

مقایسه کنید شعور و ادراک اینگونه آخوند ها و منبریهای خائن به دین خائن به لباس‌را با روح بیدار و دل دردمند و وجدان آگاه و شعور دور نگر و قلب آتش‌گرفته کسی که این سخن اوست و این درد او ، برای دین خدا :

" اگر ما بینش‌مذهبی خویش‌را با منطق امروز یمان هماهنگ نکنیم ،واسلام متحرك و متعهد و مثبت‌را ، آنچنان که بوده است ، نشناسیم ،با حمله های پیگیرونیرومند امواج ،وحتی طوفانهای بنیان کن‌اجتماعی‌واعتقادی واخلاقی ومکتبهای فکری و فلسفی این عصر که از همه طرف بشدت دارد به نسل جدید و روشنفکر هجوم می آورد ، احتمال این است‌که در دوسه نسل دیگر ، بسیاری ازاصول اعتقادات‌خویش‌را از دست‌بدهیم و نسلهای آینده اصولا کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه ها نداشته باشند ، و دیگر برایشان اسلام حقیقی وخرافی فرقی نکند " . (امت‌و امامت ، ص ۱۲) .

این دردمندی و دردآشنائی و آگاهی و شناخت‌را مقایسه کنید با آنهمه جهل و انحطاط یا خود کنارگیری یا مال اندوزی و دنیاداری دسته ای از باصطلاح روحانیون . چگونه میتوان از اینگونه انسانی آگاه خواست‌که هربقال و شعرباف معمم شده‌ای را به نام اسلام محمد و اسلام‌علی و اسلام ابوذر وعمار و اسلام عاشورا و شهادت و اسلام زینب و رسالت احترام کند .

او با این رجاله نادانان دنیا طلب مخالف بود نه با چهره‌های حقیقی دین و فقه و تعهد .

دکتر شریعتی به روحانیت متدین آگاه متعهد عشق می ورزید . او به هنگام ذکر طلاب مجاهد لبریز ازغرور و احساس‌می شد ، به هنگام یاد آوری روحانیان زندانی موی بر بدنش‌راست‌می شد و برق غرور و انتقام در چشمانش‌شعله می زد . از حوزهٔ علمیهٔ قم با احترام‌عمیق یاد می کرد و به اعتبار تعهد و آگاهی آنجا را چون کعبهٔ آرمانهامی دید . ازعالمان و فقهایی چون آیت الله طالقانی و آیت‌الله منتظری، با شکوه و تجلیل بسیار سخت‌می گفت . و با شیفتگی اینگونه مردان رااز جمله سازندگان روح خویش و حماسهٔ خویش‌می دانست و سر مشق نسلهای مجاهد و درگیر .

روزنامهٔ کیهان ، قسمتی از نوشته های دکتر را ــ که از طریق دستبرد به دست‌مأموران افتاده بود و در اختیار کیهان قرار داده بودند ــ نشر کرد هیئت‌تحریریهٔ روزنامهٔ یاد شده ندانستند که نمی توانند چهرهٔ اصلی متفکر اسلامی دکتر علی شریعتی را آلوده سازند . این اندازه می دانستند و از وضع خود خبر داشتند که وقتی به او نام " همکار ما " بدهند باعث‌آلودگی می شود اما ندانستند که دریا به دهان .....نجس‌نمی شود .

دکتر شریعتی ، با کمال هوشیاری ، در مقالهٔ " بازگشت‌به خویش " مطالبی علیه استبداد موجود و نظام فاسد گنجانده بود ، وآنان سفیهانه نفهمیدند و آن مقاله را در تیراژ وسیع نشر دادند . اکنون نیز به آن نکات

اشاره نمی شود تا این بدبختان بیدار و آگاه نگردند .

دکتر شریعتی انسانی بزرگ ، مسلمانی مجاهد ، شیعه ای خالص و مخلص و دارای سوز و شور معروف تشیع ، علی شناسی آگاه ، پرخاشگری بیدار کننده ، مبارزی آشتی ناشناس ، و متفکری عمیق ، و وجدانی بیدار بود و فریادی که تا جاودان طنین افکن است .

همانگونه که روح حسن صباح ، در کوههای الموت هنوز می گردد و پاس می دهد ، روح دکتر شریعتی ـ این مبارز آگاه علوی ـ سالهای سال ، از کران تا کران ایران و دیگر کشورهای اسلامی و هرجای جهان که جوانان مسلمان باشند ، خود را می نماید ، و در وجدان زمان و پیکر تاریخ حاضر است .

روح دکتر شریعتی ، در حسینیهٔ ارشاد ، در مسجدها ، در مدرسه‌ها در حوزهٔ علمیهٔ قم و میان روحانیون مبارز و طلاب جوان ، در مشهد ، در مسجد گوهرشاد ، در کانون نشر حقایق اسلامی ، در همهٔ دانشگاهها و دانشکده ها ، و مدارس عالی ، در هرجاکه او بوده و سخنرانی کرده است ، در خانه ها و کتابخانه ها ، در دل و جان جوانان همه جا و همه جا حاضر است و همیشه در میان نسلها و نسلها هست و با آنان است ، به آنان الهام می بخشد ، آرمان می دهد ، حماسه می آموزد ، و در آنان آگاهی و ایمان و جهاد می آفریند .

او که سالها حاظر در زمان و ناظر بر زمانه بود و به تعبیر خودش شهید ، یکبار دیگر شهید شد و آنچنان که مرگش نیز چون حیاتش دشمنانش را غافل گیر کرد ، حیله ها دنبال شد تا شاید بعد از مرگش بتوانند او را آلوده کنند و با تجلیل از او و ارزشها پیش آبروی از دست رفته شان را اینجا و آنجا باز یابند ولی به خواست خدا و هوشیاری مبارزان آگاه نتوانستند و سرانجام جسم بی جان او در شام در جایگاه زینب پیام آور شهیدان آرمید تا شهادتش بی پیام نماند و او که با مرگش حیاتی دوباره یافته بود چنان ترسی درمیان دشمنان اسلام و مردم ایجاد کرد که از هرگونه یادآوری بنام او جلوگرفتند و برای او که نیازی بیاد بود نداشت اجازهٔ برگزاری هیچگونه یادبودی داده نشد و مردم سوگ او را و یاد او را در دلهایشان نگاه داشتند و این کلام خدا را تکرار کردند .

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ .

آری او نمرده است ـ روحی است که همواره درمیان ما خواهد بود .

بمناسبت هفتمین روز شهادت او

بنام خدای حیات و ممات

ایران = کوفه
تهران = کربلا
شریعتی = شهید

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

در مزار آباد شهر بی تپش — نای جغدی هم نمیآید بگوش
دردمندان، بیفغان و بی خروش — رزمناکان، بی فغان و بی تپش
مشتهای آسمان کوب قوی — واشدند و گونه گون رسوا شدند
یا نهان سیلی زنان یا آشکار — کاسهٔ پست گدائیها شدند

هنوز ماه گرمای جانسوز خرداد (عاشورا) در ایران به پایان نرسید که آلبوم شهیدان واقعهٔ ۱۵ خرداد سال ۴۲ با شهادت شهید بزرگ و مجاهد عالیقدر دکتر علی شریعتی که یکی دیگر از پرچمداران نهضت ابراهیمی و دیگر موحّدین روشنفکر جامعهٔ مسلمان و پیروان حضرت سید الشهداء (ع) و حضرت زینب (ع) بوده کاملتر گردید، ولی هنوز یک نفر دیگر از اوراق گران قدر این آلبوم حضرت آقای آیت الله عظمی خمینی باقی مانده است.

صهیونیسم بین المللی و استعمارگران و استثمارگران تا کی میتوانند آلبومی بر آلبوم دیگر بیفزایند؟
مگر با بسته شدن طومار شهیدان دیگر شهیدی پیدا نخواهد شد، که آلبوم دیگری را با نام خویش بگشاید؟
طبقهٔ روشنفکر و دانشجو و مسئول و متعهد این جامعه و سایر جوامع آشنا با زهر و نیرنگ و مفسده های صهیونیسم آرام نخواهند نشست و جای خالی هر شهیدی را صدها شهید آماده در نوبت پرخواهند نمود.

(عمال استعمارگر بین المللی که در ایران حکومت میرانند باید این نکته را بدانند که در مقابل چندین ملیون مسلمان روشنفکر و متعهد و مسئول چه خواهند کرد؟)

حال که دیگر دریاچهٔ نمکدار قم از اجساد شهیدان پر گشته است، باید برای این سیل خروشان شهداء زنده که به میدان قدم میگذارند چاره ای نمائید!؟ حتی اگر سفکر اقیانوسها هم باشید پیروان حضرت سید الشهدا

و منادیان راه حق و آزادی تمام نخواهند شد ، تا شما ابوسفیانها که در طول زمان عمامه پیامبر را بر سر نهاده اید واین رودخانه تاریخ را پر از خون مجاهدین نموده اید تصور کنید که پیروز و غالب هستید و میتوانید شهیدی بر شهدا بیفزائید .

مبارک باد جانا این همه بیداد و رسوائی
چنین آشفتگی حالی در این میدان شیدائی
شنیدم آنچه شد باتو و دیدم آنچه بود باتو
از این رو گشته ام خاموش و در اهمال تو ساعی

از طرف داغداران ـ منتقمان آماده شهادت ایران
و جوامع متعهد

بنـــــام خـــــدا

محراب خون

بامـــــرگ تو، تاریـــــخ
"فاجـعه" را تفسیر میکنـــــد.
یك "فاجـــــعه" اســـــت
تفســـیر مرگ جوانان پـــــاك
آنان کـــــه زنـــــده اند
انســـــان این دیـــــار
با مرگ تـــــو ، عـــزیـــز
تـــــاریـــــخ بی صداست
کو آن حرارت و جنبش جهـــاد پاك ؟
ای رهبـــــر بـــــزرگ
انســـــان ، شـــــریعتی
ای منجی از رذالت و پستی بـــرایمان
ای منجی از فساد و تباهی و کفر و شرك
ای انتظـــــار پـــــاك
ای راه اعتـــــــــراض
عصیان آدمی بر "دهـــر" و بر "فنـــا"

* * *

با انتخـــــاب تـــــو
انســـــان عـــزیـــز شـــد
ای انتخـــــاب خـــدائـــی
خلیفـــــــــه اش
ای جانشـــــین خـــدا

در زمین و خاک
من در رگ زمانه
نام تو میشنوم
پیغام شادی و آزادی و نجات
یعنی رهائی انسان ز قید و بند
پیغام رستخیز
پیغام انقلاب و گسیختن
از جور ظالمان و طواغیت و راهبان
از جور این سه گانه شرک زمینی
تزویر و زور و زر
من در رگ زمانه نام تو میشنوم
پیغام تو به "چه باید کرد
پیغام تو به ناکث و مارق
به قاسطین عصر
پیغام انقلاب رهائی به آنکسان
آنان که قسط و عدالت شعارشان
با این دم نجات تو
بیدار مانده اند
تابنده روح پاک تو
به هر عصر و هر دیار جاوید و زنده است
من در کشاکش تاریخ
نام تو میشنوم
من در هراس دشمن و ترس و رذالتش
نام تو میشنوم
از چهره های کثیف و کریه شان
سیمای جانفزای ترا ترسیم میکنم
آنان که از تپش قلب تو
هراسناک

حتـــی در سکوت کـــــــــور شب
از بودن وجود تو ، در دهشت و گریز نابود گشته اند

* * *

از ذکـــــر و ذاکـــــــــــــرین
این نقش انقـــلابی تاریخ نام تو میشـــــنوم

* * *

با دستهای زمـــــانـــــه چـــه میتوان
" تقدیر " مرگ تو را تثبیت میکنـــــــــــد
با این تشـــــــیع خـــــونیـــن
شـــــعار " نـــــــــــه "
فـریاد عاصیان زمـــــان را بلنـــــد کن !
بـــر کـــوب و لـــــه نمـــا
ایـــن کـــاخ ظـــالمـــــــان
نابود کن ســـــتم و این ســـتمگران

* * *

پیـــــغام نا مبارك مرگت چه ذلتـــی است
بـــر دوش عصـــــر مـــــــا
تـــــــاریـــــــــخ !
ای زمانه ی ننگیـــــن ، زمـــان پست
بعـــد از شـــــهادتـــش
ننگ بـــــزرگ زمان را بدوش کـــــش

* * *

پیـــغام نا مبارك مرگت چه آتشی اســـت
این آتش درون تـــــو هر روز هر زمـــان
با شـــعله های فروزان قلب عاشـــقان
ادغـــــــام میشـــــــــود
نابود میکنـــــد کـــاخ ســـتمگران

* * *

پیـــغام نا مبارك مرگت چـــه ذلتـــی است
از بهـــــــــر دوســـــــــتان
آنان که عاشـــقانه در ره آزادی بشـــــر
پیـــــکار میکننـــــــــــــد

*　　*　　*

پیـــغام نا مبارك مرگـــــــــــــت
چـــــو اژدهـــــــــــــا

دیـــوغـــم و سکوت و سکون را
بر قلبمان تحمیـــــــل میکنـــــد
مـــرگ تو مـــرگ بنی نوع آدم اســـت
تاریخ و فلسفه اش پر زماجراســـت
هـــــابیـــل مـــرده اســـت!
قـــابیـــل مـــانـــدگـــار؟ !!
خونش به گردن انســـان راه اوســـت
قـــربانـــی نجات و لقـــای حـــق
بـــعد از گذشـــت قـــرن
بعـــد از زمـــانـــه‌ای
نوحـــی قیـــام کـــرد
موســـی قیـــام کـــرد
عیســـی قیـــام کـــرد
احمد ، رسول پاك و منزه قیـــام کـــرد
تاریخ و عصر و زمان هم بپـــای خاســـت
هـــر عصـــر و هـــر زمـــان
ایـــن نهضت بـــــــــزرگ
قربانیان خویش را تقـــدیم میکنـــد
تا اینکه "ثار" خـــدا هـــم قیام کـــرد
تا آنکه سرخ تشـــیع با اقتدار شـــد

ای خـــون حـــق و حقیقـــت
ای انقلابـــی هـرجا و هـر مکـــان
حســـین پاك بر تـــو سلام بـــار
این ســـرخـــی شفق از خون پاك توست
این ســـرخی شـــقایق و لالـــه .....
این لالـــه های ســـرخ .....
این خـــون و ایـــن شـــــهید
یعنی شریعتی فرزند انقلاب توســـت
بعد از تو روح نجـــــات را
زینب بدوش بـــــــرد
خـــــــــون تو را
پیـــغام انقلابـــی زینب ثمـــر رساند ...
هـــرکس که رهبری کند این اصل و راه را
همچون پیغمبران شـــکند هر "اله" را
بر جانب خدای برد "ناس" و "توده" را
این مشـــــی آفرینش "اللـــه" اســـت
هر عصر و هر زمان "تقدیر" و "ســـرنوشـــت"
برخیـــز نســـــــل پـــاك
برخیـــز و قـــد علم کـــن و بشـــکن سکوت را
دردآور و ضـــلالت و پستی است این ســـکوت
فـــریاد انقلاب بگـــوش جهـــان رســـان
تا در کشاکش دوران نماند این، انسان، خوار و زار
خـــون خـــدا بگردن خلق اســـت ای بشـــر
"آزادی" و "نجات" و "رهائی" شـــعار کـــن
ایـــن روح اوســـــــــت
با حالتی مصمم و پر جوش و پر خـــروش
کانـــدر فـــراز قلـــه هســـــتی
دهـــــد نـــــــدا!!

آزاد زی بشر! آزاد زی بشر!
انسان بپای خیز بشکن سکوت تلخ
گامی براه نه تا این اراده‌ٔ حق متجلی شود (۱)
برادر شریعتی
ای عشق تابناک نجات نبرد مان
وی مظهر امیدهای سترگ مان
ای عاصی زمین و زمان از هر چه هست
از سکوت و سکون از .....
باشد که در کشاکش تاریخ عصرمان
با نفرتی که نشاندی به قلبها
از هر چه زشتی است: دژخیم، اهرمن
تا انتقام خون تو را نسل مان ستد.
روحت بزرگ باد ای مظهر خدا
روحت بزرگ باد ای مظهر خدا

بمناسبت هفتمین روز شهادت
رهبر بزرگ فکری جوانان عصر حاضر علی شریعتی

۴ تیرماه ـ ۱۳۵۶

(۱) ـ "و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض..."
(قصص ۵)

درسوگ برادرعزیز دکتر علی شریعتی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

از گوشهٔ کویر برخاستی و همچون آهویی گریزان درمیان رمه ای از میشان سر فروفکنده ، گرگهایی میش نما وگرگهایی چنگ و دندان به خون آلوده ، بزهائی بازیگوش وبی مسئولیت که جنبش ریشهایشان مظهر دانش و عملشان است و زنگوله‌هایشان به ندای اجنبیان آوا میدهد ، گریزان از همه نمودها و بدنبال صراطی مستقیم ، تابسازی نمودی آنچنان که باید .

همچون کویر سخت وتسلیم ناپذیر و چون آفتابش گرم ودرخشان .لیکن چه زود غروب کردی و ما امروز چشمهامان اشکبار و دلهامان پر خون بر سوک از دست رفتن تو ، مانده ایم تا چه بگوئیم ، خواهیم اشک ریزیم اما نتوانیم ، نه ، بر زندگی تو اشک نخواهیم ریخت ، چرا که باید بر خود بگریسیم که نکبت زندگی دنیامان رافراگرفته و در پی روزی به دریوزگی هستیم ، حال آنکه تو در نزد خدایت روزی داده میشوی :

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

(وهرگز مرده مپندارید کسانیراکه درراه خدا کشته شده اند ، که ، آنسان زنده اند ونزد پروردگارشان روزی داده میشوند .(آل عمران – ۱۶۹)

امروز دشمنانت آنها که ازمرگ تو دلهاشان شاد است منتظر هستند تااشکهامان ببینند و بخندند ، اما مااشکهامان را جمع خواهیم کرد واز آن سیلابی خواهیم ساخت تابنای ظلم وستم راازمیان برکنیم آههای سینه مان ودردهای درونمان راپنهان میداریم تاازآن کینه ای سازیم سوزاننده وآتشین و بهمراه تف های درونمان ، چون گدازه های آتشفشانی برون ریزیمش روزی ، وآنروز دشمنان تو خواهند یافت که تو پایان نیافتی ، سخنانت دردلهامان فرونشسته و مارامنتظرنگهداشته بود وچگونه منتظری .

دلهامان پردرد است وپشت ماتافته از ضرب زخم دشمنان دوست نما : روحانی نمایان متظاهرکه به غصب جامه پیامبربرتن کرده اند وبه " تزویر " در کنار صاحبان " زور " و " زر " ، آن بت های همیشه تاریخ ،مردم رابه شرک و بت پرستی دعوت میکنند ، " روشنفکران خود باخته " ، یعنی عروسکهای خیمه شب بازی " ایسم سازان " ، خود فروخته هاشان که بلندگوهای ناهنجارا ستثمار واستحمارند . دراین میانه تو ، اوکه تمام زندگیش درمبارزه با آنان وتحمل طعنها وضربتهای آنان بود ازمیان مارفتی وامروز چون یتیمانی مانیم که از داغ مرگ پدر ، خویشتن خویش را باخته است ، امانه . نه ، هرگز دشمنان تو و ما ، اشکهامان را نخواهند دید ودلهامان نا امید نخواهند یافت ، چرا که ، ما آموختیم چگونه باشیم ، ما آموختیم که عزاداری شهیدان راه نیست ، قرنها بود و سالهاکه عزاداربود یم عزادار کربلا ، عزادار مجاهدان شهید و ..... مشتهامان را برسینه هامان میکوفتیم و زنجیرهامان به پشت ،درحالیکه به پای بند ،وسر دهان مهر داشتیم . اما تو به ما آموختی که عزاداری و مرقدسازی شهیدان چاره نیست ، گفتی : شهید شاهد است ، شهید شهادت میدهد ، شهادت بر حق وباطل عصر خود ، پس تو و من نیز اگرخواهیم زندگی کنیم نه تنها زنده بمانیم ، باید شهادت دهیم ، به هر زبان که داتیم و بهر دست که توانیم ، وسرانجام تونیز شهادت دادی . شهادت دادی که تاریخ جنگ میان نظام قابیلیان قاتل و هابیلیان مظلوم حقگوی است،وتوبه سخن عمل وسرانجام به پاک خونت شهادت دادی ،

خون پاکی که چهره‌هامان را از خشم گلگون کرده و دیگر بار پرده‌ای دیگر از نظام نفرت‌بار قابیلیان برکشیده ، اما این خون ، چشمه‌ای جوشان خواهد بود گرچه در آغاز قطره قطره برون ریزد ، و خواهد رسید آن روز .

به ما آموختی که اسلام مکتب جهاد است و انقلاب . تشیع، مکتب سرخ جامگان است نه سیاه جامگان ، و سرخ جامگانند مجاهدان برپاکننده عدل و قسط بر روی زمین . و این مجاهدت راه مستمر تاریخ است ، پس اگر خواهیم شیعی باشیم یعنی پیرو ، باید انتخاب کنیم یا حسین وار مردن را و یا زینب وار بودن را ، و تو خود چه خوب پیروی بودی .

برادر ، تو به پیمان خویش وفا کردی ، اما هنوز قهقهه مستانه صاحبان زور و زر و تزویر به همراه صدای تازیانه دژخیمان و آه درد مندان و گرسنگان در گوشهامان زنگ میزنند و بار میان خم کن مسئولیتی بزرگ که پیمان انجامش را از اول روز آفرینش با آفریدگار خویش بسته ایم بر پشت داریم :

وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

برای چه شما به خدا و رسولش ایمان نیاورید در حالیکه رسول حق شما را براه ایمان به پروردگارتان دعوت میکند و خدا هم از شما پیمان گرفته (در فطرت) .
(حدید - ۸)

ملتهب که مبادا در این کارزار سخت که به سلاح ایمانی استوار ، قلبی پاک و بدون مرض ، عشقی به یقین رسیده ، جوارحی نیرومند و ..... و در یک عبارت آنچنان که تو معتقد بودی به " علی مانندگان " نیاز دارد ، نتوانیم بار مسئولیت خویش به پایان برسیم . و خوشا ترا که سرانجام پیروز و سرافراز به انتها رسیدی ، شاید که ما نیز توفیق منتظرین این راه را داشته باشیم :

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا . (احزاب - ۲۳)

از مؤمنین مردانی هستند که بر پیمانیکه با خدا بسته اند صادقند ، بعضی از آنان بعهد خود وفا کرده وگروهی بانتظار وفای بعهد خویشند و هرگز پیمان خویش را تغییر ندهند . و امروز در پیشگاه خداوند ، با تو و خویش میگوئیم که :

خاموشی تو سکوت نیست ، فریاد است
رفتن تو پایان نیست ، آغاز است
و راه ترا انتها نیست ، امتداد است

جاودان باد راهت و یادت

اعلامیه : شاگردان غمزده او

الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبین بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم .

کسانیکه بآیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را بناحق کشتند و دست به قتل آنانکه عدالت را بپای میدارند آلودند بعذاب دردناک بشارت ده .

این بار نشانه گیری سازمان سیا و ساواک که حافظ جلادان خون آشام و وطن فروشان و نوکران امپریالیسم در ایران هستند به ریشه نهال نورسته نهضت نوین اسلامی اصابت کرد و این نهال نورسته را از عاشورای ٦١ جان گرفته بود لرزانید .

قتل رهبر شریعتی "روشنگر اسلام راستین در فکر جوان ما" بار دیگر یاد سید قطب ، سید جمال الدین اسدآبادی ، اقبال ، محمدعبده را در خاطر توده های غمزده ما زنده کرد .

همینطوریکه خود در شهادتش گفت "پوینده راه شهدا بود و به شهدا پیوست".

پیشوای عالیقدر شریعتی همانطوریکه خود در باره اقبال میگوید "علی گونه ای است بر گونه اساطیر" خود نیز چنین بود .

رنگ سرخ خونین ١٥ خرداد ٤٢ هنوز خود را نباخته بود و قلبهای امت مصمم اسلامی از غم آنروز موج میزد که بار دگر شهادت دگر شریعتی این خاطره جانسوز را تجدید کرد .

گرچه این نیز خود نمایانگر حرکات ددمنشانه حافظان امپریالیسم آمریکا در ایران است .

. . . . و اینک درهم شکسته و بی تاب مرگ فضیلت را ماتم گرفته ایم و شهادت مرد برتر زمانمان را عزاداریم .

. . . . . و سوگواریم - . . . . .

و اگر سوگواریم در واقع نه بر شهادت اوست ، که مرگ امیدهامان را بعزا نشسته ایم .

نیرومند باد همبستگی امت اسلامی در راه قطع کردن دستهای کثیف جلادان خون آشام تاریخ و حافظان امپریالیسم ننگین آمریکا در خانه عزیز ما .

شاگردان غمزده او

الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم

کسانیکه به آیات خدا کفر ورزیدند و پیامبران را بناحق کشتند و دست به قتل آنانکه عدالت را بپای میدارند آلودند بعذاب دردناک بشارت ده

این بازنشانه گیری سازمان سیا و ساواک که حافظ جلادان خون آشام و وطن فروشان و نوکران امپریالیسم در ایران هستند به شبه نهال برشته انقلاب نوین اسلامی اصابت کرد و این روش نورسته را از عاشورای ۵۱ جان گرفته بود ارزانیه.

قتل رهبر شریعتی و روشنفکر اسلام راستین در سرجوان ما، باردیگر یاد سید قطب، سید جمال الدین اسدآبادی، اقبال، محمد عبده را در خاطر نوده های عمزده ما زنده کرد.

همینطور که خود در شهادتش گفت «پویه راه شهدا بود و به شهدا پیوست.

پیشوای عالیقدر شریعتی همانطور که خود درباره اقبال می گوید «علی گونه ای است برگزیده اساطیر» خود نیز چنین بود رنگ سرخ خونین ۱۵ خرداد ۴۲ هنوز خود را نباخته بود و قلبهای امت معتقم اسلامی ارزم آنرا در موج میبرد که باردیگر شهادت دکتر علی شریعتی این خاطره جانسوز را تجدید کرد.

گرچه این نیز خود نمایگر حرکات روبنانه جاقطان امپریالیسم آمریکا در ایران است.

... و اینک رهم نکشته و بقیات مرگ فضیلت امام گرفته ایم و شهادت مرد برتر زمانمان را عزا داریم

... و سوگواریم ...

و اگر سوگواریم در واقع نه بر شهادت اوست، که مرگ امید همان را بعزا نشسته ایم ...

* * *

نیرومند باد همبستگی امت اسلامی در راه قطع کردن دستهای کثیف جلادان خون آشام تاریخ و جاقطان امپریالیسم ننگین آمریکا در خاک عزیزما.

شاگردان عمزده او

نعل وارونه :

انقلاب شاهانه

تانشان سم اسبت گم کنند
ترکمانا نعل راوارو نه زن[1]

این روزها داستانهای حیرت بخشی ازایران میشنویم و حیرت بخش تراز همه خبر برپاشدن انقلاب است!

تاکنون البته شنیده اید که انقلاب از نظر کیفیت دو نوع است سرخ وسفید . وازنظر جهت نیز دو نوع از بالا وازپائین . اما انقلابی که اخیراد رایران برپاشده است هیچکدام از اینهانیست نه ازبالا است نه از پائین نه سرخ است و نه سفید . بعد ازاین جامعه شناسی باید از دگمهای خود رها شود وبااین نوع انقلاب که تنها از معجزات رژیم دو هزارو پانصد ساله وبقولی شش هزار ساله وبلکه بیشتر است آشنا شود .

ما دانشجویان چنان شیفته انقلابات الجزائر وکوباو مصر وعراق ویمن شده ایم وبقدری ازعظمت انقلاب اکتبر وانقلاب کبیر فرانسه بگوشمان خوانده اند که هرچه رامتعلق به کشورخودمان باشد کوچك میشماریم .

من هیچوقت تحقیقات عمیق تئوریسین گروه دانشجویان طی را (که درعالم مثل افلاطونی تشکیلات وسیعی دارند وهنوز چشم حلال زاده ای بدیداریکی از آنهاروشن

۱ــ این مقاله را طی درحدود سال ۱۳۴۳ قبل از قیام پانزده خرداد نوشته است وبرای اولین بار منتشر میگردد . انتخاب عنوان مقاله ازمامی باشد (پ.م) .

نشده است) فراموش نمیکنم که طی اعلامیه ای بدانشجویان یادآورشده بودند که شما چه میخواهید ؟ اگرانقلاب می خواهید که در ۲۸ مرداد کردیم وچرااینهمه ازالجزائر وکوبادم میزنید . اگر کودتامیخواهید که اعلیحضرت فقید درسوم اسفند ۱۲۹۹ فرمودند چرااینهمه از مصر وعراق ویمن حرف میزنید . اگررفورم عرضی راطالبید ، مگر املاکی را که دهقانان بزور باعلیحضرت فقید پیشکش داده بودند وآن مرحوم بالاخره ناچارشده بودند قبول بفرمایند بصاحبانش نفروختند ؟ اگراز فساد مینالید و ازنفوذ دزدها ورشوه خوارها ومال مردم خورها شکایت دارید مگر همین پارسال نبود که همه بزندان کشیده شدند ؟ وپس از مدتی بازداشت تبدیل بعناصر پاك دامن وسرداران طی گردیدند وبعد هم آزاد شدند ؟ زندان برای تزکیه وتربیت است نه برای انتقام !

چندی پیش کتابی بنام رژیمهای سیاسی رامیخواندم یکمرتبه کشفی والهامی بمن دست داد وآن این بود که متوجه شدم درمدت پنج شش سال اخیر درایران خودمان انواع واقسام رژیمهای سیاسی راکه درآن کتاب یادآورشده بود داشته ایم .

رژیم خلافت : حضرت آیت الله چهل ستونی فتوی دادند که " تاقبل از ظهور امام زمان سلطان ظل الله وحاکم امور مسلمین است . اگرشاه عادل بود باید اورا ستایش کرد واگر ظالم بود باید دعاکرد که خداوند قلب اورا نسبت برعیت مهربان فرماید . "

رژیم جمهوری : پس از ۲۸ مرداد جراید نوشتند که تا کنون اعلیحضرت طبق اصل وصایت وولادت برایران سلطنت میفرمودند . ولی حالا بایك رفراندم عمومی وانقلابی همه مردم کشور بایشان در ۲۸ مرداد رای دادند وایشان را

از طریق انتخابات عمومی بزمامداری انتخاب فرمودند .

رژیم دو حزبی : بسیاری از صاحبنظران ، رژیم دو حزبی را ایدآل میدانند . یك حزب راست و محافظه کار یك حزب چپ و رفورماتور . یکی کارمیکند و دیگری کاراورا تصحیح میکند و انتقاد میکند . یکی نماینده طبقه مقتدر و دیگری نماینده طبقه محروم وضعیف . آمریکا وعملا انگلستان از این موهبت برخوردار اند .

رژیم ایران که قدرت ارتجاعی وکشش لازم انقلابی راکه آنهمه لنین بدان تکیه میکرد بیش از تصور وی دارا است ناگهان دریك چشم بهم زدن تبدیل برژیم دو حزبی شد . حزب ملت و حزب مردم دراسرع وقت از کتم عدم پابعالم وجود گذاشتند وباهم مشغول مبارزه طبقاتی و سیاسی خونینی گردیدند ! وبقول یك شاعر لطیف و هوشیار ایرانی در همان زمان گفت :

حزب ملت مخالف مردم حزب مردم مخالف ملت

یکی از رجال به نویسنده میفرمود که " بآقای اقبال گله کرده ام که چراکم لطفی فرموده اید و اسم مرا در لیست حزب نیاورده اید . اقبال گفت بعرض رسید فرمودند ایشانرابرای حزب مخالف نگاه داشته ایم وبنده بسیار تشکر کردم " !

ولی مدتها مبارزات حزبی طول کشید و هرچه باهم کلنجار رفتند مردم باورنکردند وجز جرح و اتلاف وقت نتیجه ای نداد .

ناگهان روی دگمه مخصوص فشاری داده شد و دوتا حزب غیب شدند . جادوگران جادوها کردند و هواو زمین راتیره ساختند وگرد و خاکی بلند شد و ازپشت آن قیافه کریهی بایك جفت سبیل شاه عباسی که برخلاف معمول در پشت چشمهایش قرار داشت نه پشت لبها ظاهر گردید . او

که از خانواده ای بود که ثلث تهران و ربع شمال راچاپیده بودند و خودش هم بعد از آنکه باآقای "پیچ" شبی درمنزل اش یك شکم چپق سیری کشید و مبلغ پنج ملیون دلار دست مزدگرفت و نفت ایران رابرای مدت نیم قرن بدشمن هبه کرد ، تاچهره اش ظاهرشد همه بوحشت افتادند که باز آمده است تالقمه چربی برای اربابانش بسازد وبحلقوم آنان اندازد . ولی ازعجایب روزگاراینکه گویاوی پس از اعطای نفت بخارج وخوردن لقمه حلال از چندین ملیون تومان حق وحساب کنسرسیوم تغییر جنسیت و ماهیت داده بود و تبدیل به یك آدم مترقی انقلابی ملی که برمردم محروم تکیه دارد و میخواهد شاه راکنترل کند وگردن کلفت هارابسیاه چال اندازد شد . چندتن از همقطارانش راباد هل وسرنا گرفت و روانه حمامی بنام زندان ساخت و پس از لیف و کیسه تمیز و شسته درآورد و آنقدرازانقلاب و اصلاح و دزدبگیری و آزادی حرف زدکه بلندگوها و امواج رادیوئی راخسته کرد ولی کسی باورنکرد . ارباب هم که دید هرچه گماشته اش درایران جیغ و داد میکند بگوش کسی نمیرود مزدش را ندادند و او هم بدنبال سلف خود منفورچهر ادبار دمش راروی کولش گذاشت و رفت .

بدینطریق رژیمی که بقول خود امینی برژیم کاسترو و ایوب خان شبیه بود درایران سقوط کرد !

جادوگران نامرئی ازپای ننشستند و این بار باهمه قوا درطلسم دمیدند و ناگهان معجزه ای بوقوع پیوست که از شق القمر شگفت تربود . وآن تبدیل عَلَم غارتگر قاپنات وبیرجند وحسن ارسنجانی پادو قوام السلطنه بیك جفت سوسیالیست افراطی بود . شاه دهقانان رابرای درهم کوبیدن فئودالیسم بسیج کرد و ژاندارمهادردهات بعناصر چپی تندرو تبدیل گردیدند ! وخلاصه فعلارژیم

ما اگر راستش را بخواهید یک رژیم شاهنشاهی سوسیالیستی انقلابی است و مسلم طبق حسابهای مارکس چند هفته یا چند ماه دیگر بدل بیک رژیم شاهنشاهی کمونیستی خواهد گردید !

در کشور ما همه چیز باهم میخواند . در شرح حال باباطاهر عریان نوشته اند که مردی عامی و بیسواد بود . شبی رفت توی آب که غسل کند تا سرازآب درآورد احساس کرد که بیک عارف کامل بدل شده است و خودش هم گفته است که " اصبحت کردیاً و امسیت عربیاً " (صبح کرد بودم و شب عرب شدم !)

زمامداران ایران نیز خوشبختانه از این سرعت تبدیل بحد اعلا برخوردارند و درفاصله چند ماه از چه بفیدل کاسترو و از تزار به لنین میتوانند تبدیل شوند .

امامردم ماسخت باور اند و بیهوده این آقایان اینهمه زحمت و درد سر برای خودشان بارمیآورند . ملت چون قرنهاست مورد تاخت و تاز ترکمنها بوده است و ازاین تاکتیک خوب واقف است . ترکمنها وقتی بدهی حمله می برند و میکشتند و زن وبچه رااسیر میکردند و خانه هارا میسوزاندند و اموال مردم راغارت میکردند ، برای اینکه مسیرشانرامردم گم کنند ، ازبرگشتن نعلهای اسبشانرا وارونه میزدند تااگر بطرف مشرق فرارمیکنند مردم ردپای اسبشانرا بطرف مغرب دنبال کنند . از دیرزمانی است که بخصوص دهقانان به تاکتیک نعل وارونه آشنایند وبیشک هر دهقانی پس از شنیدن سخنان آتشین این ترکمنهای سیاسی لااقل دردل خود خواهند خواند که :

تانشان سم اسبت گم کنند ترکمانا نعل راوارونه زن

آزادی !

ای آزادی خجسته آزادی خواهم که ترا بتخت بنشانم
یا آنکه مرابه پیش خود خوانی یا آنکه ترا به پیش خود خوانم (۱)

خواهران ! برادران !

یورشهای اخیر بجناح آزادی در ایران یکبار دیگر بروشنی نشان داد که رژیم ایران آماده است که بهر کاری دست بزند هر طریقی را پیشه گیرد و بهر اصلی و اساسی پشت پا بزند و در همه این ماجراها یك هدف دارد و بس و آن ایجاد شکست و تزلزل در صف متحد و نیرومند مردم و در نتیجه ادامهٔ حکومت جبارانه و سبعانه فردی است .

ما دو هزار و پانصد سال حکومت شاهنشاهی داشته ایم یعنی در طول تاریخ باستانی ایران همواره شاهی بر ما حکومت میرانده است . ولی شصت سال پیش یعنی قبل از انقلاب روسیه قبل از بیداری و قیام ملتهایی از نوع ما و در اوج فشار و اختناق دوران استعمار در جهان ملت ما دست بانقلاب خونینی زد و قربانیها داد و مقصودش از همه این فداکاریها چنانکه از نام انقلاب مشروطیت پیداست محدود کردن نفوذ شاه و انتقال قدرت از فرد بملت بود .

آیا تعجب آور نخواهد بود که پس از نیمقرن که از این انقلاب میگذرد نه تنها امروز دیکتاتوری فردی را باز

۱ــ این مقاله توسط علی در اوائل سال ۴۳ نوشته شده است و برای اولین بار منتشر میگردد . انتخاب عنوان مقاله از ما می باشد (پ.م) .

در ایران می بینیم بلکه بشهادت خود شاه از قبل از مشروطیت نیز عقب تر رفته‌ایم و وجود مجلس و قانون اساسی و همه مظاهر دمکراسی در ایران گویی قدرت شاه را پس از مشروطیت بمراتب از شاهان قرون وسطی و حتی قبل از میلاد در ایران افزون‌تر ساخته است. چنانکه خود شاه در کتاب "مأموریت برای وطنم" میگوید:

"در تاریخ کشور ایران من اولین پادشاهی هستم که از قدرت خود بحد کمال استفاده کرده ام. نخست وزیر و وزیران از طرف من انتخاب شده اند..."

آنهمه فداکاریها برای آنکه شاه را مقامی غیر مسئول بشناسند و آنهمه کوششهای مصدق برای اجرای این اصل قانون اساسی بی ثمر ماند و با یك تعبیر شگفت آوری شاه نتیجه میگیرد که: "وقتی قانون اساسی شاه را مسئول نمیشناسد مقصودش آن نیست که شاه شخص غیر مسئول است"؟!! این چطور جمله‌ایست؟ مثل اینستکه کسی بگوید وقتی میگویند فلانی سواد ندارد معنیش آن نیست که فلانی بیسواد است؟ پس معنی کلمات چیست و در این صورت به چه جمله‌ای، به چه قانونی، به چه تعبیری میتوان در ایران اطمینان کرد.

دولت ایران هم طبق همین اصل تا کنون رفتار کرده است وقتی میگوئیم مشروطیت مجلس میخواهد میگویند درست ولی مقصود این نیست که مشروطیت باید مجلس داشته باشد. وقتی میگوئیم دانشگاه استقلال دارد میگویند صحیح است ولی مقصود آن این نیست که دانشگاه مستقل است...

در کشور ما امروز همه کلمات معنی دیگری میدهند. دمکراسی معمولا حکومت مردم است بر خودشان و مظاهر آن مجلس است و احزاب و مطبوعات و آزادیهای فردی و اجتماعی. مجلس که حتی بظاهر وجود ندارد، مطبوعات که حتی

روزنامه های دولتی از فشار سانسور ناله دارند و از درج آگهی های خانوادگی منسوب به آزادیخواهان خود داری میکنند . احزاب هم که حالش معلوم است . حتی دسته‌ی های ظاهرا آزاد حق چاپ یك اعلامیه ندارند . آزادیها فردی هم بحدی است که حتی دانشجویان و استادانی که دور از فعالیت های سیاسی در گوشه کلاسها وآزمایشگاهها یا کتابخانه ها سرگرم کارند تأمین جانی ندارند . وضع اقتصادی مملکت هم بهمین درخشندگی است و دو هزار ملیون دلار قرض داریم و بقول خود دولت سابق " خزانه مملکت در اثر بند و بست ها در معرض تفریط و تعدی قرار گرفته و دستگاههای اقتصادی و مالی مملکت دیگر رمقی ندارند . وحشت آور است اگراز تعدیات و تجاوزات اخیر به بیت المال و ثروت مملکت پرده بر دارم" و در عین حال با این اقتصاد و با آن سیاست اعلیحضرت در کتاب خود میگوید :

"در این چند سال سرتاسر کشور بصورت یك میدان فعالیت مثبت و ثمر بخش در آمده است . ثروت و سطح زندگی منظما در ترقی است کشور ما در مورد دموکراسی اقتصادی نیز مانند دموکراسی سیاسی خط مشی مخصوصی که در خاور میانه تازگی دارد اختیار کرده است . بحث درباره این خط مشی برای تفاخر و خود نمائی نیست بلکه عملیاتی است که پیش‌چشم علاقمندان واقعی آن قرار گرفته است . برنامه شگرف توسعه اقتصادی ایران بموازات تأمین عدالت اجتماعی اجرا میشود . در سراسر کشور کارهای مثبت و مؤثر صورت میگیرد . " کدام عدالت اجتماعی؟

عدالت اجتماعی درایران عبارت است از ریختن نیمه شبها بخانه های مردم ، ربودن افراد ازمنازل و ازمحلهای کار ، هجوم چاقوکشان به دانشگاه و جرح و ضرب استاد

و دانشجو و ویران ساختن دانشگاه باچترباز و ژاندارم ، زندانی ساختن دسته جمعی آزادیخواهان ، استادان دانشگاه و دانشجویان ، " فرمایشات ملوکانهٔ را جانشین " قانون اساسی " کردن ، بدون مجلس ، بدون حرف و بدون کمترین اجازه فعالیت تبلیغاتی بمخالف دست به رفراندم شش ماده ای زدن و آنرابهانه پرکردن زندانها ساختن و بالاخره بآخر آراء بدست آمده باندازه غیرمعقول صفر افزودن ، از فرهنگ و بهداشت کاستن و ببودجه ارتش افزودن ، ملیونها تن نفت ملت محروم و گرسنه ای را بدشمن تسلیم کردن و درعوض دست گدائی پیش هردولتی درازکردن و برای چند ملیون دلار قرض عاجزانه دربرابر هر شرطی تسلیم شدن ، درحالیکه مردم ما در فقروگرسنگی و بیماری میمیرند سهم بزرگ مخارج پیمان بغداد راپرداختن چند کارخانه ملی که تنها سرمایهٔ ملت فقیری است بیک مشت فئودال دهقان کش و جنایت گری که نسلها بر روی سرزمین ما خون مردم را می مکیده اند تسلیم کردن و اراضی غصبی را بدهقان فروختن و نامش را تقسیم اراضی گزاردن و بعد همین بازی را بهانه ساختن و مترقی ترین روشنفکران مبارز کشوری را وحشیانه مورد حمله قرار دادن و زندان افکندن و ببهانهٔ اعطای حق رأی به زنان و دفاع از کارگرو دهقان نقشهٔ برچیدن همیشگی دانشگاههای ایران را کشیدن و هزاران خیانت و تجاوز بحقوق و استقلال یك ملت کردن . . . اینهاست دمکراسی خاص ما دمکراسی سیاسی و اقتصادی ما واقعا که نه تنها در خاور میانه بلکه در برابر جهان و در طول تاریخ بشر نظیر ندارد و نداشته است و نخواهد داشت .

دربرابر اینهمه شعبده بازیهای حکومت برای ایجاد نفاق در صف مبارزان و آزادیخواهان ایران آنچه نویسد

بزرگی بشمار میآید استحکام بیشتر و تجهیز وسیعتر این صف بزرگ و مصمم است . هرچه دستگاه بیشتر بحیله می پردازد و افسونهای قویتر میکند مردم بهم نزدیکتر میشوند دستها بهم فشرده تر میگردند . و مشتها محکمتر گره میخورند و برای درهم کوفتن رژیم گرگ و روباهی ایران هر لحظه سوگند مقدس خویش را تجدید میکنند و هرچه فشار و درندگی افزون میشود شوق و هیجان نبرد بیشتر زبانه میکشد .

ما دانشجویان ایرانی گرچه امروز از سرزمین مقدسمان که هنوز در آن جنگ اهریمن و یزدان و نبرد نور و ظلمت درگیر است دور مانده ایم میتوانیم امروز در برابر جهان داستان دلاوریهای همرزمان و هم میهنان شجاع خویش را در دانشگاه ها ، بازارها ، مسجدها ، کارخانه ها ، ادارات و کوچه ها و خیابانهای مردخیز ایران که بدفاع از آزادی و عدالت صیانت، شرف ملی و استقلال و عزت وطن خویش برخاسته اند بازگو کنیم و باکمال افتخار بگوئیم که علیرغم همه طوفان های سیاه ، علیرغم همه دسیسه های خیانت آمیز ، علیرغم فشار و اختناق ، علیرغم قدرتهای بزرگ استعماری که تکیه گاه قزاقان ایران است حماسه های قهرمانی ملت ما همچنان تاکنون ادامه دارد و سرزمین فریدون ، کوروش ، ابو مسلم یعقوب ، خوارزمشاه ، نادر ، عباس میرزا ، امیرکبیر و محمد مصدق همچنان درکارآفریدن مردانی است که پاسداران سیاهی و خیانت و ستم را بمیرانند و زندانها را از سرزمین پاک ما ویران سازند و آزادی را بملت دلیر ایران باز دهند .

Masked Muslims mourn leader

TRAFFIC was disrupted on Saturday as 700 Muslims wearing hoods and masks followed the coffin of Iranian sociologist and philosopher Dr. Ali Shariati through the streets of Hammersmith.

The former political prisoner and leading opponent of the present Irani regime died on Sunday, June 19, in Southampton only weeks after fleeing from Iran, where he was twice imprisoned.

The marchers, who hid their faces for fear of reprisals against them, walked from Olympia Way, through Hammersmith to the Muslim mosque in Southerton Road, where a memorial service was held.

Saturday's march was commemorative, but the official funeral for the 43 year-old Doctor will take place in secret.

Mourners came from all over the world for the march.

عکس از : لندن ابزرور ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۷
دانشجویان و ایرانیان مسلمان مقیم خارج از کشور در مراسم تشییع جنازه و ختم مجاهد شهید دکتر علی شریعتی

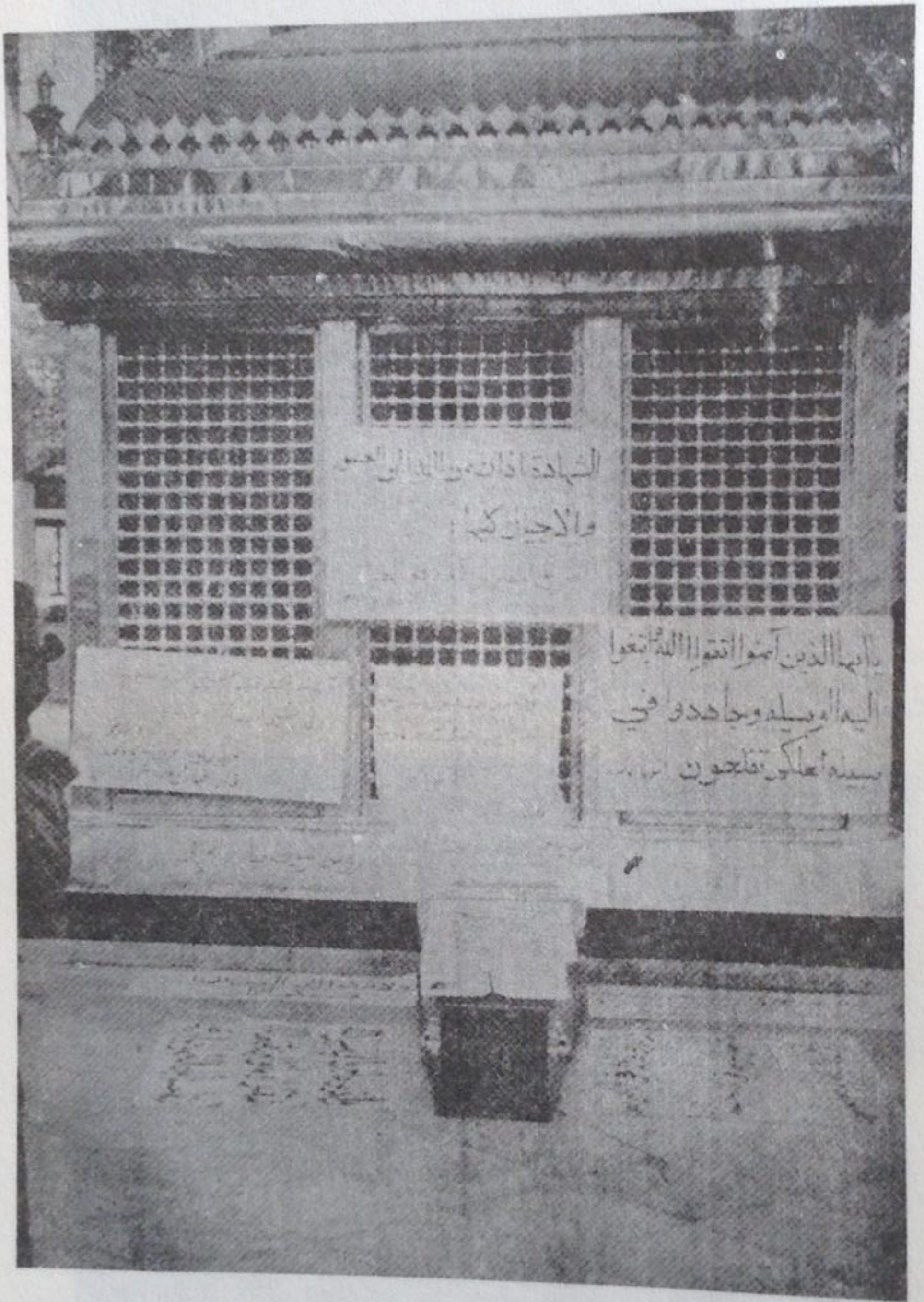

بدن شہید بزرگوار در کنار مرقد حضرت زینب (ع)

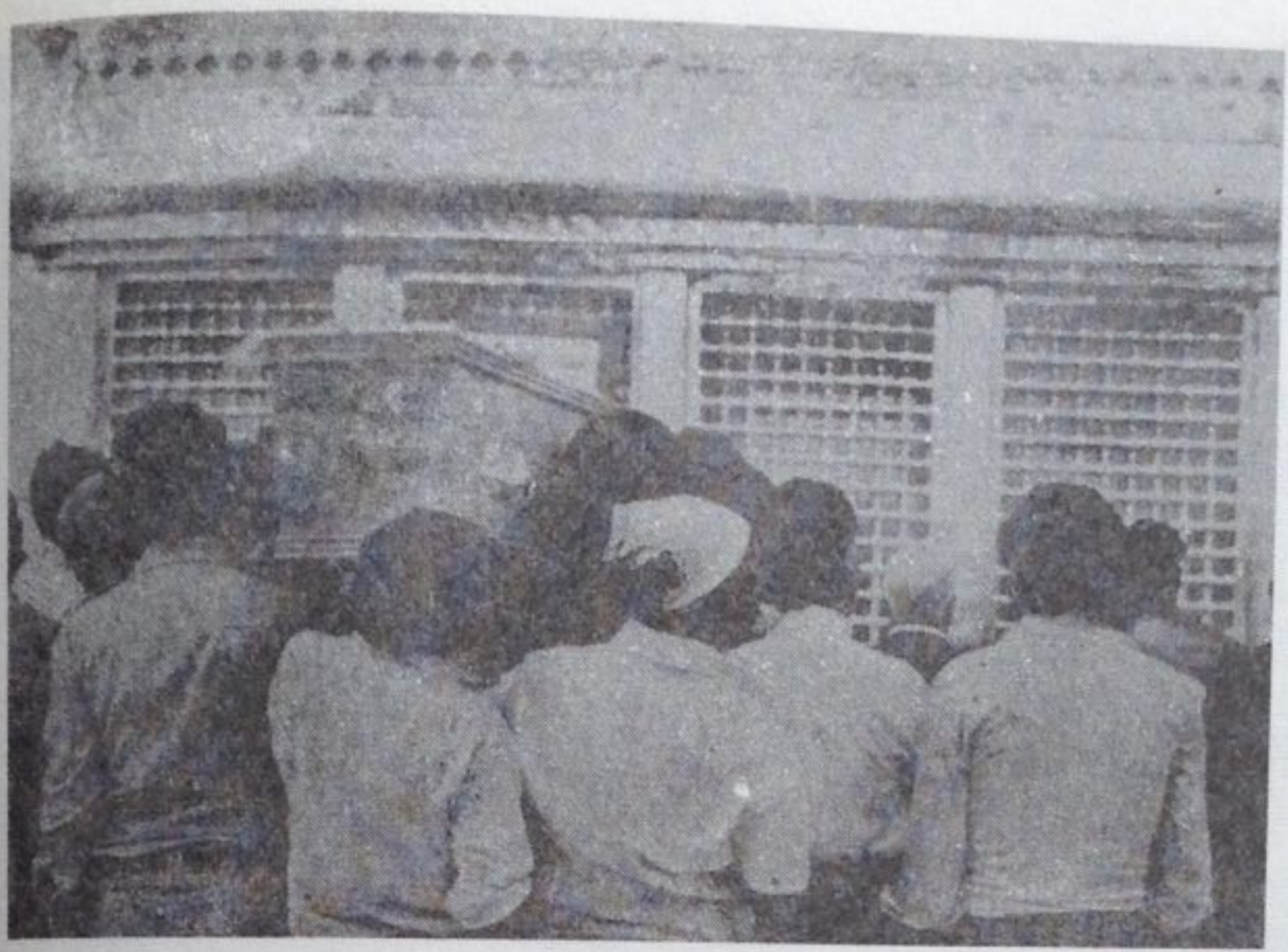

جنازه شهید علی شریعتی بر دوش یاران او در طواف حضرت زینب (ع) .

تشییع جنازه شهید علی در زینبیه .

دسته های گل اهدائی سازمانهای شرکت کننده در مراسم تشییع جنازه برترین شهید علی شریعتی در زینبیه .

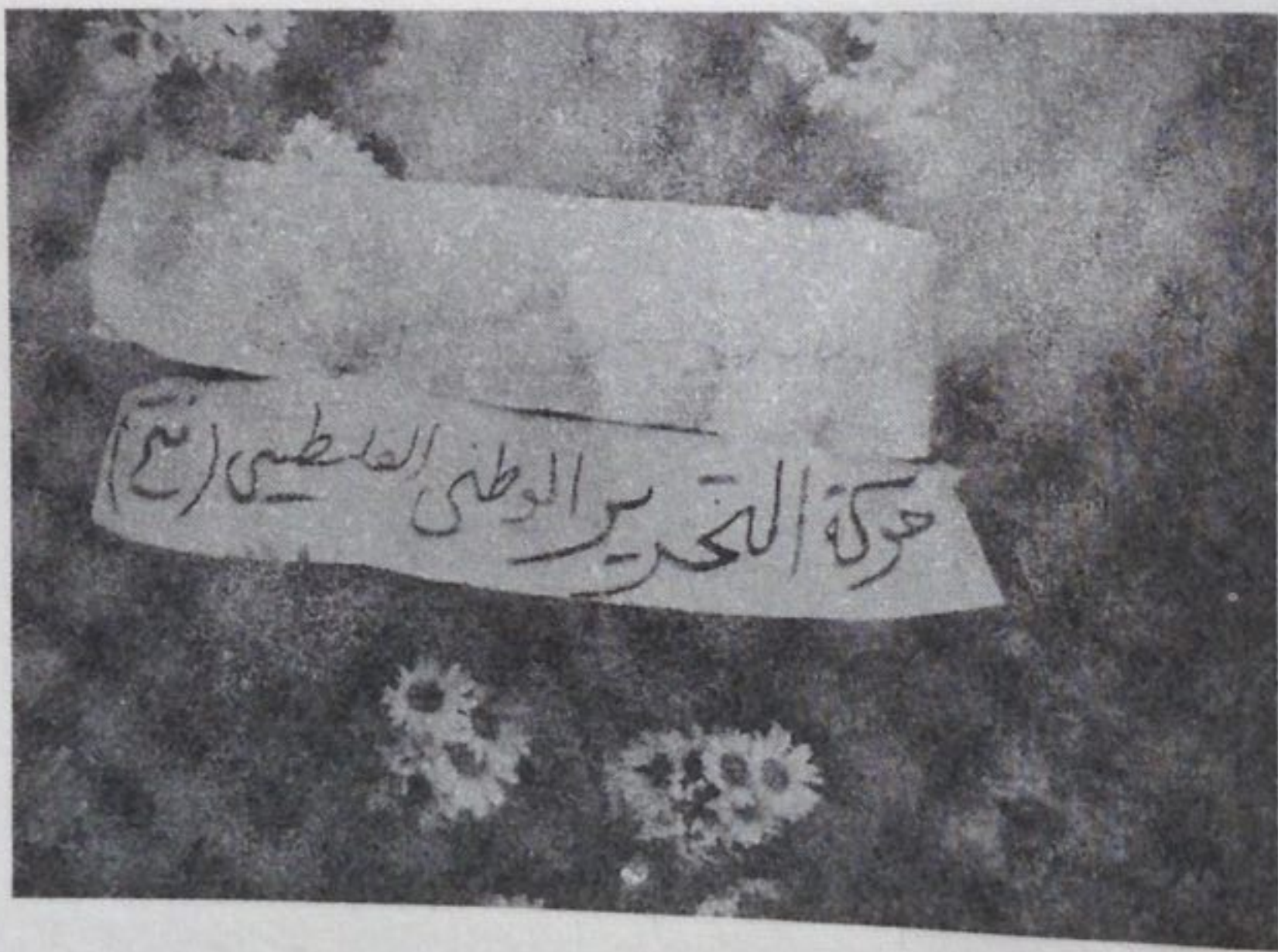

دسته گل مقاومت فلسطین که به نمایندگی ازطرف خلق فلسطین به مزار شهید علی شریعتی درزینبیه هدیه شد.

دیواری که به مزار شهید علی حتم منبود با آیاتی از قرآن کریم و جملاتی از علی مزین شده است .

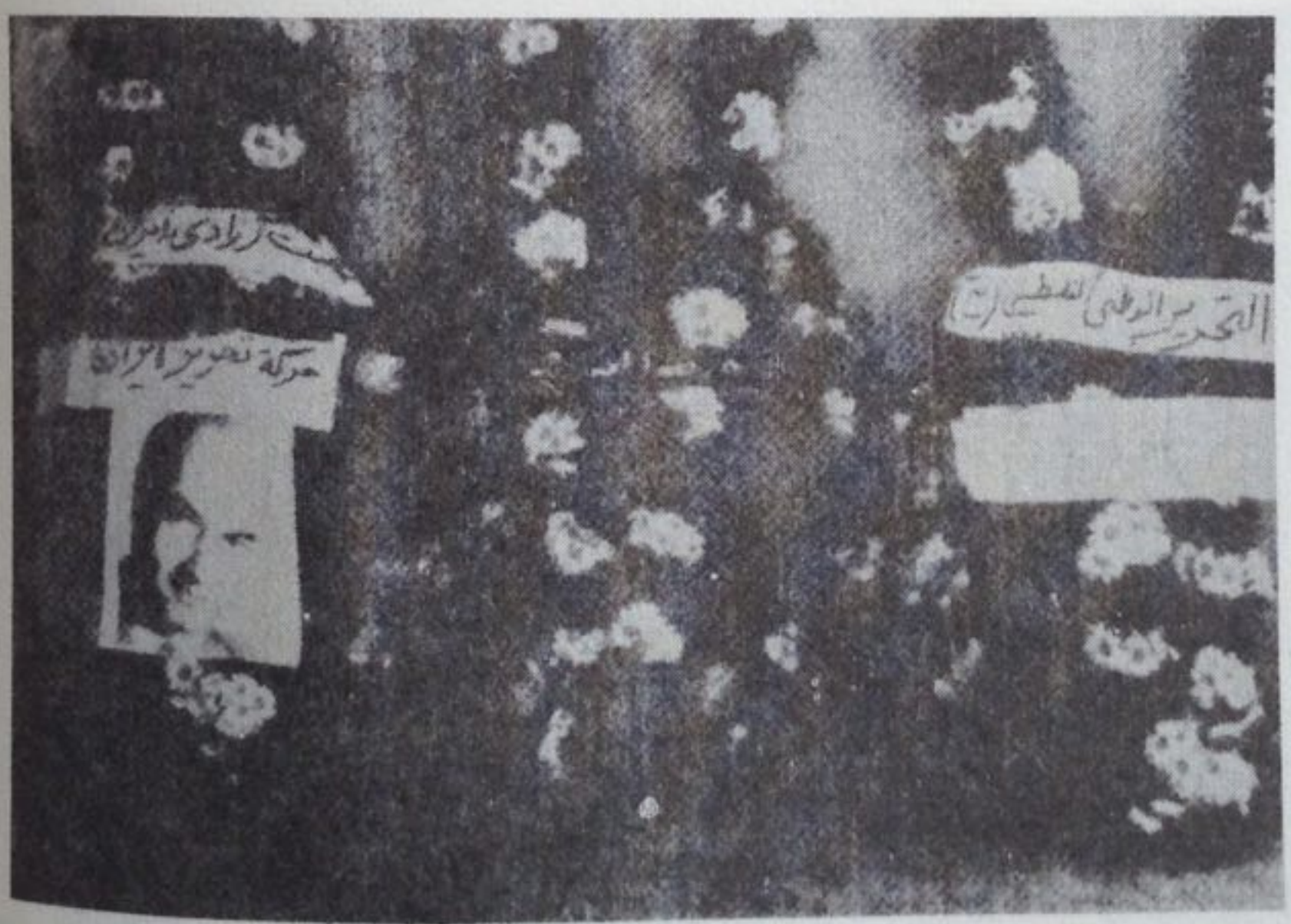

دسته های گلی که مقاومت فلسطین به نمایندگی از طرف خلق فلسطین و نهضت آزادی ایران به نمایندگی از طرف خلق ایران به مزار شهید برکوار هدیه کردند .